



دادگاه ناریج

گفتگویی میان عبد اللہ و جالان، ابراہیم احمد
و
محمد رسول ہاوار

دادگاه تاریخ

گفتگویی میان رهبر آپو، استاد ابراهیم احمد

و

محمد رسول هاوار

مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

این اثر ترجمه‌ای است از

دادگای میژوو

وتووینژیک نیوان ریپهر ناپۆ، ئیپراهیم ئه‌حمهد و محهمهد رسول هاوار

انتشارات

مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

ژوئیه 2009

دادگاه تاریخ

گفتگویی میان رهبر خلق کرد عبدالله اوجالان، ابراهیم احمد

و

محمد رسول هاوار

1. رهبریت در کردستان

2. تاریخ جنوب کردستان

3. ماهیت رهبری در PKK

برگردان: قاضی آواره

ویرایش و آماده‌سازی برای چاپ: مطبوعات PJAK

صفحه‌آرایی و طرح جلد/ بخش هنری مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

انتشارات/ مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان 1388 هـ. ش/ 89 ص.

چاپ اول: ژوئیه 2009 / تیرماه 1388 / چاپخانه‌ی آزادی

تیراژ: 1000 نسخه

فهرست مطالب

- سخنی بر چاپ فارسی 4
- مقدمه 8
- متن مصاحبه 10 الی 89

سخنی بر چاپ فارسی

تاریخی که همگان تاریخ تمدن و تاریخ بشریت می‌دانند، بیشترین ابعاد آن در واقع باز مانده نظام تمدنی است که سر آغاز آن به دولت - شهرهای سومر بر می‌گردد. از آن زمان تا کنون با توجه به شرایط زمانی و مکانی و برخی ویژگیها و مقتضیات این نوع برخورد، فهم و پندار از یگانه وجهه تاریخ بدین صورت ادامه دارد. یعنی از سویی در طول پنج هزار سال گذشته، هر چه از تاریخ می‌دانیم و یا تاریخ می‌پنداریم، همان تاریخی است که از سوی نیروهای اقتدارگر و جامعه فوقانی و طبقاتی که در نظام دولت خود را نهادینه نموده‌اند، ترویج داده شده. تاریخ موجود تاریخ فرهمندی خدایان، پادشاهان، دولت‌ها، امپراتوریه‌ها، ارتش‌های دهشتناک، جنگ، استعمار، فتوحات، اشغال و غیره می‌باشد. در این تاریخ مراکز تمدن همیشه از شکوه و جلال ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند و خلق‌های ستمدیده در رویارویی با دولت و تمدن نه تنها از جایگاهی در این تاریخ برخوردار نبوده‌اند، بلکه همیشه از آنها به اقوام، طوایف و خلق‌های وحشی، بربر، عقب افتاده، تروریست و غیره یاد شده و می‌شود. جامعه زیرین اشتراکی و نیروهای دموکراتیک بزرگترین و تأثیرگذارترین نیروی پیش برنده و جهت دهنده بوده‌اند، اما مدام طرد شده و تحت ستم بوده و هستند. الهه اینانا، اسپارتاکوس، زردشت، مانی، حضرت ابراهیم، حضرت عیسی، حضرت محمد و متفکران رنسانس و رهبران سوسیالیسم، رهبران جنبشهای عظیم اجتماعی هستند که پیشاهنگی تاریخ را بردوش کشیده‌اند. به گفته‌ای دیگر بیشترین وجهه تاریخ، مدیون جنبشهای فکری و اجتماعی این رهبران بزرگ می‌باشد. با این وجود رهبریت و نظام رهبریت اجتماعی بزرگترین و اساسی‌ترین مقوله بشریت می‌باشد. هرچند نظام دولتی و اقتدارگرا جهت تصاحب و تصرف و یاسازش با دستاوردهای بزرگ انقلابی، اشتراکی و دموکراتیک این جنبشهای بزرگ به جنگ برخاسته، ولی مبارزات خلق‌ها همچنان ادامه داشته است. از این روست که مقوله رهبریت و تأثیرات جنبشهای بزرگ فکری و اجتماعی در تاریخ نیاز به دیدگاهی متفاوت تر از دیدگاههای مرسوم و رایج حیاتی داشته است. چنین دیدگاهی به درک صحیح تاریخ و همچنین درک صحیح حال و آینده نیز کمک مؤثری می‌نماید.

در نظام تمدنی دولتی صاحب منصبان، پادشاهان، وزرا، فرماندهان نظامی بسیاری وجود دارند که نامشان و عملکردهایشان در تاریخ ثبت شده است. حتی در کردستان برخی از

رؤسای عشایر شناخته شده وجود داشته‌اند. اما رهبریت مقوله جدگانه‌ای است. بعنوان مثال: پیامبران و فیلسوفانی وجود داشته‌اند که بصورت نادر رهبریت جنبشهای اجتماعی را با موفقیت انجام داده و تأثیرات آنها تا به امروز هم ادامه دارد؛ و یا در مرحله رنسانس اروپا علی‌رغم آنکه جامعه در سطح وسیعی در تکاپو بود، اما نمونه‌های نادری مهر خود را بر پیشاهنگی پیشرفت اجتماعی این مرحله زده‌اند. بنابراین بایستی تأکید نمود که رهبریت اجتماعی مقوله‌ای بسیار مجزا از نام آوری بر مبنای منصب، خاندان و برخی عملکردها است که سبب شهرت و نام آوری می‌گردند. رهبریت و شخصیت رهبر زائیده ایدئولوژی، اندیشه، فلسفه، جنبش و انقلابی اجتماعی بر محوریت تاریخ بوده و همچون پیشاهنگی مرحله‌ای از تاریخ را جهت دهی نموده و سیر آن را بکلی دگرگون می‌سازد. بهمین دلیل بایستی جهت درک صحیح تاریخ و تحولات آن و درک علمی از روزگار معاصر و حتی آینده، به تحلیل ادوار تاریخی پردازیم. نگرشی کوتاه بر مقوله رهبریت در دو سده اخیر در کردستان، سودمند خواهد بود.

کردها که یک اتینیک بوده و دارای فرهنگ، زبان و جغرافیای خاص خود بوده، طی دو بیست سال اخیر مداوما با سیاست انکار و امحاء و استحاله فرهنگی و اضمحلال تاریخی روبرو بوده‌اند. دیگر کردستان و رویدادها و تاریخ آن نه تنها در تاریخ رسمی تمدن جایی نداشته بلکه به عنوان خلق، میهن و یک فرهنگ در معرض انکار و نفرت قرار گرفته است. بدلیل قبول نکردن این سرنوشت شوم تحمیلی، در این سرزمین مقاومت‌ها و مبارزات همیشگی در جریان بوده است. مبارزات خستگی‌ناپذیری طی سده‌های اخیر در کردستان شکل گرفته اما همچنان موفقیتی کسب نکرده‌اند. اکنون میراثی در میان است که هرکس و جناحی بر اساس برخی پارامترها در راستای منافع و مصالح خویش بدان نگریسته و به بزرگنمایی و برانگیختن تعصبات اجتماعی نسبت به آن می‌پردازد و جامعه را از تحلیلی بنیادین و دیدگاهی علمی و انتقادی بازداشته و آن هم موجب شده است که نوعی انحراف ذهنیتی ایجاد گردد. اگر از نقطه نظر رهبریت به این تاریخ دو بیست ساله بنگریم، می‌بینیم که شخصیت‌های بسیاری در گذشته و امروز از عنوانها و مقامهایی برخوردار بوده‌اند؛ اما در حقیقت تنها نام و نشان بوده و تعصب و افراطی‌گری، احساسات غیرعلمی و ظواهری تهی و شکست خورده غایت آنها بوده است.

بدلیل آنکه کردستان مستعمره بوده و از وجود سیستم دولت به مثابه‌ی شکل مدیریت اجتماعی مرسوم امروزی بدور بوده است، خلق کرد به قیامهایی دست زده‌اند. با نگاهی بر

اجماع این قیامها، متوجه می‌شویم که در هر مرحله قشری از اقشار اجتماعی بعنوان پیشاهنگ مطرح شده‌اند. از 1806 تا اوایل سده بیستم مرحله پیشاهنگی فئودالیها و رؤسای عشایر می‌باشد. در حدود اوایل سده بیستم سکان پیشاهنگی را شیوخ و مریدان طریقت بدست می‌گیرند. بعد از جنگ جهانی اول نیز ترکیبی از شیوخ، ملاها و برخی روشنفکران با ظاهری چپی سر بر می‌آورند. بعد از جنگ جهانی دوم نیز شیوه‌ای نوین تحت عنوان حزب و گرایش ملی‌گرایی ابتدایی که هیچگاه در بطن خود تحولی بنیادین را در جامعه ایجاد ننمودند، بوجود آمد. در طی این دو بیست سال در همه بخشهای کردستان تحرکات آزادیخواهی گسترش یافته و بیش از 28 بار این تجربه تکرار شده است. هیچ قیامی در تئوری و بویژه عمل به کاراگری ملی و نتایجی درخور آن دست نیافته و در نتیجه، 28 آزمون و قیام بیگانه از همدیگر و نهایتاً شکست خورده را شاهد می‌باشیم. هیچ قیامی به ویژگی پیشاهنگی درزمینه ایجاد تحول بنیادین اجتماعی دست نیافته و توان معاصر نمودن و ظهور بخشیدن روشنگری اجتماعی را نداشته است. سیاست اشغالگری، انکار و استحاله فرهنگی خلق کرد طی قرون اخیر، 28 بار فایق آمده و مغلوبیت را بر این خلق تحمیل نموده است. طی اینها، پیشاهنگان تحرکات کردی اعم از بیگ و شیخ و ملا و روشنفکر، توان ایجاد جنبشی اجتماعی را نداشته و همگی نتوانسته‌اند در راستای شکستن تابوها و سنتهای واپسگرای جامعه کرد قدمی موفقیت آمیز بردارند، حتی بر آن دامن زده‌اند. اساساً ویژگی قشری و طبقاتی آنها با این مهم متضاد بوده است و حتی در برابر تلاشهای برخی شاعران، ادیبان و حتی شخصیتهای انقلابی صادق نیز مانعی غیرقابل‌گذار بوده‌اند و این مورد در سده بیستم مصداق داشته و نمونه‌های بسیار بازاری دارد.

اکنون در کردستان تابلویی در میان است که بسیاری از موجودیت‌های فرهنگی آن چنان مختلط شده‌اند که نمی‌توان از همدیگر جدا تصور نمود. تعصب و وابستگی‌های افراطی عقیدتی، طریقتی، مذهبی، عشیره‌ای، حزبی و مصلحتی و حتی برخوردهای متأثر از تبلیغات صرف و غیره، تابلوی 200 سال گذشته کردستان را مملو از شخصیتها و نام و نشانهایی کاذب نموده است که تا کنون هیچکدام از آنها واری هستی کورکورانه‌شان، در معرض شناخت جامعه قرار نگرفته‌اند. با این وجود حتی می‌توان گفت جامعه کردستان و شیوه مبارزه و نتایج آن بر اساس مبانی ایدئولوژیکی، فلسفی، طبقاتی، اجتماعی و غیره مورد تحلیل قرار نگرفته است. به همین سبب پارامترهای مورد نیاز و لزومات رهبریتی استراتژیک و انقلابی -

اجتماعی مشخص نشده است. بدینوسیله نمادهای پر نقص جامعه کردستان در گذشته و امروز، بایستی بطور رادیکال مورد تحلیل قرار گیرند.

PKK که بسیاری اوقات به عنوان قیام 29 اُمین خلق کرد نیز تلقی می‌گردد، در واقع پاسخی در خور به مسئله‌ی تاریخی "رهبریت" در جامعه کردستان گردیده است. PKK جنبش عظیم اجتماعی است که با ایدئولوژی، فلسفه، پارادایم و رهیافتهای علمی موفق، طی تقریباً سه دهه مبارزه‌اش؛ خلق، میهن، تاریخ، فرهنگ، زبان، هویت و از همه مهمتر شخصیت و روحی آفریده و انسان طرد شده از جامعه بشری را بازآفرینی نموده و به آن هستی و حقانیت بخشیده است. رهبر آپو طی تلاش و مبارزه‌ای عظیم و فداکاری بی‌همتا، بازآفرینی شخصیت کرد، یک جنبش بزرگ روشنگری، رنسانس و انقلاب اجتماعی را رهبریت نموده و امروزه PKK در سطح منطقه‌ای و جهانی، پارادایم اساسی قلمداد می‌شود. PKK در ورای نظام هزاران ساله دولت‌گرا و استعمارگر و همچنین در ورای همه عقب‌ماندگیها و شکست و ناکامیهای جامعه کرد، در ایجاد جامعه‌ای پیشاهنگ در کردستان و خارومیانة موفق عمل نموده است. PKK جنبشی فرورفته در باتلاق تاریخ نیست، بلکه آفریننده تاریخ نوین و جهت‌دهنده آن است. رهبر آپو و PKK از همان آغاز تمامی زوایای استعمارگری و همه ویژگی‌های خلق و شخصیت استعمار شده کرد را در زمینه‌ای ایدئولوژیک، فلسفی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و حتی روحی و روانی مورد تحلیل قرار داده است. بهمین دلیل رهبر آپو آفریننده جنبشی علمی و انتقادی است. کتاب حاضر گفتگویی است در خصوص ویژگیهای ایدئولوژیک، فلسفی، طبقاتی و اجتماعی مقوله رهبریت در کردستان. دیدگاه‌ها، دیدگاهی تحلیلی و علمی در زمینه‌ی مقوله‌ی رهبریت در کردستان است. کتاب حاضر "به محاکمه کشیدن تاریخ است" و از دیدگاهی علمی و منتقدانه برخوردار است و فهم و درک آن دانستی‌هایی می‌طلبد. بهمین دلیل نوعی جسارت و نیروی درک علمی و دیدگاهی تجدیدطلبانه برای درک آن الزامی است. به امید آنکه کتاب حاضر گامی در راستای گذار از تعصب‌ها، احساسات کورکورانه و فروریختن نمادهای و نهادهای کاذب ذهنیتی، سیاسی و اجتماعی باشد.

قرن بیستم عموماً بر اساس اختلافات و تضادهای ملی، طبقاتی، دینی و مذهبی سپری گشته است. به همین جهت قرنی شده مملو از جنگ و کشمکش. ضمناً در این سده مبارزات رهایی بخش ملی خلقها به نقطه اوج خود رسیده است. دولتهای ملی متعددی در نقاط مختلف دنیا تشکیل گشته اند و این خلقها از طریق مبارزه و جنگ رهایی بخش ملی به حقوق حقهی خویش دست یافته اند. این تنها خلق کرد نیست که علی رغم قیامها و جنبشهای متعدد، قربانی شدن هزاران جوان و کشیدن جور و ستم و آوارگی، تمام قیامها و جنبشهایش شکست خورده و از سوی دشمنانش سرکوب گشته است. همیشه، مسایلی از قبیل ژنوساید و بمباران شیمیایی و آوارگی و آسمیله شدن ملی، نصیب خلق کرد شده است. یعنی به سخن دیگر مدام با انکار و امحاء مواجه گشته است.

بدون شک علل زیادی سد راه و مانع موفقیت خلقمان و پیروزی جنبشهای کردی شده اند. برخی از این علل به موقعیت جغرافیای سیاسی و استراتژیک کردستان و برخی هم به سیاست، دخالت گری و وجود منافع نیروها و قدرتهای خارجی برمی گردد و یا اینکه با اجرای سیاستهای سلطه گرانه ای که دولتهای حاکم در کردستان پیاده نموده اند، مرتبط است. اما مهمترین و اساسی ترین علل، به خود جنبش کرد و رهبری آن برمی گردد، که آن هم در جنوب کردستان به وضوح دیده می شود.

این کتاب دربرگیرنده گفتگویی است که مابین رهبر آپو (رهبر ملی) و سیاستمدار زنده یاد، استاد ابراهیم احمد و روشنفکر و نویسنده ی کرد، استاد هاوار در سال 1996 صورت پذیرفته و در ماه ژوئیه سال 1997 میلادی در روزنامه سرخوبون¹ به زبان ترکی منتشر گردیده است. در این گفتگو، در خصوص نیم قرن عمر جنبش کردی، تغییر و تحولات صورت پذیرفته و اندیشه ها و آراء، تبادل نظر شده و بسیاری از جنبه های پنهان جنبشهای کردی را آشکار نموده و حقایق تاریخی- سیاسی فراوانی را مبرهن می گرداند. همچنین بمانند سندی تاریخی، در بازنویسی تاریخ جنبش کردی نقشی بزرگ ایفا می نماید. در این گفتمان، استاد محترم و جاوید، «ابراهیم احمد» به تاریخ جنبش کردی در جنوب کردستان نظری افکنده و بسیار

ژرف و عمیق تحلیلات و ارزیابی‌های خود را در خصوص شرایط و علل موضوعی عدم موفقیت جنبش‌های کردی ارائه نموده و فاکتورهایی را برمی‌شمارد که باعث گشته‌اند مسئله‌ی کرد در این بخش از کردستان دچار بن‌بست گردد. در این زمینه، تشریحا به نقش ملی‌گرایی ابتدایی به‌مثابه عامل و فاکتوری مؤثر می‌پردازد؛ که چگونه موجب ژرف نمودن هرچه بیشتر بن‌بست در چاره‌یابی مسئله گردیده است. همچنین رهبر ملی "رهبر آپو" بر اساس تحلیلات و ارزیابی‌های زنده‌یاد استاد، تحلیلات و نظریات خود را به شیوه‌ای مفصل ارائه کرده و به شکلی همه‌جانبه و ژرف‌اندیشانه، دیدگاه‌های خود را در خصوص علل و عواملی که باعث بروز وضع کنونی در جنوب کردستان شده، ارائه نموده.

همچنین استاد بزرگوار «هاوار» نیز در این گفتگو شرکت دارند. این بحث، مجموع دیدگاه‌هایی همه‌جانبه و مفصل در مورد خط‌مشی ملی‌گرایی ابتدایی است که جنبش و خانواده‌ی بارزانی‌ها نمایندگی آن را به عهده گرفته‌اند. این سلسله مباحث بلحاظ سیاسی و اجتماعی چهره‌ی واقعی خیانت را آشکار می‌نماید.

علی‌رغم سپری شدن سه سال از این گفتگو، این نظریات و ارزیابیها همیشه دارای اهمیت تاریخی و وجاهت خاص خویش بوده و هست و در چارچوب استراتژی نوین PKK و تزی که برای حل مسائل جنوب کردستان و عراق مطرح شده از بسیاری جهات همخوان است و در عین حال به عنوان ابراز وفاداری و احترام به تلاشهای استاد زنده‌یاد و جاوید، ابراهیم احمد در راه آزادی و سرفرازی خلقمان، ضرورتا چنین تشخیص دادیم که این گفتگو را بدون هیچ دخل و تصرفی به زبان کردی ترجمه نماییم. مشوق دیگری هم که موجب شد این گفتگو را به زبان کردی ترجمه نماییم، آن است که بسیاری از نواقص و اشتباه‌هایی که در قرن گذشته از سوی جنبش کردی و رهبری کلاسیک آن روی داد، امروزه هم به شیوه‌های گوناگون دیگری تکرار می‌شوند. به همین جهت برای اینکه بار دیگر تاریخ تکرار نشود، آحاد خلقمان و روشنفکران و بویژه مورخین کرد باید از حقایق تاریخ مطلع گشته و در برابر اشتباهات و نواقصی که به‌مثابه ویروسی در جسم و روح جنبش کردی سرایت یافته، موضع درستی اتخاذ نمایند و برای رسیدن به این منظور این گفتگوی تاریخی نقشی یاری‌گرانه ایفا می‌نماید.

در پایان؛ امیدواریم که به کتابخانه‌ی کردی خدمتی کرده باشیم.

روزنامه‌ی «ولات»

تحقیق و تفحص در مورد تاریخ، لازمه شفاف‌سازی سیاست‌های ملی

رهبر ملی (رهبر آپو): با حضور شماها (نیروهای گریلا در آکادمی) از مهمانان بزرگمان، استاد ابراهیم احمد نویسنده انقلابی بزرگ و استاد هاوار که در شروع و آغاز جنبش آزادیخواهی خلق کرد نقشی مهم ایفا نموده‌اند، استقبال نموده، مقدمشان را گرمی داشته و به آنها خوش آمد می‌گوییم.

PDK (حزب دمکرات کردستان) به‌مثابه یک جنبش ملی، از اوایل شروع جنبش کرد، بعد از جنگ جهانی دوم و قبل از آن نیز نقشی مهم ایفا نموده است. ولی بعداً به دلایل گوناگون این نقش مهم و اساسی را از دست داد و اینگونه از ایفای نقش بازماند و بعد از جنگ جهانی دوم، جنبش ملی کردستان مرحله‌ای تازه را آغاز نمود. با اتمام جنگ جهانی اول بسیاری از خلقها با الهام و اتکاء به انقلاب اکتبر فرصت‌رهای و آزادی را به دست آوردند. بعد از شکست امپراطوری عثمانی، جنبش ملی ترک به رهبری مصطفی کمال با یاری گرفتن و اتکا به انقلاب اکتبر موجودیت خود را اعلام کرد.

جنبش کرد در شمال کردستان، با ظهور قیام کوچگیری، قبل از جنبش مصطفی کمال جوانه زد و تولد یافت. در جنوب کردستان نیز جنبشی بر ضد امپراتوری انگلیس، تحت رهبری شیخ محمود برزنجی ظهور کرده و در حال گذار به مرحله‌ی قیام بود. در عین حال که جنبش کردی در شرف قیام بود، هیچگونه جنب و جوشی از جانب مصطفی کمال در میان نبود. این مهم زمینه‌ای عظیم برای ایجاد کردستانی مستقل فراهم می‌آورد.

با شکست امپراتوری عثمانی و تأسیس جمهوری ترکیه، جنبش کرد با مسائل و مشکلات سختی روبه‌رو گشت. همچنین در آن زمان جمعیتی به نام «اتحاد و ترقی»² مطرح بود. ولی این سازمانها از هر لحاظ سازماندهی ضعیفی داشتند. دارای ایدئولوژی همخوان و مرتبط با زمان خود نبودند، همچنین جنبه‌های ملی ضعیف داشتند. اما در مقابل این، خط‌مشی ملی‌گرایی و شوونیستی کمالیست‌ها بسیار قوی و نیرومند بود. متکی به دولت بودند اما پاشاها و حاکمان نیز ترک بودند. وقتی که مصطفی کمال از طریق ایجاد روابط با برخی از سلاطین

² جمعیت اتحاد و ترقی در سال 1908 در ترکیه با براندازی سلطان عبدالحمید، خلیفه‌ای دیگر را جانشین وی کرده که بیشتر جنبه تشریفاتی داشت. این حزب از ترکهای جوان تشکیل شده بود که دارای احساسات ناسیونالیستی و پان‌ترکیسم بودند و می‌توان آن را فاشیسم وقت نامید.

و حکام دست به مبارزه زد، کردها تازه بیدار می‌گشتند. سازمانهای کردی می‌خواستند که خود را به کردستان برسانند و در این راه قدمهایی نیز برداشتند. برخی قیامها قبل از جنبش کمالیستها در شمال کردستان به قوع پیوستند که آخرینشان قیام «درسیم» بود و توانست خود را نیرومند سازد.

در شرق کردستان نیز تحت رهبری «اسماعیل آغا سمکو» جنبش کردی شروع شده بود. اینگونه، جنبشهایی که در آن سه بخش از کردستان آغاز گشته بود تا حدودی از جنبه‌ای ملی برخوردار بودند. اما با برپایی جنبش و قیام کمالیستها، امکان و فرصتی که برای کردها به وجود آمده بود، کم‌کم از بین رفت. حقیقت نیز آن بود که ایدئولوژی و سازماندهی کمالیستها از سازماندهی کردها بسیار نیرومندتر بود. طی توافق میان فرانسه و کمالیستها در سال 1920 میلادی که موسوم به «پیمان آنکارا» بود، درهای جنوب کردستان به روی کمالیستها گشوده شد و همزمان نیز سازمانهایی کردی در اورفا و عنتاب سر برآوردند. ولی بعدها این سازمانها نیز تحت کنترل کمالیستها قرار گرفتند.

همچنین در سال 1921 نیز پیمانی با مسکو منعقد گردید. مطابق مفاد این پیمان، کمالیستها، فارس و اردهان را تحت حاکمیت خود در آوردند. در آن دروان جنبشی انقلابی بنام «شرا» در فارس و اردهان وجود داشت که آن هم بعدها تحت کنترل کمالیستها قرار گرفت. هم زمان جنبش کرد در جنوب به رهبری شیخ محمود برزنجی، در برابر انگلیسیها موفقیت مهمی بدست آورده و دولتی بنیان نهاده بود. در این زمان مشکل اساسی انگلیسها، مسئله‌ی عراق و نفت آن بود. گذشته از اینها، می‌خواستند عراق در برابر نفوذ شوروی همچو فاکتوری در دست غرب باقی بماند، بدلیل دو عامل مذکور بود که انگلیسیها روابط خود با کمالیستها را نیرومند ساختند. همچنین انگلیسیها در آن زمان می‌خواستند که با جلب نظر کردها بسوی خود، آنها را در حساب و کتابی که با مصطفی کمال داشتند، مورد سوءاستفاده قرار دهند. کمالیستها نیز با کمک به شیخ محمود برزنجی، انگلیسیها را تهدید می‌کردند. در مقابل، انگلیسیها هم درصدد برآمدند که جنبشهای کردی در شمال کردستان را در برابر کمالیستها بکار گیرند. سرانجام، هیچ کدام از طرفین کمکی به جنبشی کردی نکردند، کردها را در نیمه‌ی راه تنها گذاشتند و به بازی گرفتند. آخر سر کمالیستها نفت موصل و کرکوک را برای انگلیسیها رها کردند و انگلیسیها نیز در مقابل پذیرفتند که کردها را زیردست ساخته و تحت کنترل کمالیستها قرار دهند. بدین ترتیب، در نتیجه‌ی این پیمان، تقسیم کردستان جنبه‌ی عملی به خود گرفت. همچنین انگلیسیها کمالیستها را به

خدمت درآوردند و در راستای حفظ منافع خود، در برابر شوروی به تحرک افتادند. بعدها نیز برای استحکام این پیمانها، پیمانهای بغداد³ و سنتو بسته شد و عملی گردیدند. در حقیقت این معاهدات، ضدیت روسیه و کردها را به دنبال داشت. از سوی دیگر در این دوران برخی احزاب و سازمانهای کردی نیز موجودیت یافتند.

طی دیالوگی که در این زمینه با استاد ابراهیم احمد انجام می‌دهیم، سعی می‌کنیم که این موضوعات را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

چرا احزاب و سازمانهای کردی در سالهای 1920 - 1930 نقش خود را ایفا نمودند؟ دلیل آن چه بود؟ از همه مهمتر، چرا این احزاب نقش خود را در جمهوری مهاباد ایفا نکردند؟ چرا جنوب کردستان به دولت دست نیافت؟ چرا قیام «درسیم» سرکوب گردید و چرا تمامی قیامها به پیروزی دست نیافتند؟!

کمالیست‌ها، طی حاکمیتی که در شمال کردستان داشتند، کردها را تحت سلطه‌ی خود درآورده بودند. همچنین در شرق کردستان وضعیتی مشابه حاکم بود. سیاست همخوان با این سیاست کمالیست‌ها که در فاصله‌ی سالهای 1920 - 1940 در شمال کردستان انجام می‌دادند، در جنوب کردستان نیز پیروی می‌شد. ایرانی‌ها هم از سال 1945 تا به امروز از چنین سیاستی در شرق کردستان تقلید می‌کنند. حتی حکومتی که در نتیجه‌ی انقلاب سال 1958، بر عراق حکم می‌راند، حاکمیتی از نوع حاکمیت کمالیست‌ها بود.

بعد از جنگ جهانی دوم، نفاق و اختلافاتی میان جنبش‌های ملی کرد حادث گردید. زیرا نفاقی که در جامعه‌ی کرد آغاز گشته بود، شکل سازمانی به خود گرفت. جامعه‌ی سنتی، جامعه‌ای فئودالی و عشیره‌ای بود. PDK هم بر این بنیان تشکیل شده بود. زمانیکه جامعه کردی تغییرات تازه‌ای را به خود دید، طبقات کارگر و بورژوا قد علم کردند. بدنبال اینها، تغییرات سیاسی نیز رخ داد. اما لازم به ذکر است که ساختار فئودالی - عشیره‌ای همچنان باقی مانده و موضوع بحث بود. در نتیجه‌ی این امر جنبش کلاسیک کردی [در جنوب کردستان] بعد از سال 1960 به دو حزب انشعاب یافت. یکی از آنها ملی‌گرایی ابتدایی را نمایندگی

3 . پیمان بغداد: در 1955/2/24 میان ترکیه - ایران - پاکستان - عراق و انگلیس منعقد شده است. آمریکا نیز سال 1959 به این پیمان پیوسته است. بعد از تغییر رژیم در عراق و روی کار آمدن عبدالکریم قاسم، نام این پیمان به پیمان سنتو تغییر یافته است. این پیمان بعد از جنگ جهانی دوم، هم در مقابل اتحاد جماهیر شوروی و هم به ضرر پیشرفت CENTO تغییر کرد جنبش کرد منعقد شده است.

می‌کرد که تحت رهبری بارزانی قرار داشت و اداره می‌گشت؛ چه بسا بیشتر حامی PDK ی مدرن بودند که رهبر بزرگوار آن استاد ابراهیم احمد خواست که از سال 1964 میلادی به بعد خط‌مشی و شیوه‌ای تازه برای آن ایجاد نماید. در سال 1975 میلادی YNK (اتحادیه‌ی میهنی کردستان) بنیاد نهاده شد. همزمان PKK نیز قیام نمود و کماکان به مبارزات خود ادامه می‌دهد.

جنبش ملی کرد در حال گذار از مرحله‌ای تازه است. با شکست اتحاد جماهیر شوروی، توازنات جهانی و منطقه‌ای تغییر یافت. جنگ ایران و عراق شرایط موضوعی برای کردها ایجاد نمود و جنبش PKK به شیوه‌ای برجسته و چشمگیر، سیر انقلاب را در شمال کردستان تسریع بخشید و امروزه نیز جنگی بی‌امان و تمام عیار را پیشبرد می‌دهد. از این پس جنبش ملی تا حدود زیادی سیاست جنگ را ارتقاء می‌دهد. همچنین جنبش ملی در جنوب کردستان نیز از پیچ و خم‌های صعب‌العبوری می‌گذرد. در نتیجه‌ی تمامی اینها، شرایط کردستان تا حدی هموار گشته است. زیرا مانند گذشته، دیگر توافقاتی از نوع معاهده‌ی بغداد و سنتو در میان نیست و به آخر خط رسیده‌اند. اختلافات عمیقی میان ایران و ترکیه موضوع بحث است. آمریکا مثل گذشته کردها را کمونیست نمی‌خواند، زیرا که روسیه شکست خورده و از بین رفته و دولتهای بزرگ نیز دیگر اقدام به توطئه‌گری‌های بزرگ نمی‌کنند. همه این فاکتورها نشان دهنده‌ی آن هستند که شرایط و زمینه‌ی هموار و درخور برای کردستان حاصل شده است. در داخل کردستان نیز نوع اندیشه و رهبریت عشیره‌گرایی تا حدود زیادی واپس‌گرا شده و تأثیرشان کم گشته است. امروزه رهبری بارزانی، بسیار محدود گشته است، جنبش ملی بر اساس اهداف انقلابی و وحدت ملی توسعه یافته و پیشرفت نموده است. دیگر، نوع رهبری واپس‌گرا و ارتجاعی در معرض تصفیه و نابودی قرار گرفته است. در مقابل آن، نوعی رهبری معاصر به منصف ظهور رسیده و چنین رهبریتی در تمامی بخشهای کردستان، امیالی عظیم مبتنی بر وحدت ملی را نیرومند ساخته و آن را اثبات نموده است. طوری که سراسر کردستان امروزه خواستار آن است که دنباله‌رو چنین رهبریتی باشد. چه بسا استراتژی نیرومندی برای رهایی ملی شکل گرفته است. دیگر از یک استراتژی و جنبش برخورداریم و روز به روز وحدت ملی کردها بیشتر و محکم‌تر می‌گردد. در برخی از بخشها، کردها می‌توانند فدراسیون تأسیس نمایند. این کاری مناسب و بجاست. تمام آمادگی ما بر این مبنا است. جنگ نیز به سرعت گسترش یافته و ادامه می‌یابد. برای تشکیل فدراسیون ملی در شمال، جنوب و شرق وظیفه‌ی خود را به انجام می‌رسانیم. نباید اندیشه‌های ما بر اساس و مبانی محدود و تنگ‌نظرانه

استوار باشد. لازم است بر مبنای منافع، آرزو و میل فردی رفتار نشود. تا به آخر از آمادگی برخورداریم.

در خصوص نکاتی که به آنها اشاره نمودیم، سعی می‌نماییم با استاد ابراهیم و رفیق هاوار به گفتگو بپردازیم. معتقدم که روشن نمودن و تحلیل این موضوعات نه تنها برای شاگردان آکادمی معصوم کرکماز، بلکه برای همه‌ی روشنفکران کرد، انقلابیون و جنبش‌های انقلابی ملی لازم و ضروری است. اگر تجربیاتی که پس از جنگ جهانی دوم حاصل گشته‌اند را خوب بسنجیم و ارزیابی کنیم، برای تاریخ کرد، مبارزات و امروزان منبع مؤثر و مثمر ثمری خواهد بود. بدین ترتیب با تحقیق و بررسی تاریخ، سعی می‌کنیم نوع سیاست ملی را آشکار سازیم. در عین حال بایستی به شیوه‌ای نیرومندانه مسئله‌ی حاکمیت و سیاست کردها را تجزیه و تحلیل کنیم.

خوش اقبالی و بدشانسی کردها پس از جنگ جهانی اول چگونه معلوم گردید؟ بعنوان مقدمه آشکار ساختن این نکته بسیار بجا و حائز اهمیت است. کردها چگونه و تا چه میزانی از امکانات و فرصت‌های حاصله استفاده نمودند؟ فاکتور و علل داخلی و خارجی این امر چه بود و کمالیسم چگونه ظهور کرد؟ چگونه ژنوساید و کشت و کشتار راه انداختند؟ جنبش‌های کردی چگونه سرکوب شده و به چه شیوه‌ای در جنگ جهانی دوم مشارکت جستند؟ ضمناً در آن روزگار و در آن عصر شما چه نقشی را دارا بودید؟ همچنین بعد از جنگ جهانی دوم چگونه و به چه شیوه‌ای PDK تأسیس شد؟ استاد ابراهیم می‌توانند در این زمینه بصورت خلاصه نظرات و ارزیابی‌های خویش را ابراز دارند.

استاد ابراهیم احمد: جنبش کرد، امروزه در حال گذار از مرحله‌ای حساس است. بخاطر اینکه دچار اشتباهات و نواقص تاریخ گذشته‌ی کردستان نگردیم، لازم است بازهم به تحلیل جنبش کردی همت گماریم.

ظهور جمعیت اتحاد و ترقی، بیداری ملی ملی را که در گذشته تحت حاکمیت امپراطوری عثمانی می‌زیستند، تا اندازه‌ای توسعه داد. تمامی ملل موجود در حیطه‌ی امپراطوری عثمان که مهمترین آنها کرد و عرب بودند، سازمان‌ها و مجمع‌های خاص خود را بنیان نهادند. مطابق نتایجی که از بررسی مبانی این سازمانها حاصل شده، اثبات گشته که در آغاز آن سازمان‌ها و مجمع‌ها نمی‌خواستند از امپراطوری عثمانی جدا گردند. بر این اساس، به جای تجزیه‌خواهی، شعار «وحدت، آزادی و برابری» اتحاد و ترقی را در اهداف خود گنجانده بودند. اما اتحاد و ترقی در صدد آن بود که ملل و خلق‌های دیگر موجود در داخل مرزهای امپراطوری عثمانی

را مجذوب نماید و از خود بیگانه سازد. برای همین برنامه و مبانی و اصول مبارزاتیشان متفاوت بود. همزمان با وقوع جنگ جهانی اول، جنبش ملی در ترکیه تازه اولین قدمهایش را برمی داشت. جنبش کردی هم به نسبت جنبش های رهایی بخش ملی، از لحاظ ملی از همه ضعیف تر و کم تجربه تر بود. در اوان جنگ جهانی اول، کردها بیشتر از ترکها از وحدت، یکپارچگی و تمامیت ارضی امپراطوری عثمانی دفاع می نمودند.

همانطور که می دانیم امپراطوری عثمانی و آلمان شکست خوردند و متفقین در جنگ پیروز شدند. بدین ترتیب انگلیسی ها و فرانسوی ها، طرفین پیروز جنگ قلمداد گشتند. بدون شک در آن زمان از برخی اهداف انگلیسی ها، فرانسوی ها و دولتها درباره ی خاورمیانه و شرق صحبت به میان می آمد. قبل از وقوع جنگ جهانی اول این سه دولت میان خود پیمانی را امضا نمودند. مطابق این معاهده می بایستی سرزمین های تحت حاکمیت امپراطوری عثمانی را- که به «مردی بیمار» تشبیه کرده بودند- میان خود تقسیم نمایند. همچنین بر اساس مفاد این معاهده، قرار بر این شد که ولایت موصل را به فرانسه واگذار کنند.

در چنین وضعیتی برخی از اربابان کرد، خواستند از قضیه ی شکست امپراطوری عثمانی در راستای اهداف ملی استفاده نمایند. شریف پاشا که در آن دوران رهبری جنبش کردی را بر عهده داشت، مسئول کنسولگری امپراطوری عثمانی در سوئیس بود. متفقان در جنگ موفقیت هایی کسب کرده بودند، لذا شریف پاشا مشاهده نمود که بیشتر به جنبش ملی ارمنی، بخاطر مسیحی بودنشان، کمک و مساعدت می نمایند. او نیز به ارمنی ها یاری رساند. شریف پاشا⁴ از طریق نیرومند ساختن روابطش با رهبران جنبشهای ارمنی، تضمین حقوق ملی و ارضی کردها را از متفقین تقاضا کرد. در معاهده ی «سور»⁵ به برخی از حقوق هر دو ملت اشاره شده بود. همچنین در معاهده ی مورد بحث، حقوقی محدود برای کردها در نظر گرفته شده بود.

پاشا: در امپراتوری عثمانی، عنوانی است که به مأمورین بلند پایه دولتی و نظامیان بالاتر از رتبه سرهنگ اتلاق⁴ شده است.

پیمان سور: 1920/8/10 در شهرکی مجاور پاریس، پایتخت فرانسه منعقد شده است. این پیمان از 13 بخش و 433 ماده⁵ تشکیل شده است. اهمیت این پیمان برای کردها در آن است که برای نخستین بار مسئله ی کرد در یک اجلاس بین المللی مطرح شده و در اسناد رسمی جای می گیرد. ویژگی دیگر این پیمان آن است که طرفهای امضا کننده به مسئولیت عملی خود پایبند نبوده و با گذشت زمان تنها بصورت یک سند تاریخی غیر عملی در آمد.

بندهای 61، 62 و 63 از ماده‌ی سوم معاهده‌ی سور، در خصوص مشکلات و مسائل کردها بود. در این معاهده، ایجاد دولتی کردی در شمال کردستان مورد موافقت قرار گرفت. اما مقرر شده بود که دولت کردی مذکور، برای مدت کوتاهی تحت نظر و حمایت متفقین باقی بماند. هدف از آن نیز این بود که: به محض اینکه متفقین قانع گشتند که کردها می‌توانند خود را اداره نمایند، آن وقت به کردها استقلال خواهند بخشید. لیکن مقرر شده بود که به بخشی از کردستان که به فرانسه واگذار شده بود و همچنین ولایت موصل خودمختاری اعطا گردد. همچنین در عین حال تقبل نموده بودند که زمانی که کردهای تحت لوای «اوتونومی»، توانایی اداره‌ی خود را به دست آورند، آنگاه خواهند توانست با دولت مستقلمی که قرار بود در شمال کردستان ایجاد گردد، یکی شوند. ولی وقتی که به تاریخ نگاهی می‌افکنیم، می‌بینیم که جنبش کردی خارج از کردستان و در اروپا شکل گرفت، زیرا کردهایی که در چارچوب حاکمیت امپراطوری بسر می‌بردند، پایبندی و روابطشان با امپراطوری ادامه داشت.

کردها بر آن عقیده بودند که باید امپراطوری عثمانی که تجزیه شده به وضعیت پیشین خویش برگردد. جنبش کردی بر بنیان‌های فئودالی و عشیره‌ای شکل گرفته بود. اقوام و عشایر، معتقد بودند که پس از سرنگونی خلافت، دیگر وجود یک جنبش ملی کرد بی‌معنا و غیرضروری است؛ می‌گفتند اگر قرار است جنبشی کردی ظهور نماید لازم است زیر سایه امپراطوری عثمانی قرار گیرد نه تحت کنترل و حمایت خود کردها.

مصطفی کمال که به خوبی حقیقت قضیه را درک کرده بود، بسیار استادانه و با زبردستی آن مهم را جهت خدمت به منافع خویش به کار گرفت. بعد از آن مصطفی کمال به کردستان عزیمت نمود و تحت شعار «رهایبی اسلامی با توسل به ترک گرایبی» جلسات متعددی برگزار کرد و تعداد زیادی از رؤسای عشایر کرد، شیوخ، معتمدین و ریش‌سفیدان را در اطراف خود گردآورد.

جنبش شیخ سعید و ردپای انگلیس در آن

کردها تحت رهبری مصطفی کمال مقاومتی قابل تحسین و شگفت‌انگیز از خود نشان دادند و خون زیادی ریختند. مقاومت کردها از چنان عظمتی برخوردار بود که مصطفی کمال را واداشت در مراسم یاد بود سربازگمنام بگوید: «به احتمال زیاد، سربازگمنام کرد باشد». همزمان با این گفته‌ی مصطفی کمال، یکی از نمایندگانش در «ساکاریا» این گفته را تکرار کرد. طی چنین وضعی، به موازات از بین رفتن جنبش ملی‌مان، پیمان «سور» نیز از کف داده

شد و خنثی گردد. مفاد پیمان سور هر چند اندک هم باشد، ولی از خواست و پشتوانه‌ی اجرایی برخوردار بود، اما این فرصت و امکان نیز از دست رفت. این هم برای مصطفی کمال فرصتی بود که هیچگاه حادث نمی‌شد. برای همین به جنگی پرداخت که منافع کردها را دربرداشت. چه بسا جنگ، امروزه نه به مصلحت و نفع کردها است و نه ترکه‌ها.

در آن دوره چه امیدی داشتیم که از دست رفت؟ انگلیسی‌ها، آگاهانه و عمدی دسیسه‌ها و توطئه‌هایی فراوان ترتیب می‌دادند، صرفاً برای اینکه فرانسه را اقناع نمایند که دست از ولایت موصل بردارد و از آن خارج گردد. لذا اسکندرون و حومه‌اش را به آن کشور بخشیدند؛ هکذا نمی‌خواستند در بخشهای دیگر کردستان دولتی مستقل برای کردها بنیان نهند. هنگام عقد معاهده‌ی مادرید که بعد از جنگ جهانی دوم منعقد گردید، انگلیسی‌ها بیشتر مناطق کردستان را تحت کنترل خویش درآورده بودند. انگلیسی‌ها با شیخ محمود کنار آمده و بدینوسیله توانستند وارد سلیمانی شوند. بعد از آن نیز علی‌رغم اینکه حق حاکمیت بر ولایت موصل در جنوب کردستان را نداشتند، آنجا را به تصرف خویش درآوردند.

عاقبت هم انگلیسی‌ها نتوانستند بر سر مسئله‌ی موصل با ترکه‌ها کنار آیند، لذا میان آنها اختلاف بروز نمود. و ترکه‌ها به انگلیسی‌ها می‌گفتند: «حق ندارید که پس از جنگ آن مناطق را تصرف کنید، زیرا در زمان جنگ جهانی اول جزو مستعمرات شما نبود». به جهت عمیق گشتن این اختلافات، انگلیسی‌ها می‌خواستند از مسئله‌ی بیداری ملی در حال رشد کردها برای مقابله با ترکه‌ها سوءاستفاده نمایند.

در مقابل، شیخ محمود میهن‌دوست هم می‌خواست دولتی کردی مستقل در این بخش از کردستان تأسیس کند. شیخ محمود نمی‌خواست تحت کنترل و نظارت انگلیسی‌ها باشد. همین امر باعث شد میان شیخ محمود و انگلیسی‌ها اختلاف بروز کرده و جنگ رخ دهد.

شیخ محمود شخصاً در این جنگ حاضر بود و زخمی شد. به سبب زخمی شدنش به اسارت انگلیسی‌ها درآمد. بعدها نیز در یکی از دادگاه‌های نظامی بغداد برایش حکم اعدام صادر گردید، اما بعدها این مجازات تخفیف داده شد و به حبس ابد محکوم گردید. سپس به همراه شماری از رفقا، اقوام و نزدیکانش به هندستان تبعید گردید. بعد از تبعید شیخ محمود، کسانی از جنوب کردستان که خواست و آگاهی ملی داشتند، درصدد مقابله با انگلیسی‌ها برآمدند، ولی چون دارای اختلافاتی بودند و نتوانستند این اختلافات را حل و فصل نمایند، علی‌رغم اینکه با توسل به روشهایی خواستند قضیه را چاره‌یابی کنند، اما موفقیتی بدست

نیاوردند. به همین جهت دوباره شیخ محمود را به بغداد برگرداندند و به حکمرانی کردستان منصوب نمودند.

در عوض، انگلیسی‌ها یک شرط داشتند و آن، تقبل مشاورت انگلیسی‌ها از ناحیه‌ی شیخ محمود بود. ولی شیخ محمود از همان ابتدا درخواست‌هایشان را رد کرده و نپذیرفت. پس از آن به سلیمانی برگشت، حکومتی را تشکیل داد و خود را ملک (پادشاه) معرفی نمود و هیئت وزیرانش را تشکیل داد. نهادهای حکومتی را تأسیس نمود و ارتش عالی را نیز به وجود آورد. پست‌خانه را بنیان نهاد، سکه ضرب کرد و اسکناس چاپ نمود. اینگونه، در حال بنیادنهادن دولتی کردی بود.

نظر به این که دولت کردی تشکیل شده از جانب شیخ محمود با دولت عربی که مورد خواست انگلیسی‌ها بود همخوانی نداشت، لذا انگلیسی‌ها بسیار وحشیانه با تمام قدرت و توان تسلیحاتی بر آن تاختند. حتی سلیمانی میدانی برای آزمایش سلاحهای تازه‌شان گردید. بدین ترتیب برای دومین بار انگلیسی‌ها وارد سلیمانی گشته و آن را تصرف نمودند. برای اولین بار، در سال 1924 ارتش عربی وارد سلیمانی شد. ورود ارتش عربی با مشورت و مساعدت تسلیحاتی و تدارکاتی انگلیسی‌ها شکل گرفت و حتی تصرف آنجا توسط ارتش عربی را تأیید نمودند. در نتیجه، این مسئله باعث شد که اختلافات موجود میان ترکها و انگلیسی‌ها بر سر قضیه‌ی موصل عمیق‌تر گردد. به همین جهت انگلیسی‌ها نمی‌خواستند کردها به تمامی نابود گردند، زیرا می‌بایست آنها را در برابر ترکها بکار می‌گرفتند. بر همین اساس بود که وقتی شیخ محمود به حاکمیت خود بر کردستان ادامه می‌داد، در بیانیه‌ای مشترک که در 24 ژانویه سال 1922 انتشار دادند، اشاره کرده بودند که دولت کردی تشکیل شده را به رسمیت می‌شناسند. در مقابل تقاضا کردند هیئتی کردی گسیل گردد تا غیر از تعیین مرزها، ارتباطات تجاری و اقتصادی را نیز با انگلیسی‌ها و عراقی‌ها مورد بررسی قرار دهند. در حقیقت هدف از انتشار چنین بیانیه‌ای، تهدیدکردن ترکیه بود تا از تصرف ولایت موصل دست بردارد. همین‌گونه هم شد، زیرا ترکها بعد از تلاش و کوشش فراوان از سازمان ملل متحد تقاضای هیئتی نمودند بمنظور کنترل نمودن و نظارت بر آن منطقه. در خصوص این مسئله ترکها و انگلیسی‌ها موافقت کردند که سازمان ملل متحد در مورد حقیقت مسئله تحقیق و بررسی نماید. حتی در اسناد سازمان ملل متحد هم آمده است که کردها به همزیستی مسالمت‌آمیز با ترکها و عراق رغبت نداشته‌اند. اما در آن زمان، سازمان ملل و نیز عرصه‌ی

افکار عمومی تحت تأثیر و کنترل انگلیسی‌ها قرار داشت، همانگونه که امروزه آمریکا بر سازمان ملل تسلط دارد، در آن زمان نیز انگلیس بر آن سازمان تسلط داشت.

بعد از آنکه سازمان ملل متحد در 25 دسامبر سال 1925 شروطی را پذیرفت که کردها در چارچوب دولت عراق باقی بمانند، همزمان نیز پذیرفت که حیات، زبان و فرهنگ کردها محفوظ بماند. به همین مناسبت در همان زمان، انگلیسی‌ها و عراقی‌ها جلسه و مراسمی برپا کردند؛ مسئول هیئت انگلیسی گفت: «باید همانند ترک‌ها که در صدد ترک کردن کردها هستند، شما هم بخواهید که آنها را عرب کنید». شاید کردها نتوانند در مقابل زورگویی ترک‌ها مقاومت کنند اما در نهایت ترک نمی‌شوند و ترک‌ها هم با کلاه به سر گذاشتن، اروپایی نمی‌گردند. یعنی به هر ترتیبی که باشد کردها، ترک نمی‌گردند، ترک‌ها نیز با کلاه فرنگی سر گذاشتن، اروپایی نمی‌شوند.

ملک فیصل، پادشاه وقت عراق این گفته را بجا و منطقی دانسته و همیشه می‌گفت: «لازم است اعراب کردها را به چشم کرد دیده و کردها نیز به فرهنگ خود پایبند و وفادار باشند و کرد واقعی باشند». بعد از این مرحله، جنبش شیخ محمود به آخر خط رسید و شکست خورد. مطلبی دیگر را نیز یاد آور گردیم؛ ماده‌ای از مفاد پیمان لوزان⁶ هم در خصوص اداره‌ی موصل بود. حقیقت تاریخی آن دوران گویای آن است که در آن وقت، میان ترک‌ها و انگلیسی‌ها توافق‌هایی صورت پذیرفته بوده. این توافق‌ها هم بر مبنای آن بود که در عوض دست کشیدن ترک‌ها از دوستی با روسیه، انگلیسی‌ها نیز از کمک و پشتیبانی جنبش ملی کرد خودداری کنند.

بعدها کردها دریافتند که فریب خورده‌اند. بدین ترتیب هم در شمال و هم در جنوب مبارزات خود را از سر گرفتند. هر چند تعدادی از روشنفکران در این مبارزات سهیم بودند، اما بیشتر، روحانیون، شیوخ و آغاها حکم فرما بودند. یکی از این جنبشها، جنبش شیخ سعید پیران است. برای وضوح مسائل و جهت سهل شدن حل مشکلات امروزی‌مان، اذعان می‌کنم که در ظهور جنبش شیخ سعید انگلیسی‌ها دست داشتند. اما همکاری آنها در راستای موفقیت

⁶ پیمان لوزان: در سال 1923 در لوزان منعقد شده است. با این پیمان مرزهای دولت‌های خاورمیانه رسمی شده و کردستان نیز میان کشورهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه تقسیم گردید. با این پیمان سیاست و استراتژی انکار و امحای خلق کرد رسمیت بین‌المللی یافت. پیمان لوزان منفورترین رویداد تاریخی برای خلق کرد می‌باشد که در طول سده بیستم تا کنون میلیونها نفر از خلق کرد قربانی شده و آثار این پیمان زخمهای بسیار عمیقی بر جامعه کرد بر جای گذاشته است.

جنبش شیخ نبود. برعکس، به منظور شکست هر چه بیشتر آن بود. از همان اوان، جنبش بدون اطلاع انگلیسی‌ها روی نموده و قدرتمند گشته بود. بعدها انگلیسی‌ها مداخله کرده و آن را دچار شکست نمودند. انگلیسی‌ها نه تنها در شکست قیام شیخ سعید، بلکه در شکست خوردن تمام قیام‌های کردی در کردستان دست داشته‌اند. متأسفانه در این مرحله، خلق کرد به هیچ یک از امیدها، آرمان‌ها و حقوق ملی خویش دست نیافت.

بعد از این، جنبش کردها باز هم بر مبنای سیستمی تازه از نو ظهور نمود. برخی از احزاب با پیشاهنگی روشنفکران پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند که بر بنیان کمک‌ها و تقاضای بیگانگان شکل گرفته بود. بویژه، اینجا باید به کمک‌ها، تقاضاها و چشم‌داشت انگلیسی‌ها اشاره گردد. چونکه انگلیسی‌ها، همیشه از این ابا داشتند که جنبش‌های ملی عرب در ضدیت با آنها شکل گیرد؛ لذا بر این اساس، همیشه نیازمند در دست داشتن «کارت کرد» در عراق بودند.

در این زمان، جنگ جهانی دوم نیز شروع شد و جنبش کردی تضعیف گشت. اما مشارکت شوروی در جنگ باعث تغییر اوضاع گردید، مخصوصاً بعد از ورود روسها به ایران و کنترل آن کشور و همچنین ورود انگلیسی‌ها به نواحی و بخشهای دیگر کردستان، باعث گردید که دوباره جنبش کردی پا گرفته و نیرومند گردد. این دول، کردها را برای منافع خود بکار گرفتند. حتی آلمانها نیز با حمایت مزدورانه برخی از کردها، سعی کردند که کردها را متفق خود گردانند.

در عراق احزاب بسیاری وجود داشتند که برخی از آنان احزاب کردی بودند. حزب «هیوا» هم یکی از آنها بود. هر چند تعداد زیادی از روشنفکران میهن‌دوست کرد در آن شرکت داشتند اما بعقیده من رهبریت آن با انگلیسی‌ها بود. این هم باعث تجزیه‌ی حزب هیوا شد. بر این مبنای در ایران، برخی از اعضا که از حزب هیوا پشتیبانی می‌کردند سازمانی را ایجاد کردند، این‌ها هیچ رابطه‌ای با انگلیسی‌ها نداشتند و در ایران «سازمان احیای کرد» را تأسیس کردند.

در آن دوران من (ابراهیم احمد) فرماندار حلبچه بودم و مجله‌ای بنام «گلاویژ» را منتشر می‌کردم. بدلائل مختلف بعدها از مسئولیت (فرمانداری حلبچه) خود را کنار کشیدم. تا آن زمان عضو هیچ حزبی نبودم. علیرغم تقاضای حزب هیوا، در آن عضو نشدم. می‌خواهم از حادثه‌ای دیگر برایتان بگویم. به اتفاق برخی از شخصیت‌هایی که می‌خواستند عضو «هیوا» گردند، در یک خانه اقامت داشتیم. از من خواستند که به حزب هیوا ملحق شوم. به اتافی دیگر رفتیم. در اتاق، اسلحه‌ای کمری و کتاب مقدس قرآن روی میز قرار داشت. از من خواستند به تصویری بنگرم و دستم را روی قرآن و اسلحه بگذارم؛ بعد قسم خورده و

بگویم: «به کردها خیانت نخواهم کرد». به آنها گفتم قسمت‌های گناهی است که در قبال کردها مرتکب می‌شوید، نباید به اسلحه و قرآن، بلکه به خلق سوگند یاد کنید؛ اگر طرفدار ملت هستید، باید سوگند بخورید که: «تا آخرین قطره‌ی خون در خدمت خلقم باقی خواهم ماند». بعد از کناره‌گیری از مسئولیت فرمانداری حلبچه، بسیاری از احزاب - که حزب کمونیست نیز از جمله‌ی آنان بود - از من خواستند عضوشان گردم. حتی برخی از اعضای «سازمان احیای کرد (ژ. ک)» در سال 1944 از ایران نزد آمدند و خواستند که کمیته‌ای تازه برایشان تشکیل دهم. از راه پست با من ارتباط برقرار می‌کردند. برنامه و اساسنامه آنها را خواندم. تنها دو سطر آغازین برنامه‌شان را خواندم که نوشته بود: «این سازمان، سازمانی از آن کردهای ایران، عراق و ترکیه نیست بلکه سازمانی کردستانی است». این سازمان می‌خواست در تمامی بخشهای کردستان، شاخه‌هایش را بنیان نهد. آن موقع من آن را پسندیدم و پذیرفتم که عضو آن حزب شوم. نظر به اینکه این مسئله خارج از چارچوب بحث کنونی ماست، از بازگو کردن آن صرف نظر کرده و می‌خواهم درباره موضوع بارزانی بحث کنم.

PDK (حزب دموکرات کردستان عراق) از همان ابتدای شکل‌گیریش هیچ برنامه، هدف

و مبدأی نداشت

جنبش بارزانی در سالهای 1944-1945 یعنی از همان ابتدا جنبشی میهن‌دوست نبود. البته برخی اعضای درستکار از قبیل: امین رواندزی، عزت عبدالعزیز، خیرالله و غیره که عضو هیوا بودند، می‌خواستند که این مجمع را از جنبشی عشیره‌ای به جنبشی ملی و میهن‌دوست تغییر دهند، اما این جنبش متفرق گردید، زیرا بعد عشیره‌ای و خاندانیش بسیار نیرومندتر از بعد ملی آن بود. بهمین جهت ملامصطفی و دارودسته‌اش مجبور شدند بسوی ایران حرکت کنند. وقتی ملامصطفی از مرز عبور می‌کرد، خیالات و افکاری در سر داشت، به این می‌اندیشید که حزبی بنام PDK پایه‌گذاری نماید و جمهوری کردها را تأسیس کند. چندماه بعد سازمان احیای کرد (ژ. ک) که قبلاً از آن بحث کردیم به PDK تغییر نام داد. هر چند مسئول درجه یک آن سازمان در جنوب کردستان بودم، اما علل تغییر نام را نفهمیدم. پس از طی اندک زمانی آن سازمان که از میهن‌دوستان اصیل و هدفمند تشکیل شده بود، موجبات پایان دادن به جنبش کرد را فراهم آورد.

بخوبی می‌دانیم که قاضی محمد، به سبب برخی علل شخصیتی هم که باشد، ملامصطفی را به جاسوسی انگلیسی‌ها متهم می‌ساخت. بارزانیها که در درون 2 روستا محصور بودند، حقیقتاً شرایط زندگیشان مشقت بار بود. بعضی‌هاشان هم به سبب بیماری مرده بودند.

ملا مصطفی از طریق شخصی، از آنجا برایم نامه‌ای فرستاد که در سلیمانی بدستم رسید. در نامه‌اش شرایط زندگی در هردو روستا را برایم شرح داده و از من خواسته بود در سلیمانی کمک‌هایی جمع‌آوری نمایم و برایشان بفرستم. برای متضمن ساختن کمیته خود در سلیمانی کمک‌هایی را جمع‌آوری کرده و برایشان گسیل نمودیم.

یک بار هم فرماندهی مشهور کرد، نوری احمد طه در اواخر سال 1945 شخصی بنام حمزه عبدالله را به سلیمانی فرستاد. حمزه عبدالله یک کرد انقلابی بود. دولت عراق به او فشار آورده بود و هویت عراقی را از او سلب و به ترکیه تبعید کرده بود. بعدها به ایران رفت. ملامصطفی، از طریق این شخص نامه‌ی دوم را برایم فرستاد. همچنین نامه‌ای دیگر را برایم فرستاده بود که به پسر شیخ محمود بدهم. اما نامه سرگشاده بود. نامه را خواندم از وی خواسته بود برای بازگشت به دیار خود، میان او و ملک فیصل واسطه‌گری کند. نظر به اینکه در خصوص 111 نفر از بارزانی‌ها حکم اعدام در میان بود، می‌خواست حکم اعدام به زندان ابد تغییر یابد. در مقابل این تغییرات بارزانی می‌خواست به عراق برگردد. تقاضاهایش اینها بودند.

کمیته‌ی ما با حضور اعضاء بلندپایه‌اش جلسه‌ای برگزار کرد. در جلسه دیدیم که رؤسای عشایری که قبلاً از قاضی محمد در مقابل حکومت ایران پشتیبانی می‌کردند، اکنون نظرشان تغییر کرده و بر ضد قاضی محمد رفتار می‌نمایند (با پول خریداری شده بودند) و از ایران طرفداری می‌کردند. برای همین گفتیم اگر ملامصطفی هم به عراق برگردد، دیگر کسی نخواهد ماند که از جمهوری مهاباد حفاظت نماید. برای همین نامه‌ای را که بارزانی فرستاده بود، برای فرزند شیخ محمود فرستادم. تصمیم‌مان بر این شد که در ایران باقی بماند و از جمهوری مهاباد حفاظت نماید. در عین زمان بیانه و سندی را بنام برخی از شخصیتها و رؤسای عشایر آماده کردیم و به اتفاق پسر دوم شیخ محمود یعنی شیخ لطیف، همگی آن را امضاء کرده و به‌مثابه یک بیانه منتشر کردیم، در بیانه به این نکته اشاره کرده بودیم که بایستی دولت عراق ملامصطفی و رفقا و همراهانش را مورد عفو قرار داده و اجازه دهد که آنان به روستا و محل سکونتشان برگردند. همچنین اذعان کرده بودیم که ما آنها را نمایندگان خود می‌دانیم.

از سوی دیگر ضعیف گشتن قاضی محمد سبب نقش بر آب شدن برنامه‌هایمان گردید و راه را بر نابودی و تخریب گشود. در نامه‌ی دیگری که برایم نوشته بود، می‌خواست که به حمزه عبدالله کمک کنم. زیرا در نامه اشاره کرده بود که می‌خواهند PDK ای از نوع PDK ایران را در عراق تأسیس نمایند. اما من مخالفت کردم و نپذیرفتم که حزبی بنام PDK عراق بنیان نهاده شود.

رهبر ملی: PDK اول در ایران تشکیل شد؟ اولین جلسه آن کجا برگزار شد؟ چه کسی در آنجا بود؟ اهداف کوتاه و بلند مدت آن چه بودند؟ آیا برنامه‌ای داشت؟ از کردهای شمال کردستان کسی در این حزب حضور داشت؟ چرا بعدها PDK ای هم در شمال کردستان به وجود آمد؟

ا. احمد: در نامه‌ای که بارزانی توسط حمزه عبدالله برایم فرستاده بود تا به او کمک کنم، به برخی اسامی اشاره کرده بود و می‌خواست که اینها در حزب جایی گیرند. همچنین دریافتم که این حزب، حزبی کردستانی نیست، برای همین نخواستم در آن جای گیرم. ملامصطفی می‌خواست رئیس حزب گردد و شیخ لطیف فرزند شیخ محمود و کدخدا «زیاد کویی» به عنوان معاونانش در حزب جای گیرند. اینچنین می‌خواست کمیته‌ای مرکزی تشکیل دهد. اما این حزب هیچگونه برنامه و هدفی نداشت؛ مبدأ مشخصی هم نداشت که در سایه آن مبارزه نماید. صرفاً به برخی از لهجه‌ها و مسایل دل‌خوش‌کننده اشاره و گفته می‌شد که: «این حزب بر مبنای منافع خلق کرد تشکیل می‌گردد».

در آن زمان احزاب شورش (انقلاب) و رزگاری (رهابی) نیز مطرح بودند. احزاب نیز اعلان می‌کردند که می‌خواهند در چنین حزبی جای گیرند. اما برخی از شخصیت‌های کرد جار زدند و شایع کردند که حزب، حزبی عشیره‌ای است، برای همین در آن جای نمی‌گیرند. بعدها این حزب در 15 آگوست 1946 در عراق تشکیل گردید.

رهبر ملی: آن موقع جمهوری کردی مهاباد شکست خورده بود؟
ا. احمد: هنوز شکست نخورده بود.

رهبر ملی: آیا منشأ جسارت و نیروی اساسی تشکیل چنین حزبی جمهوری مهاباد بود؟
ا. احمد: ملامصطفی از قاضی محمد تقلید کرد و خواست که حزبی همانند حزب او تأسیس کرده و رهبر آن گردد.

رهبر ملی: این حزب چگونه تشکیل گردید؟
ا. احمد: من در کنگره‌ی اول آن حاضر بودم.

رهبر ملی: عضو بودی؟

ا. احمد: عضو نبودم، فقط در آن حضور داشتم. خواستند که عضو گردم، اما به آنها گفتم تا خبری از کمیته‌ی مرکزی حزبمان در ایران و کمیته سلیمانی دریافت نکنم، عضو هیچ حزبی نمی‌شوم.

رهبر ملی: یعنی مکان هم PDK و هم کمیته‌ای که شما در آن جای می‌گرفتید، در عراق بود؟ چه فرقی میان کمیته شماها و حزب PDK وجود داشت؟

ا. احمد: تفاوتان در آن بود که حزب ما حزبی بود که همه‌ی کردستان را در بر می‌گرفت. حتی می‌خواستیم کمیته‌ی وابسته به خود را در سوریه و ترکیه نیز تشکیل دهیم. اما PDK ی بارزانی صرفاً حزبی در چارچوب عراق بود. از زمان ملک فیصل PDK ی بارزانی با کمونیست‌ها ارتباط برقرار کرد و با هم کار کردند. در این مرحله بعضی از اعضای کمونیست‌ها دستگیر گشته و در نتیجه‌ی اعترافات و اقرار آنها، بسیاری از اعضای احزاب دستگیر شدند. بعد از شکست جمهوری مهاباد، کمیته‌ای که ما در جنوب کردستان تأسیس کرده بودیم هم از بین رفت. در نتیجه، بسیاری از اعضا خواستند که عضو PDK گردند. بر این اساس در ماه‌های آوریل و می سال 1947 به PDK ملحق شدیم. یکی از آن افرادی که کمونیست‌ها در مورد او اعتراف کرده بودند، من بودم. بهمین جهت دستگیر شدم.

رهبر ملی: نتوانستید بجای پیوستن به PDK کمیته‌ی خود را نیرومند سازید؟

ا. احمد: بعد از جمهوری مهاباد هیچ نیرو و امکانی برایمان باقی نمانده بود، برای همین به PDK پیوستیم.

رهبر ملی: بعد از شکست جمهوری مهاباد چیزی از PDK ی ایران باقی مانده بود؟

ا. احمد: خیر. از میان رفت. بعدها دوباره تأسیس شد. علت شکست جمهوری مهاباد تنها قطع حمایت روسها از ما نبود، بلکه علت اصلی آن به وضعیت داخلی بر می‌گردد. زیرا وقتی که جنبش همچنان پابرجا بود، جنبشی از نوع رهایی ملی نبود، جنبشی کردستانی هم نبود، خود من این حقایق را برایشان (قاضی محمد و اعضای) نوشته و بدانها اشاره کرده بودم. در آن زمان به آنها گفته بودم که 500 نفر از اعضای ارتش عراق حاضرند که تا آخرین نفس و تا سرحد مرگ از جمهوری مهاباد محافظت نمایند. همچنین روشنفکران و میهن‌دوستان فراوانی از این قبیل وجود داشتند. اینها نیز تا آخرین قطره‌ی خونشان حاضر بودند که از جمهوری مهاباد محافظت نمایند. اما پاسخ دادند که به چیزی احتیاج ندارند. تنها به کتاب درسی برای مدرسه احتیاج دارند و خواستند که برایشان یک دکتر بفرستیم. حتی بعضی از آنها می‌گفتند

ما این جمهوری را پایه‌ریزی نکرده‌ایم که کردهای جنوب بیایند و تصرفش کنند. یعنی می‌خواستند مسند خود را حفظ کنند.

یکی از اعضاء تسلیم شده‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست، هنگام حضور من در دادگاه، تبلیغ می‌کرد که می‌خواهیم جنوب کردستان را نیز به جمهوری مهاباد ضمیمه کنیم و دولتی مستقل درست کنیم. هیچگاه از یادم نمی‌رود که گفت: «روزی که تبریز سقوط کرد، من در منزل ابراهیم احمد بودم». درست است او آن شب در منزل ما بود. آن شخص عضو یدک کمیته‌ی مرکزی و رفیق شیخ لطیف بود. هردو آن شب در منزل ما بودند. همچنین گفت: «روزی که تبریز سقوط کرد ابراهیم احمد گریست و در حین گریستن می‌گفت: چقدر بدبختیم جمهوری مهاباد هنوز نوباوه بود که مرد». در نتیجه دادگاه حکمی صادر کرد که طی آن همراه زندانیان دیگر 2 سال زندانی و 2 سال نیز تحت نظارت پلیس باشیم.

رهبر ملی: فرد تسلیم شده مزدور عراق و ایران بود؟

ا. احمد: خیر. نزد حکومت عراق همه چیز را اعتراف کرده بود و اصرار می‌کردند که من عضو حزب کمونیست هستم. برای همین مجازات شدم. در زندان که بودم افرادی به ملاقاتم می‌آمدند و می‌گفتند: PDK و حزب کمونیست و احزاب دیگر هم دچار مشکل شده و ضعیف گشته‌اند. زیرا که تسلیم شدن اعضاء کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست، وضعیت را دگرگون ساخته بود. هر چند وضعیت کلی اینگونه بود اما در حقیقت مقاومت عظیمی صورت گرفت. در زندان افراد دیگری هم با ما بودند. برای همین با کسانی که به ملاقاتمان می‌آمدند متفق می‌شدیم که پس از آزادیمان از زندان، کنفرانسی برگزار خواهیم کرد. پس از رهایی از زندان، کنفرانس را برگزار کردیم. در کنفرانس از کمیته‌ی مرکزی انتقاد شد و نارضایتی مان نسبت به آنها مطرح گردید که در نتیجه، کمیته‌ی مرکزی تازه‌ای به وجود آمد. همچنین مقرر شد اعضاء کمیته مرکزی سابق حسابرسی شوند و برنامه‌ای جدید برای حزب تدوین گردد. در نتیجه‌ی این تغییرات 5 الی 10 نفر همراه با حمزه عبدالله که تا آن زمان دبیرکل PDK بود، از حزب جدا شدند. وقتی حمزه عبدالله از PDK جدا گردید، گفت: «نظر به اینکه من نماینده‌ی ملامصطفی هستم، پس عضوی حقیقی و دایمی می‌باشم». در اوایل سال 1952 اسم سابق «حزب دموکرات کرد» را به «حزب دموکرات کردستان» تغییر دادیم. هدف از این تغییرات آن بود که از سویی ملی‌گرایی ابتدایی را پشت سر بگذاریم، بدینوسیله طرفداران زیادی را دور خود جمع کنیم. از سوی دیگر با تأسی از

نظریات مائو و استالین، اعلام نمودیم که دارای نظریه‌ای سوسیالیستی علمی هستیم و مبارزه‌ی خود را شروع کردیم.

همانند احزاب دیگر، حزب ما نیز برگزاری راهپیمائی و پخش اعلامیه را در دستور کار خود قرار داده بود. در آن زمان تعداد زیادی از احزاب عراق متفق می‌گشتند و تشکیل جبهه می‌دادند. اما ما از طرف هیچ حزبی در هیچ پیمان و جبهه‌ای پذیرفته نمی‌شدیم. زیرا به چشم کرد و کردستانی به ما می‌نگرستند و تجزیه‌طلب قلمداد می‌شدیم؛ و می‌گفتند: برای یک حزب تجزیه‌طلب در میان جبهه‌ی واحد ما جایی نیست. روابطمان با PDK و حزب کمونیست گاهی خوب و گاهی هم بد بود و بدین منوال می‌گذشت. اختلاف اساسی مان بر سر این بود که آیا کردها حق دارند سرنوشت خود را تعیین کنند یا نه؟ حزب کمونیست این موضوع را نمی‌پسندید.

در آن مرحله، حزبمان همانند پلی ارتباطی بود. آنهایی که اول به ما ملحق می‌شدند، پس از طی دوره‌ی مقدماتی که نزد ما سپری می‌نمودند، به حزب کمونیست ملحق می‌گشتند. پس از سال 1952 وضعیت تغییر کرد. اعضاء کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست به‌مثابه یک عضو عادی به ما ملحق می‌شدند. از این مرحله به بعد موجودیت عظیم جنبش کردی مطرح شد. همچنین در همان حال جنبش ملی عرب، جنبش ما را برای خود تهدید قلمداد می‌کرد. این وضعیت تا 14 ژولای سال 1958 ادامه یافت.

رهبر ملی: استاد، در این مرحله دبیر کل حزب شدید؟

ا. احمد: هرچند به شیوه‌ی رسمی هم نباشد از سال 1951 به بعد دبیر کلی حزب را عهده‌دار شدم. اما به شیوه‌ی رسمی بعد از کنفرانس 1952 تا انفصال در سال 1974 دبیر کل حزب بودم و آن وظیفه را به انجام می‌رساندم. انفصال از 1964 تا 1970 ادامه یافت. علی‌رغم اینکه از یکدیگر جدا شده بودیم، باز هم هردو طرف همان اسم قبلی حزب را به کار می‌بردیم. خلاصه اینکه از سال 1953 تا 1970 مسئولیت دبیرکلی حزب را بر عهده داشتم.

رهبر ملی: در زمان دبیر کلی شما، حزبتان از لحاظ ایدئولوژی چه تغییراتی به خود دید؟

ا. احمد: وقتی در سال 1952 طی کنفرانس، برنامه‌ی حزب را تغییر دادیم، کمونیست‌ها گفتند: «آنها هم کمونیست شدند». ولی چرا دو حزب کمونیست در یک کشور تأسیس شدند؟! جواب این پرسش مهم است؛ آنها با ما به ضدیت پرداختند و بنای ناسازگاری را گذاشتند. یعنی می‌گفتند ایدئولوژی ما کمونیستی است.

رهبر ملی: در آن مرحله افراد وابسته به بارزانی در چه اوضاعی بسر می‌بردند؟!

ا. احمد: بارزانیها در روسیه بودند. نه با آنها ارتباطی داشتیم و نه از اوضاعشان اطلاعی داشتیم. حتی کسی از مکانش خبری نداشت.

رهبر ملی: هیچ ارتباطی هم با خانواده و عشیره‌اش نداشت؟

ا. احمد: با کسی ارتباطی نداشت. نه با وطنش، نه با عشیره‌اش و نه با خانواده‌اش. در آن زمان در آسیای مرکزی بودند. در سال‌های 1956-1957 در مسکو کنفرانسی جهانی برای جوانان برگزار شد. ما هم به‌مثابه یک حزب، جلال طالبانی را بعنوان نماینده‌ی خود فرستادیم. در اثنای کنفرانس، در مسکو با ملامصطفی دیدار کرده بود. وقتی جلال طالبانی برگشت، تصویری از ملا مصطفی و دو نامه را همراه خود آورده بود. یکی از نامه‌ها را برای من و دیگری را برای حزب ارسال کرده بود. بارزانی از ما خواسته بود با حمزه عبدالله کنار آمده و او را به حزب برگردانیم.

رهبر ملی: آن موقع حمزه عبدالله کجا رفته بود؟

ا. احمد: آن موقع حمزه عبدالله میل به جانب کمونیست‌ها بود.

رهبر ملی: موضوع نامه‌ی دوم چه بود؟

ا. احمد: وقتی نامه‌ی دوم را گشودم و خواندم، متعجب و شگفت‌زده شدم. وقتی من جوان بودم و شیخ محمود در خارج بود، مریدهایش راهپیمایی کرده و از انگلیسی‌ها می‌خواستند او را برگردانند. چیزی مهمی در نامه‌ی ملامصطفی نوشته نشده بود. با منطق مرید-مرشدی از ما خواهش کرده بود که: «نامه را به برادرم شیخ احمد برسانید». از من خواسته بود نامه‌ی دوم را به شیخ احمد در زندان شهر بصره برسانم. بر این اساس اعضاء کمیته‌ی مرکزی را فراخوانده و جلسه‌ای تشکیل دادیم. به این نتیجه رسیدیم که اگر این نامه بدست حکومت بیفتد او را خواهند کشت. ملامصطفی کاملاً به‌مثابه یک مرید نامه را نوشته بود. در آن موقع در اعلامیه‌هایی که پخش می‌کردیم، می‌نوشتیم: «زنده باد آزادی، زنده باد کردستان تحت رهبری ژنرال بارزانی».

در آن سالها ملی‌گرایان عرب جهت ایجاد ارتباط با ما به تکاپو افتادند. یک سال قبل از انقلاب 14 ژوئیه، ملی‌گرایان عرب نامه‌ای برایم فرستادند. در نامه آمده بود که: اگر بر ضد رژیم ملک فیصل اقدام به مبارزه کنید، آنگاه جمال عبدالناصر با دادن اسلحه و تجهیزات از شما پشتیبانی خواهد کرد. ملی‌گرایان عرب از من دعوت می‌کردند که به بغداد و سپس از آنجا نزد جمال عبدالناصر بروم و با او ملاقات نمایم. همان شخص بعد از انقلاب 14 ژوئیه

وزیر شد. اما نظر به اینکه بنا به حکم صادره نمی‌توانستم از خاک عراق خارج شوم، لذا نتوانستم خاک عراق را ترک کنم. بنا به گزارشی از پزشک بیماری نزدیک به سرطان داشتم، برای همین از وزیر داخلی که خود کرد بود، تقاضای رخصت کردم که به قصد معالجه به من پاسپورت بدهند و اجازه دهند به خارج از کشور عزیمت کنم. وزیر داخله به شیوه‌ای آشکار از من خواست 2 ماه صبر کنم، چنان به نظر می‌رسید که پس از 2 ماه بدون نیاز به پاسپورت می‌توانم به خارج بروم. احتمال دوم را نیز به من گفتم، احتمال این بود: شاید هیچگاه نتوانی به خارج بروی. پس از یک ماه آشکار شد که می‌خواهند از طریق اردن ارتش عراق را به بیروت بفرستند و آنجا را تحت کنترل خود قرار دهند. نقشه این بود. ولی آن ارتشی که برای تصرف بیروت آماده شده بود رو به بغداد نهاد و رژیم پادشاهی را سرنگون ساخت و انقلاب 14 ژوئیه را متحقق ساخت.

بعد از انقلاب 14 ژوئیه فرصت مهمی برای جنوب کردستان فراهم گردید

رهبر ملی: چه کسانی در این انقلاب نقش اساسی داشتند؟

ا.احمد: فرماندهان و سربازان میهن دوست و آزایخواه و صلح طلب.

رهبر ملی: در میان آنها کرد نیز وجود داشت؟

ا.احمد: بله، کردها هم بودند. نامه‌ای برای آن حکومت انقلابی- که پس از انقلاب روی کار آمده بود- نوشتم. در نامه اشاره نمودم که از حکومتی دموکرات پشتیبانی می‌نمائیم که در چارچوب برابری تمامی خلقهای عراق اداره گردد و توافق با بغداد را رد نماید. بعد از گذشت 2 روز دفتر سیاسی ما جلسه‌ای تشکیل داد و قرار شد به بغداد رفته و با ریاست حکومت دیداری انجام دهد. هیئت، متشکل بود از من و عضو دفتر سیاسی، علی عبدالله. اولین و اساس‌ترین شرط ما برای حکومت انقلابی این بود: بازگشت بارزانی، آزاد نمودن شیخ احمد و سایر زندانیان. شیخ‌احمد آزاد شد و در بغداد ساکن گردید. ملامصطفی نیز از محل اقامتش، پیام تبریکی برای رهبر انقلاب فرستاد و در آن اشاره نموده بود که قصد بازگشت به عراق را دارد.

من و «نوری احمد طه» با پاسپورت تقلبی به «پراگ» پایتخت چک اسلواکی رفتیم. پاسپورت تقلبی بود که آنهم بنا به خواست حکومت عراق بود. زیرا که پیش از آنکه به خارج برویم، هنگام مراجعت به وزارت داخله، به این نکته اشاره نمودم که درخواست و امید من این است که در قانون اساسی بر اساس برادری و مشارکت کرد و عرب در این سرزمین،

حقوق کردها تضمین گردد. قبل از خروجمان از بغداد نکته‌ای که می‌خواستیم به آن اشاره نمایم، این بود که به رفقایم بگویم: در کردستان متینگ و راهپیمایی برگزار نمایند. چونکه در قانون صرفاً از برادری کرد و عرب بحث می‌شد. می‌بایست کردها حقوقی را تحصیل نمایند. همچنین در زمینه خود مختاری برای کردها در چارچوب قانون اساسی، با احزابی که در فرایند انقلاب مشارکت داشتند، دیدار نمودیم. ولی هیچ یک از این احزاب درخواست ما را نپذیرفتند. وزیر داخلی بمن گفت: «هنگام بازگشت همراه با ملامصطفی، از راه ترکیه برنگردید، بلکه از راه مصر برگردید. همچنین با جمال عبدالناصر دیدار انجام داده و درخواستهایتان را با او در میان بگذارید. اگر ناصر حقوقتان را پذیرفت، ما هم خواهیم پذیرفت». وقتی به پراک رفتیم و خواستیم همراه با ملامصطفی برگردیم، مسئولان شوروی به ما گفتند که بایستی از راه ترکیه برگردید، زیرا در غیر اینصورت احتمال دارد ترکها هوایما را ساقط نمایند.

به مصر رسیدیم و به کنسولگری عراق در آن کشور رفتیم. خبر فرستادیم که به مصر رسیده‌ایم. آنها نیز در پاسخ ما گفتند: «میهان دولت هستید». سپس جمال عبدالناصر از ما استقبال نمود. در این ملاقات در خصوص حقوق و اوضاع کردها برای ناصر توضیحاتی دادیم. هیچ گونه نارضایتی در مقابل سخنانمان از خود بروز نداد. اما وقتی که ما بغداد را ترک گفتیم، بخاطر وجود برخی تحركات، روابط میان عراق و مصر رو به تیرگی نهاد.

روزی با یک نماینده‌ی کنسولگری نشسته بودیم. رفیقی که با من بود، نزد آمد و گفت نماینده‌ی کنسولگری ترکیه بسیار عصبانی است. می‌خواهد با شما دیداری انجام دهد. در پاسخ به وی گفتم در این خصوص قوی به هم نداده‌ایم، اگر منتظر بماند، می‌توانیم یکدیگر را ملاقات نماییم. یکدفعه نماینده ترکیه وارد شد. جلویم ایستاد و با عصبانیت شکایت‌نامه‌ای جهت ابراز نارضایتی ارائه داد. بصورت شفاهی هم به من گفت: «بنام دولت، نظر به اینکه در امورات داخلی دولتم دخالت کرده‌ای، شما را محکوم می‌نمایم». من هم به او گفتم: در کدام مسئله‌ی داخلی شما دخالت کرده‌ایم؟ در پاسخ بمن گفت: «مسئله‌ی کرد». من هم از او پرسیدم؟ ما چه ارتباطی با مسئله‌ی کرد داریم؟ دخالتی هم نکرده‌ایم. از او پرسیدم: در کشور شما ملتی به نام کرد هست؟ به من گفت: خیر. به او گفتم: در تلویزیون، رادیو و روزنامه‌ها تنها یک لغت کردی را برایم پیداکن که از جانب دولت شما گفته شده باشد، آنگاه معلوم می‌شود که در مسائل داخلی شما دخالت کرده‌ایم یا نه؟ آخرسر نماینده ترکیه با عصبانیت ما را ترک گفت و دیگر هیچگاه همدیگر را ندیدیم. چرا ترکها مسئله‌ی کرد، بویژه شمال

کردستان را با دیده‌ی اهمیت می‌نگرند؟ قبل از هر چیز باید بگوئیم که دولت ترکیه در قبال ملت کرد از سیاست انکار و امحاء پیروی می‌نماید؛ ضمناً دولت ترکیه صرفاً دشمن کردهای شمال کردستان نیست، بلکه دشمن کردهای تمام بخشهای کردستان است.

در حقیقت دشمن اصلی خلق کرد، جمهوری ترکیه است. زیرا تا بحال دولت ترکیه به هویت کردها اذعان و اعتراف ننموده؛ حتی نام آن را نیز قبول ننموده است. برای همین است که ملت کرد باید دشمن حقیقی خویش را شناخته و بداند که اگر کردهای شمال کردستان به حقوق خود نرسند و حتی اگر در هر بخش از کردستان دولت مستقل کردی نیز تأسیس گردد و همه‌ی جهان از آن پشتیبانی نمایند، ولی مسئله کرد در شمال کردستان حل نگردد، حتی اگر دولت مستقل کردی نیز ایجاد گردد، بازهم حتماً شکست خواهد خورد. زیرا دولتهای دیگر هر چند اندک هم باشد، هویت کرد را قبول کرده‌اند. بر هر کرد با شرف و حیثیت است که نه تنها از این جنبش (PKK) پشتیبانی نماید، بلکه بایستی تحت لوای رهبری جنبش معاصر خلق کرد، یعنی PKK و رهبری آن، رهبر گرامی و ارجمند عبدالله اوجالان اداره گردد و مبارزه نماید. موفقیت جنبش رهائی‌بخش ملی کردستان بسته به موفقیت در شمال کردستان است و به دست کردهای شمال کردستان صورت می‌پذیرد.

رهبر ملی: می‌توانید ارزیابی‌تان را تا برسد به سالهای دهه 70 ادامه دهید؟

ا. احمد: وقتی من رفقا و رهبرم (عبدالله اوجالان) را دیدم، یکی از جمع شما شدم. یعنی عضو حزبتان شدم. البته نه همانند یک فرد 80 ساله، بلکه به‌مثابه یک جوان. می‌توانیم ساعتها گفتگو نمائیم. شما خون خود می‌ریزید و فداکاری می‌کنید. من هم به اندازه‌ی توان خویش فداکاری می‌کنم.

رهبر ملی: اگر انسان رهرو راهی عظیم باشد، راه رسیدن به هدف هرچقدر سخت و طاقت‌فرسا باشد، بازهم انسان عاجز و ناتوان نمی‌گردد.

ا. احمد: بخاطر اینکه فعالیت‌ها و مبارزات‌تان به امیدها و خیالاتم جامه‌ی عمل می‌پوشاند، احساس می‌کنم که جوانی خونگرم شده‌ام.

رهبر ملی: هدف شما کردستانی آزاد بود. بعد از سال 1947 در این راه تلاش و مبارزه‌ی پیگیر و مهم انجام دادید. بدون تردید همه‌اش برای کردستانی آزاد بود. اکنون می‌بینیم که PKK هم به راهگشا و سرچشمه امید برای کردستان مبدل شده است. PKK خود خلق کرد است. استاد هاوار و رفقاییش نیز بخوبی بر این امر واقفند.

ما هنوز چند گام برداشته‌ایم. مسئله‌ی اصلی آنست که عظمت PKK در چیست؟ بر داشتن قدمی کوچک در شمال کردستان، به معنای موفقیت و گامی بزرگ برای تمامی کردستان است. برداشتن گامی به جلو در شمال کردستان به معنای برداشتن هزاران گام است در جنوب و شرق کردستان. یعنی اقدامات PKK تا این حد مهم و مؤثرند.

نکته دیگر آن است که فعالیت‌های انقلابی عظیم در شمال کردستان کاری کرده که جمهوری ترکیه حاضر است بجز کردهای شمال کردستان به کردهای تمامی بخشهای آن کمک کند. برای همین تا حدی حکومت فدرالی جنوب کردستان را پذیرفت. این نیز نکته‌ای مهم است. جمهوری ترکیه جنگی ویژه و بزرگ علیه انقلاب در شمال کردستان پیروی و براه انداخته است. اگر انقلابمان در شمال کردستان موفقیت بدست آورد، در جنوب و شرق کردستان نیز دولت تشکیل می‌گردد. اگر این دو بخش دولت می‌خواهند، مجبورند از انقلاب شمال پشتیبانی نمایند. جنگی که در جنوب کردستان صورت می‌دهیم، در عین حال برای رسیدن به پیروزی انقلاب در شمال هم هست؛ اما دخالت در امورات جنوب کردستان محسوب نمی‌شود. اگر انقلاب شمال کردستان را نیرومند سازیم، مسئله و مشکل جنوب کردستان هم حل خواهد شد.

در تحلیلاتمان به تاریخ 1960 رسیدیم، یعنی آغاز انقلاب. بعد از قیام 14 ژوئیه فرصتی مهم برای جنوب کردستان فراهم گردید. همانطور که در تاریخ مسئله کرد حل نگردید و برعکس معضل بزرگتر و گسترده‌تر شد، همانگونه نیز بیماریهایی که جنبش 1961 به همراه داشت، از ثمراتش بیشترند.

اینجا باید گفت: جنبه‌های منفی عصیانهایی که روی دادند از جنبه‌های مثبت آن بسیار بیشترند. بلاشک علتش به رهبری آن برمی‌گردد. زیرا مسئله اساسی، وجود بسیاری تاکتیک‌های غلط است.

در نتیجه‌ی آن، دیکتاتوری در عراق قدرت را به دست گرفته و حاکم گردید. جنبش کردها نیز بسیار ضعیف گشت. این ضعف امروزه هم ادامه دارد. در این چارچوب نیز کردستان ضررهای فراوانی را متحمل شد. دیکتاتوری بر جنبش کردی حاکم گردید. در عراق، دو نوع دیکتاتوری توسعه یافت. این دو دیکتاتوری نیز به طرز بدی کردها را به بازیچه گرفتند. بخاطر حمایت‌های خارجی از این دیکتاتورها، خلق کرد بسیار ضررمند شد. ضررهای وارده در این 5 سال، بسیار زیادتر از ضررهایی است که طی هر دو جنگ جهانی بر کردستان وارد گردید. مابین سالهای 1945-1960 خلق کرد چنین مرحله‌ای را پشت سر

گذاشت. از 1960 به بعد مشکلات زیادی در کردستان پدید آمد. استاد ابراهیم احمد نیز در این سالها مبارزاتی انجام داده. چرا چنین اتفاقاتی روی داد؟ اشتباهات موجود چه بودند؟ رهبری و حزب بورژوازی کرد در چه وضعیتی بسر می‌بردند؟ چرا نتیجتاً چنین دیکتاتوری‌ای در عراق حاکم گشت و جنبش کرد از بین رفت؟ چرا نواقص در امر رهبریت کردی همچنان ادامه دارد؟

انقلاب کردستان انقلاب تاریخ و زندگی است

۱. احمد: در دوران زمامداری عبدالکریم قاسم جنبش کرد و معضل آن نه تنها در جنوب کردستان بلکه در تمامی بخشهای کردستان به یکی از مشکلات این مرحله مبدل گشت. بخاطر اینکه یکی از معضلات اساسی عصر بود، ضرورت حل آن روی نمود. حتی دولتهای جهانی و منطقه‌ای که دارای روابطی با عراق بودند و کنسولگری داشتند به طرزی ویژه نسبت به جنبش کردی میل و رغبت نشان دادند. در همان حال PDK را نیز به مثابه جنبشی سیاسی و نماینده‌ی ملت کرد قبول نمودند.

حکومت عراق برای اولین بار به موجودیت همزمان کرد و عرب در خاک عراق اعتراف کرد و ضمناً PDK را به مثابه حزبی سیاسی پذیرفت. در این چارچوب بود که در زمان عبدالکریم قاسم در بغداد روزنامه‌ای بنام «خبات» را به عنوان ارگان PDK منتشر کردیم. در این روزنامه، مقالاتی در خصوص کردهای ایران و ترکیه به شیوه‌ای آشکار و آزادانه نوشته می‌شد. برای همین سطح بالای آزادی که جنبش کرد در عراق بدان دست یافت و ضربات انقلاب عبدالکریم قاسم به سلطه‌گران منطقه و دول عربی، سبب گشتند که آن دول بر ضد انقلاب عبدالکریم قاسم موضع بگیرند. دولت‌های مذکور، با کسب حمایت برخی از اعراب و کردها به کشیدن برخی نقشه‌ها و توطئه‌ها متوسل گشتند. برخی از آن دول که در عصر ملک فیصل منافی داشتند و بعدها آن را از کف داده‌بودند، از راه جلب حمایت برخی عشایر کرد و عرب، می‌خواستند دوباره رژیم پادشاهی را سر کار آورند. زیرا که منافع اینها از جانب عبدالکریم قاسم میسر نمی‌گشت. این اپوزیسیون‌ها غیر از دولتهای سلطه‌گر، از طرف آمریکا هم پشتیبانی می‌شدند. بدین ترتیب آمریکا نقشه‌ی کودتایی بر ضد عبدالکریم قاسم را طرح زیری کرد که از موصل آغاز و کم‌کم تمامی عراق را دربرگرفت. این کودتا، قبل از اینکه شروع بکار کند، با کردها ارتباط برقرار نمود. همچنین با PDK نیز بنای رابطه را نهاد. به آنها گفتند: از لحاظ مادی، معنوی و نظامی هرگونه کمکی به شما می‌کنیم به شرطی که حزب

شما به ضدیت با رژیم قاسم برخیزد. حتی گفتند دوستان و اعضایتان را نیز روانه‌ی لبنان خواهیم کرد تا نزد کتائب (جنبش مسیحی واپسگرای لبنان) آموزش ببینند و مسلح‌شان هم خواهیم کرد. درصدد بودند ما را هم بر ضد قاسم بشورانند. نه تنها این نقشه را نپذیرفتم، بلکه ماقع را به عبدالکریم قاسم گفتیم. مسلمان این نقشه تنها برضد قاسم نبود، بلکه همزمان ضد جنبش کرد هم بود.

عشایر کرد به ضدیت‌شان با قاسم ادامه می‌دادند. در مقابل کودتایی که در موصل بنام شواف علیه قاسم انجام شد، PDK و خلق کرد از قاسم پشتیبانی نمودند. پس از آن، شرایط اندکی تغییر کرد. قاسم اجازه داد احزاب سیاسی در عراق تأسیس شوند. ما از جمله کسانی بودیم که از همان ابتدا سعی می‌کردیم که PDK به شیوه‌ای رسمی تأسیس شده و فعالیت نماید. برای همین به مراکز اداری مراجعه نمودیم. حکومت عراق این تقاضای ما را رد کرد و به ما گفتند که هیئتی از کمیته‌ی مرکزی جهت دیدار با قاسم، مراجعه نماید. هیئتی متشکل از بارزانی و چند عضو از مکتب سیاسی تشکیل دادیم. من هم در آن هیئت بودم. حکومت عراق نارضایتی خویش را در خصوص برخی از ماده‌های برنامه حزبمان ابراز کرده بود. در برنامه جمله‌ای اینچنینی وجود داشت: «همانطور که هر عربی بعد از ورود به عراق شناسنامه شهروندی عراقی را دریافت می‌کند، کردها هم باید از چنین حقی برخوردار باشند». نکته‌ی دومی که مورد قبولشان واقع نشده بود این بود که: «ما به‌مثابه PDK از راه مبارزه و فعالیت دیپلماتیک از حقوق تمامی کردها در بخشهای دیگر کردستان دفاع می‌کنیم. همچو یک حزب تقاضای دیگری هم داشتیم، آنهم این بود که حکومت به شیوه‌ای رسمی خودمختاری کردها را بپذیرد. خود قاسم نام مورد نظر حزب را قبول نکرد و خواست که بنام جنوب کردستان باشد. ولی ما هیچ علت و بهانه‌ای را برای تغییر نام حزب نیافتیم. پس از گفتگوی طولانی قاسم به ما اطلاع داد که برای رسیدن به اهدافی که در برنامه تعیین نموده‌اید، در چگونگی پیشبرد کار و فعالیت‌تان آزاد هستید، ولی نباید خارج از چارچوب قانون عمل نمایید. بدین ترتیب اجازه داد که حزبمان، حزبی قانونی گردد و برای اولین بار در یکی از شهرهای آن دولت سلطه‌گر، اولین جلسه‌ی حزبمان را برگزار کردیم. آن زمان ملامصطفی در منطقه‌ی بارزان بسر می‌برد. هرچند هم از وی دعوت کردیم که در کنفرانس مان شرکت کند، ولی نیامد. وزیر دفاع عراق از ما خواست کنفرانس خود را ادامه دهیم. شخصی که این خبر را برایمان آورد، یک وزیر کرد بود. ولی به عوض آنکه به دستور عبدالکریم قاسم عمل نماییم، هیئتی را نزد بارزانی فرستادیم. تلاش کردیم بارزانی را برای شرکت در کنفرانس اقناع کنیم.

علی‌رغم آن همه سعی ما، تنها در جلسه‌ی اختتامیه‌ی کنفرانس شرکت نمود. در این جلسه انتخابات کمیته‌ی مرکزی و مکتب سیاسی نیز برگزار شد.

وقتی از وی خواستیم که کمی صحبت کند، گفت: «من خود را آنقدر حقیر نمی‌کنم که رهبر این حزب شوم. بمن می‌گویند دبیر کل حزب، اگر به من فحش می‌دادند بسیار بهتر از این می‌بود». اینگونه، تأسیس حزب معنایش را از دست داد. این سخنان موجب به تعویق افتادن جلسه‌ی ما شد.

در 9 می به منظور شرکت در یادمان سالروز تأسیس چک‌اسلواکی، به مثابه مکتب سیاسی برای انجام دیدار به کنسولگری چک رفتیم. عبدالکریم قاسم نزد من آمد و صریحاً گفت: «کنفرانسی برگزار کرده‌اید و ما پشتیبانی کامل خود را از خط‌مشی تو اعلام می‌داریم. می‌دانیم که چه چیزهایی ابراز داشته‌اید». همچنین شماره تلفن سرّی و غیر سرّی خویش را به من داد و گفت: هر وقت که خواستی، می‌توانی با من صحبت کنی». من شگفت‌زده به حرفهای عبدالکریم قاسم گوش می‌دادم. با اطرافیانم مشورت کرده و به آنها گفتم فردا جلسه‌ای تشکیل دهیم؛ عصر آن روز تعدادی از رفقای ما می‌خواستند به بهدینان بروند.

آنچه از عبدالکریم قاسم دستگیرم شد، این بود که می‌خواست سیاستی را که در قبال احزاب دیگر اتخاذ کرده بود و با استفاده از آن آنها را تسلیم‌پذیر نموده بود، علیه ما نیز بکار گیرد. قاسم فردی آگاه و زیرک بود، بویژه در زمینه نابودی و تصفیه احزاب بسیار کارآمد و زبردست بود؛ برای مثال حزب کمونیست را به دو بخش مشعب ساخت و یکی از آنها را وابسته به خود کرد. در اینگونه موارد سیاست‌مداری ماهر بود. درصدد بود که چنین تاکتیکی را هم علیه ما بکار بندد. یعنی می‌خواست ما را به دو بخش تقسیم نماید. تلاش‌هایمان در راستای حفظ وحدت حزب نتیجه بخش بود. اما برخی موضوع‌ها مستمراً همچنان موضوع بحث بود، زیرا در حزب دموکراسی برقرار نبود. برای جلوگیری از تجزیه‌ی آن، مجبوراً برخی موارد را می‌پذیرفتیم. بعضی از ما با این مواضع مخالفت نشان می‌دادیم زیرا معتقد بودیم که عملی دمکراتیک نیست. ملامصطفی افرادی را انتخاب نموده بود و می‌خواست در کمیته‌ی مرکزی جای گیرند، اما علیه این مخالفت صورت گرفت و این اشخاص اخراج گردیدند؛ زیرا اینها کسانی نبودند که بتوانند این وظیفه را برعهده بگیرند و قدرت انجام این کار را نداشتند. این از یک طرف، از دیگر سو نیز مطلع شدیم که ملامصطفی با آن دسته از عشایری که مخالف عبدالکریم قاسم هستند، رابطه برقرار کرده و از آنها پشتیبانی می‌کند. من اوضاع را جويا شدم و خواستم با ملامصطفی دیداری به انجام برسانم. زیرا می‌خواستم بدانم

این موضوع درست است یا نه؟ ملامصطفی گفت: این اوضاع به نفع ماست، بایستی از آن استفاده کنیم. علت را از وی جویا شدم و پرسیدم که چرا پشتیبانی می‌کند؟ جواب داد که: «عبدالکریم قاسم به نظامیانش اعتماد ندارد. از آن می‌ترسد که سلاحهایی که به نظامیانش سپرده بر ضد خودش به کار گیرند. اینگونه از وجود عشایر مخالف استفاده کرده و عبدالکریم قاسم را تهدید می‌نمایم. با این کار می‌توانیم از عبدالکریم قاسم برای کردها امتیازاتی بگیریم. من هم گفتم: «نه ارتش عراق و نه اعراب، به عبدالکریم قاسم پایبند نیستند، علتش آن است که خوف آن دارند که عبدالکریم قاسم عراق را تجزیه نماید. زیرا برای اولین بار است که عراق در حیطه‌ی مقام ریاست‌جمهوری از حقوق ملت کرد بحث می‌کند». همچنین به بارزانی گفتم: شیوخ و امیران عرب حاضرند تا آخرین درجه این سلاح‌ها را بر ضد کردها به کار ببندند. یعنی می‌خواهند با یک تیر دو نشان بزنند. آنها کردها را دشمن اساسی خود می‌دانند و می‌خواهند نابودمان کنند.

زیرا خوب می‌دانستند که عبدالکریم قاسم از کردها جانبداری می‌کند و ضمناً در حکومت خود جایگاهی برای کردها باز نموده است و مسئولیت‌هایی به آنها بخشیده و کردها هم از عبدالکریم قاسم پشتیبانی می‌کنند. اما ملامصطفی این نظریات را نپذیرفت. در حقیقت این نظریات من نبودند، بلکه از نظریات حزب بود.

بعد از اینکه ملامصطفی دوباره به منطقه‌ی بارزان برگشت، روابطش را با عشایر ناراضی و مخالف قاسم، گسترش داد و خود را برای مبارزه مهیا نمود. ما هم دوباره از طرف حزب کمونیست و برخی از احزاب دیگر دست به تلاش و کوشش زدیم. مخصوصاً خواستار آن بودیم که برای بدست آوردن حقوق در نظر گرفته شده برای کردها که بر سر آن توافق هم صورت پذیرفته، قدمهای عملی برداشته شود. ضمناً بر ضد کسانی که با کردها و حقوق‌شان ضدیت می‌کردند، به مقابله برخوایستیم. در کمیته‌ی مرکزی با مخالفت صرف دو نفر تصویب شد که با عبدالکریم قاسم وارد جنگ نشویم. گفتم: «جنگ علیه قاسم به معنای رد کردن حقوقی است که برای خلق کرد در نظر گرفته شده است». همچنین گفتیم که: جنگ بر ضد عبدالکریم قاسم بر سر راه فرصت پیش آمده برای برقراری دموکراسی و آزادی، مانع ایجاد می‌کند. چه بسا اذعان کردیم که اگر عبدالکریم قاسم شروطمان را نپذیرد و به آن عمل نکند، آنگاه ما او به جنگ خواهیم پرداخت. گفتیم باید از دموکراسی پیروی نماید. اگر برضد عشیره‌ی بارزان اعلام جنگ نماید، آن را پاسخ خواهیم گفت. طی نامه‌ای مراتب را جهت

تأیید برای ملامصطفی ارسال کردیم. وی نیز پذیرفت. تنها یک ماده از این شروط را نپذیرفت که آن هم، قضیه‌ی حفاظت از عشیره‌ای دیگر بود.

شخصی که نامه را برای ملامصطفی برده بود، خواسته که نزد عشایر دیگر رفته و به آنها مژده دهد، ولی بطور اتفاقی جلسه‌ای در منزل آن رئیس عشیره در جریان است. تمامی رؤسای عشایر آنجا هستند. او هم می‌خواهد چگونگی تصمیم ملامصطفی را به آنها ابلاغ نماید. آن رئیس عشیره می‌گوید، ملامصطفی پیامی برای شما فرستاده و آن رئیس عشیره نامه‌ای بیرون آورده و به آن رفیق‌مان می‌دهد که نامه‌ی ما را برده بود. ملامصطفی در نامه‌ی مورد اشاره اینگونه برای رؤسای عشایر نوشته بود: «هیچگاه به رفقای حزیم اعتماد نکنید. به مسائل حزب گوش فراندهید. کار خود را ادامه دهید. خدا با شماست». اینگونه معلوم می‌گردد که: تحرکاتی که برضد عبدالکریم قاسم برپا گردید هم خارجی‌ها در آن دست داشته و هدایت و پشتیبانی می‌کرده‌اند و هم تحت کنترل رؤسای عشایر نیز قرار داشته. آنها نیز بجز منافع شخصی به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند.

علی‌رغم اینها، ما خواستیم این وضعیت را ارزیابی نمایم، بعنوان قدم اول خواستیم که جنبش را از کوه به شهرها بکشانیم. به همین علت خواستیم برای یادمان کشتار 50 کرد در 6 سپتامبر سال 1962، متینگی برگزار نماییم. این راهپیمائی را با موفقیتی تاریخی صورت دادیم. برای ارزیابی وضعیت موجود، با تصمیم مرکز حزب جلسه‌ای را برگزار نمودیم. در این مرحله رژیم قاسم برخی عملکردهای ناروا و نابجا را از خود بروز داد. هنگامی که از سوی آغاها و شیوخ با قاسم مخالفت ورزیدند، از سوی دیگر تعدادی از کارگران و کشاورزان نیز برضد قاسم قیام کردند. وقتی متوجه وضع شدیم با حزب کمونیست عراق و احزاب دیگر گفتگویی انجام دادیم. به آنها گفتیم باید برای مقابله با هرگونه وضعیت آتی احتمالی، پیشاهنگ جامعه باشیم. مع‌الاسف کسی جواب مطلوب و درخوری را نداد و تلاش‌هایمان بی‌ثمر شد. همچنین درخصوص حقوق خلق کرد نامه‌ای برای عبدالکریم قاسم ارسال نمودیم. نه تنها عبدالکریم قاسم در راستای این خواسته کاری نکرد، بلکه بالعکس با ممنوع کردن حزبمان، گامی ضد دموکراسی برداشت. حتی برخی‌ها را نیز دستگیر نمودند. من هم مجبور شدم در آن مدت خود را مخفی نمایم. زیرا قاسم از من خشمگین بود. داعیه آن داشت که در زمان پادشاهی در به قتل رساندن یکی از رفقاییش که وابسته به عشیره‌ی خوشناو بود دست داشته‌ام. حکم توقیف روزنامه‌ی «خبات» هم صادر گشته بود. برای همین ناچاراً خود را

مخفی کردم. در این اوضاع و احوال به سلیمانی برگشتم تا در کنگره‌ای شرکت کنم که قبلاً در خصوص آن بحث کردم.

روزی که به سلیمانی رسیدم، عبدالکریم قاسم شهر را بمباران می‌نمود. همزمان هواپیماهای عراقی اعلامیه پخش می‌کردند. در اعلامیه چنین آمده بود: «ابراهیم احمد و ملامصطفی ضد حکومت عراق هستند». ما هم چند نفر از رفقایمان را نزد ملامصطفی فرستادیم تا از طریق او به درستی و نادرستی گفته‌های قاسم پی ببریم! در اولین جنگ و درگیری میان نیروهای قاسم و عشایر کردی که توسط بیگانگان هدایت می‌گشتند، نیروهای عشیره‌ای و قومی مقاومتی از خود نشان ندادند و از میدان جنگ فرار کردند. وقتی عبدالکریم قاسم دید که این عشایر نمی‌جنگند، روستای بارزان را بمباران نمودند. اگر عبدالکریم قاسم روستای بارزان را بمباران نمی‌کرد، بارزانی هم به جنگ با او نمی‌پرداخت.

کنگره‌ی حزبمان را در روستایی نزدیک به سلیمانی برگزار نمودیم. از احزاب عراقی خواستیم برای توقف این جنگ از طریق دیپلماسی به تلاش بيفتنند. درعین حال عبدالکریم قاسم عفو عمومی اعلام نمود.

از عشایر و اقوام کردی که علیه او قیام کرده بودند می‌خواست که تسلیم سپاه عراق شوند. من آن موقع در کنگره بودم. در آن روزها نامه‌ای از بارزانی بدستمان رسید. در نامه از ما تقاضا کرده بود که نیروی نظامی برایش نفرستیم. گفته بود جانم در معرض خطر است. ما هم 100 نفر از افراد مسلحمان را نزد بارزانی فرستادیم و به او گفتیم: «اگر عبدالکریم قاسم به کردستان حمله نماید در آن صورت در هر جایی از کردستان که باشیم با او مقابله خواهیم کرد». طی مدت‌زمانی اندک خود را سازماندهی کرده و کنترل همه‌ی مناطق کردی را بدست گرفتیم. طبق قراری که گرفته بودیم، می‌بایست پس از گذشت 2 ماه در هر روستایی کمیته‌ایی 5 نفره تأسیس می‌نمودیم. این کمیته‌ها هم کشاورزان و روستائیان را سازماندهی می‌کرد و هم به رتق و فتق امور دیگر می‌پرداخت. هر کدام از این کمیته‌ها مسئولیت 25 روستا را برعهده داشتند تا اگر افرادی مجرم شناخته شدند، مجازاتشان کنند. همچنین از طریق تأسیس گروهی دیگر مشکلات سیاسی را حل می‌نمودند. هیئتی را نیز برای جلب آراء عمومی آماده ساختیم. وظیفه‌ی این هیئت شناساندن حکومت مستقل ما به جهانیان بود که درصدد بنیان نهادن آن بودیم. بطور روزمره مشکلات خود را حل می‌نمودیم و حمایت توده‌ای از ما گسترش بیشتری می‌یافت. حتی یک فلس هم از کسی نگرفتیم. خلق به ما هر نوع کمکی می‌کرد. تنها از کرکوک ماهی 16 هزار دینار به ما کمک می‌شد. همه‌ی پولها را

در روستاهای کردستان پخش می کردیم. روابط ما با کشاورزان و روستاییان بسیار خوب بود. وقتی ملامصطفی از این مطلب مطلع گردید، بسیار ناراحت گردید. زیرا مأمّن او جای دیگری بود. بودند احزاب دیگری در کردستان که می خواستند تحت نام حزب خود ارتشی تشکیل دهند. ما به آنها گفتیم: بایستی نیرویی نظامی تحت نام کردستان تشکیل شود نه تحت نام احزاب.

به آنها گفتیم که می توانند در ارتشی که ما می خواستیم بنام کردستان گردآوری نمائیم، مشارکت نمایند. سپس من نزد ملامصطفی رفتم. ملامصطفی 5 نفر از بارزانی ها را نزد من فرستاد که حامل نامه ای بودند برای ما (به این جهت این مسائل را بازگو می کنم تا ارتباط میان بارزانی با کمیته ی مرکزی حزبمان مشخص شود). در خصوص برخی مسائل با بارزانی اختلاف داشتیم. ما نمی خواستیم نه حزب کمونیست و نه دیگر احزاب در کردستان اسکان یابند. لذا نامه ای که برایمان فرستاده شده بود را قبول نکردیم و به آن 5 بارزانی گفتیم برگردید. قریب 20 نفر از اهالی دو روستا که از 5 بارزانی مهمانداری کرده بودند، نزد ما آمده و از آنان شکایت کرده و گفتند آن 5 نفر آنها را مجبور ساخته اند که برایشان گوسفند ذبح کنند و ناچاراً این کار را کرده اند. حتی به روستاییان حقارت کرده بودند. ما هم فوراً چند نفر را فرستاده آنان را از روستا بیرون کرده و به آنها گفتیم که پیشمرگ تنها 2 چیز از خلق می خواهد: «نان و آب» در حقیقت اوضاع مالی آن پیشمرگ ها از اوضاع روستاییان بسیار بهتر بود. نظم و دیسیپلین ما برای حصول آزادی روستاییان بود نه مسایل ظاهری دیگر. اسرائیل، رؤسای عشایر و دولتهای استعماری، هیچکدام این سیاست های ما را قبول نداشتند.

برای پرداختن به روابطی که با ایران برقرار کرده بودیم، عمر مصطفی و علی عسکری را به ایران فرستادیم - از ایران می خواستیم که ما را در جنگ با عبدالکریم قاسم یاری دهند. عبدالکریم قاسم، خود با رژیم ایران دشمنی می ورزید. منتظر پاسخ ایران بودیم، ایران اینگونه پاسخ داد: «حکومت ایران هیچ کمکی به جنبشی کمونیستی نمی کند. ابراهیم احمد و فخره هر دو کمونیست هستند. بدون شک ملامصطفی طرفداری ندارد. اگر از ما کمک و یاری می خواهید، موردی باشد که بتوانیم انجام دهیم». برای همین ملامصطفی خواست من را نزد شاه ایران بفرستد تا وی را اقناع نمایم. در جواب به او گفتم: هر چیزی را قبول دارم بجز رفتن به نزد شاه ایران. وقتی نظرم مورد قبول واقع نشد، هم از دبیر کلی و هم از عضویت کمیته ی مرکزی خود را کنار کشیدم. وقتی دیدم که باز هم بر خواسته هایشان پافشاری می کنند، گفتم که از عضویت حزب نیز استعفا می کنم. خبر به ملا مصطفی رسید. از راه فرستاده ای به نام

صالح نامه‌ای برایم فرستاد. در نامه‌اش نوشته بود که: «تو گفته بودی حاضریم جانم را فدای خلق کنیم. ما امروزه در مرحله‌ای خطرناک قرار داریم. اگر آنهایی که می‌گویند میهن دوست و کرد هستیم، فداکاری نکنند، جنبشمان نمی‌تواند از موانعی که عراق ایجاد نموده، بگذرد. موفقیت و پیروزی هم حاصل نخواهد شد». همه‌ی رفقا هم درمورد رفتن به ایران نزد شاه، تصمیم‌شان را گرفته بودند. من هم به ناچار رفتم.

در ایران از ما استقبال گرمی بعمل آمد. در مدتی که در ایران بودم، وزیر بنام «پاکراسون» و معاون نخست‌وزیر وقت هم با من ملاقات کردند به من گفت: شب مهمان من هستی. با هم نزد شاه خواهیم رفت. بعد از بازگشت نیز با هم گفتگو خواهیم کرد. در اتاقش نشسته بودیم و چند نفر از مسئولان عالی‌رتبه هم در جلسه بودند. در خصوص مسئله‌ی جنگ با هم صحبت می‌کردیم؛ به من گفت: «مقاله‌ای که بر ضد شاه در روزنامه‌ی خبات منتشر گردیده را چه کسی نوشته است؟ در آن زمان احسان نوری پاشا نامه‌ای به ملامصطفی نوشته بود. من 3 مقاله در خصوص ظلم و ستم رژیم ایران در مورد کردهای آن کشور در روزنامه‌ی خبات منتشر کردم. بعدها برایم مشخص شد که نامه‌ی احسان پاشا در شرایط عادی نوشته نشده، بلکه تحت فشار نوشته شد و به من گفت: اگر شاه از شما پرسد این مقالات را چه کسی نوشته؟ چه جوابی خواهی داد؟ گفتم: به شاه می‌گویم نویسنده مقالات من هستم. به من گفت: چطور هم بر ضد شاه مقاله می‌نویسی و هم از او طلب یاری می‌کنی؟ من هم در جواب گفتم: این چیز عجیبی نیست، بگذار شاه بداند که اگر کردی را بکشد از او پشتیبانی نمی‌کنم. اما اگر شاه برای رهایی و نجات از کردها پشتیبانی کند، آنگاه برایش احترام قایل خواهم شد. با شما دشمنی نمی‌کنیم. ما با ترکها و فارسها دشمنی نمی‌کنیم. با آنهایی دشمن هستیم که ما را قتل‌عام می‌کنند و به ما زور می‌گویند. می‌خواستم از وی بپرسم: از شاه پشتیبانی می‌کند یا نه؟ در آن هنگام با شاه ارتباط تلفنی برقرار کرد.

ضمناً در این اثنا معاون وزیر امور خارجه‌ی آمریکا به ایران آمده بود و نزد شاه بود. برای همین با شاه ایران دیدار نکردیم. 15 روز در ایران اقامت گزیدم. مطلعم ساختند که شاه مرا فراخوانده. تنها به من گفتند: این 50 قبضه اسلحه و این هم 20 هزار دینار، منتظر تشکرم بودند؛ از آنها عصبانی شده و گفتم: «این کمکی که به حزب کرده‌اید، بلای جانتان باشد» و فوراً به کردستان بازگشتم.

پولها و سلاحها را برای ملامصطفی ارسال نمودم. از رفتار ایران و شاه ایران به این نتایج رسیدم که تا کمونیستی همچون من با ملامصطفی رابطه داشته باشد، کمک کردن دیگران به

جنبش کرد بسیار محال است. البته چنان نبود که به ما گوش ندهند، بر عکس به ما اعتماد می کردند. ولی وقتی که ملامصطفی به تمامی تحت کنترل شاه در آمد، آلت دست آنها شد. همچنین آنهایی که 50 درصد وابسته‌ی ما بودند، تحت کنترل ایران در آمدند. برخی از سازمانهای عراقی با ما رابطه بر قرار کردند. بعدها سازمانهای سلطنت طلب در عراق می خواستند با ما روابطی بر قرار نمایند، اما سلطنت طلبان نمی خواستند بیشتر از حقوقی که در عصر پادشاهی به کردها اعطا شده بود، به آنها ارزانی دارند. ولی سازمانهای دیگر می خواستند برخی موارد حقوقی برایمان در نظر بگیرند. لذا با آنها گفتگوهای انجام دادیم. در همان حال آماده بودند که برضد عبدالکریم قاسم تحرکاتی صورت دهند. تنها طلبشان از ما این بود که از عبدالکریم قاسم پشتیبانی نکنیم. در عین حال خواستار پشتیبانی خلق کرد بودند. شروط آنها عبارت از اینها بود: اگر انقلابشان به پیروزی رسید، به شیوه‌ای رسمی مسئله‌ی خودمختاری را حل خواهند کرد. در داخل حکومت نیز 4 وزارتخانه به کردها اختصاص خواهند داد. اگر انقلابشان پیروز می گشت، میان کرد و عرب آشتی و صلح برقرار می شد.

ملامصطفی را مطلع ساختیم و از وی خواستیم چند نفر را تعیین نماید که در حکومت جدید وزیر گردند. بعدها این خبر را دریافت کردیم که در فوریه 1962 نیروهای انقلابی (ملی گرایان) عراق در کودتای علیه عبدالکریم قاسم پیروز شده‌اند. به رادیوی بغداد گوش فرادادیم، اصلاً حرفی از کردها نمی زد. تنها پیام تبریک شخصیتی بنام صالح یوسف فؤاد را بمناسبت پیروزی کودتا پخش نمود. ما، اعضاء کمیته‌ی مرکزی حزب، جلسه‌ای برگزار نمودیم. به ملامصطفی خبر دادیم که بایستی شهرهای کردنشین را تحت کنترل خود درآوریم. ما بر این عقید بودیم که طرفداران عبدالکریم قاسم و برخی سازمانهای دیگر از ما پشتیبانی خواهند کرد و این فرصت و زمینه را فراهم خواهند ساخت تا ما شهرهای کردستان را تحت کنترل خود درآوریم. با خود گفتیم که ما دست به چنین تحرکاتی می زنیم، اگر شروطمان را بپذیرند از آنان پشتیبانی کرده و بدینوسیله خودمختاری را برای کردستان حصول می نماییم. در غیر اینصورت با آنها وارد جنگ خواهیم شد. ملامصطفی به ما گوش فراداده و گفت این موضوع را بررسی می نماییم. بعدها رودرروی خلق می گفت: «ابراهیم احمد از ما می خواست با عبدالکریم قاسم وارد جنگ نشویم. حال که از دست عبدالکریم قاسم رهایی یافته‌ایم، از ما می خواهد علیه حکومت جدید بجنگیم. این تقاضا، تقاضای کمیته‌ی مرکزی نیست، بلکه نظر ابراهیم احمد است». چرا آن موقع برضد عبدالکریم قاسم جنگیدیم؟ تنها بخاطر شکست دادن او بود؟ خیر! بدون شک برای منافع خلق بود. موضع گیری نابجای

ملا مصطفی باعث شد این فرصت را از کف بدهیم. زیرا بسیاری از شخصیت‌هایی که دارای مسئولیت‌های عالی و طرفدار عبدالکریم قاسم بودند، چنین مطالباتی را داشتند.

در این مرحله می‌توانستیم که نیروهای سوسیالیست‌ها را به عراق بیاوریم. زیرا آن‌هایی که حکومت را به دست گرفتند، کمونیست‌ها را قتل‌عام کردند. این منطق عشیره‌ای و قومی و آغامنشی نه یک بار بلکه صدها بار باعث از دست رفتن زمینه و فرصت بزرگ پیش آمده شد. همیشه بر سر راه جنبش ملی کرد به مانع تبدیل شده است. در حقیقت در مقاله‌ی "یکتین" در خصوص جمهوری مهاباد گفته‌ای اینچنینی هست: «بایستی انقلابیون کرد از عملکردهای نادرست رؤسای عشایر و طوایف کرد عبرت بگیرند و بار دیگر به وضعیت آنان درنیافتند». یعنی می‌گوید که همانند آنها نشوید.

در این مرحله حکومت عراق، چندین بار بارزانی را مورد فراهخوان قرار می‌داد. در آن زمان ملا مصطفی در منطقه‌ی ایزنج کفرانسی برگزار کرد. در این کنفرانس مسئله‌ی گفتگو با حکومت عراق را مطرح ساخت. جلال طلبانی یکی از اعضای آن بود. در این مرحله ملا مصطفی به بغداد و سپس از آنجا به مصر رفت. در این مورد با مصر گفتگو کرد. در این زمان از سوی کمیته‌ی مرکزی «بعث» نامه‌ای به دست ما رسید. نکته‌ی جالب توجه این بود که کسی که نامه را برایمان فرستاده بود، سالها خلق کرد او را جاسوس می‌نامیدند. هرکس او را به‌مثابه انسانی بد می‌شناخت. طرفی که نامه را برایمان نوشته بود، گفته بود: حکومت عراق در 1 ژوئن به کردستان حمله می‌کند، روستاها را ویران کرده و نیروهایش را مستقر خواهد کرد. اگر آن شخص اطلاع نمی‌داد، 10 برابر متحمل زیان می‌شدیم. ما 90 درصد کردستان را تحت کنترل داشتیم. نظرات ما چنین بودند که: وقتی حکومت فهمید کردها و نیروهای آنها در حال تدارک هستند، حملاتش را کمی به تعویق انداخت. به همین علت حمله نه در روز 1 بلکه در 9 ژوئن به وقوع پیوست. ضررهای وارده اندک بود، زیرا قبلاً از همه چیز اطلاع داشتیم. بعدها کرکوک را تصرف نمودند. هرچند حکومت عراق به اهداف و خواسته‌هایش دست یافت، اما جنگ متوقف نشد. همه‌ی این اتفاقات در سال 1963 رخ دادند.

رهبر ملی: آیا مرحله‌ای نو آغاز گردید؟

ا. احمد: خیر. مشکل دیگری هم وجود داشت، قاسم رفت عبدالسلام آمد.

رهبر ملی: یعنی شما می‌خواستید که حکومت قاسم بر سر قدرت بماند و خود مستقل باشید؟

ا. احمد: بله مستقل باشیم. آن موقع از خارج به ما تلفن زدند و گفتند شروطنان را بگویند تا ما هم این وضعیت را بررسی کرده و اقدام نماییم. اما بخاطر کشتار انسانهای ترقی‌خواه و

ضربه به کمونیستها، درصدد بودیم که آن را متوقف سازیم. برای همین جلال طالبانی را به اروپا فرستادیم. مخصوصاً از وی خواستیم به مسکو برود. با وساطت آلمان شرقی، روابط با مسکو برقرار شد. جواب مسکو اینگونه بود: «اگر خواهان برقراری روابط با ما هستید، ابراهیم احمد را نزدمان بفرستید». من هم قضیه را به اطلاع کمیته مرکزی رساندم. قرار بر این شد که به مسکو بروم. در همان حال ملامصطفی پیام فرستاده بود تا برای فرستادن سیدعلی به اروپا کمکش کنیم. سیدعلی می‌خواست به عنوان نماینده‌ی ملامصطفی با مسکو روابطی برقرار سازد. در آن زمان رفتن به مسکو خیلی سخت بود، از آنها خواستیم کمکمان کنند. از فرانسه به آلمان و از آنجا هم به مسکو رفتیم. مهمان حزب کمونیست روسیه شدیم. از این امر بسیار خوشایند و مفتخر گشتم. به ما اطلاع دادند که آماده‌اند کمکمان نمایند. در همان حال بعنوان حکومت روسیه، برای حل مسئله کرد از سازمان ملل متحد طلب یاری خواهند کرد. بعد از انجام دادن چند دیدار و ملاقات، به آلمان شرقی برگشتم. در آنجا مطلع شدم که رژیم عراق سرنگون شده و احزاب و سازمانهای دیگر با هماهنگی حزب بعث در صدد انجام تحرکاتی بودند.

در کردستان؛ خنجر خیانت

رهبر ملی: در جوامع کرد، پیشرفت یک حزب امری بسیار دشوار و سخت است. ملامصطفی به شیوه‌ای که طایفه‌ی خود را اداره می‌کرد، به همان شیوه نیز حزب را هدایت می‌نمود. در حقیقت می‌توانستید با استفاده از حکومت عبدالکریم قاسم کارهای زیادی انجام دهید. اما از همان ابتدای انقلاب، بارزانی کار را خراب کرده و با آمریکا رابطه برقرار کرده. ضمناً در آخرین نفس‌های حکومت قاسم، برای سرنگونی آن حکومت با ملا صالح (سیدا صالح) جبار و کمونیستها هم پیمان می‌شود. در حقیقت ضعف قاسم به معنای برقراری حاکمیت کردها بود. قاسم را بیش از حد مورد فشار قرار داده بودند، او نیز موضع خود را تغییر می‌دهد. این هم برای کردها مقوله‌ی پسندیده‌ای نبود. اینگونه، حکومت قاسم از میان رفت. دیگران آمدند. بازهم بارزانی نمی‌خواست به شیوه‌ای درست به راه ادامه دهد. شما می‌خواستید انقلاب بکنید، اما بارزانی می‌خواست تنها با بعضی‌ها روابط خود را گسترش دهد. این، نه تنها برقراری صلح نبود، بلکه تسلیمیت هم بود. به جای اینکه نیروبخش باشد، مدام مسبب نابودی شده. اینجا، وقتی که خواسته‌اید بجنگید، علیه شما به ضدیت برخاسته و زمانی هم که خواسته‌اید صلح کنید، بازهم برضدتان عمل کرده. چنین موضع‌گیری‌ای هیچ

پیشرفتی را بدنبال نداشته. ملامصطفی به ظاهر نشان می‌دهد که انقلاب می‌کند، ولی در حقیقت خلق را دچار انحراف و پراکندگی ساخته‌است.

۱. احمد: با نظراتان موافقم، من هم قبول دارم و درست استنباط کرده‌اید، روابط ملامصطفی با حکومت عراق، تنها به ضرر مسئله ملی ما بوده است.

رهبر ملی: مسئله، مسئله‌ی برقراری آشتی با دولت نیست. بلکه شما در نظر ملامصطفی معضل اصلی هستید، شما را نوعی تهدید تلقی می‌کند. بیشتر در برابر شما موضع می‌گیرد تا در برابر دولت. حتی شما را یگانه تهدید می‌داند. لازم است این نکته را خوب درک کنید. وضعیت مصطفی کمال هم همین گونه بود. او از انگلیسی‌ها و یونانیها نمی‌ترسید، بلکه ترس اصلیش از «دهم چرکس»⁷ بود. چونکه او استقلال طلب بود. هستند برخی از میهن‌دوستان در شمال کردستان که هنوز از حقیقت قضیه خبر ندارند. بعنوان مثال، قضیه‌ی «فایق بوچاق» دبیرکل سابق PDK ترکیه مهم است. پسرش به دیدار ما آمد. حتی نمی‌دانست پدرش چگونه به قتل رسیده است. من برایش توضیح دادم، گفت: «درست است پدرم اینگونه از میان برداشته شد». لیکن پس از گذشت 30 سال، تازه توانست حقیقت را دریابد.

در حقیقت بارزانی استاد جنگ طبقاتی است. قاضی محمد هم که رهبری پیشرفته بود، در زمینه مسایل طبقاتی، رهبر خوبی بود. بارزانی او را سدی در مقابل خود می‌دید، برای همین خواست در مقابل وی حزبی تأسیس کند. به او حسادت می‌ورزید و دوستش نداشت. نمی‌خواست قاضی محمد بزرگ و بلند آوازه شود. به همین علت بود که بارزانی کردهای ترکیه را تحت کنترل خویش درآورد. نمی‌خواست جنبش کردی پا بگیرد. تنها چیزی که می‌خواست، ریاست بود. خود را به‌مثابه یک رئیس تحمیل کرده بود.

بارزانی انسانی توطئه‌گر است، ولی فردی نفهم و غافل نیست. از راه توطئه و دسیسه‌گری اموراتش را پیشبرد می‌داد. نه تنها در جنوب کردستان بلکه در شمال کردستان هم بارزانی نماینده عشیره‌گرایی ارتجاعی است. عشایر زیادی را به خود وابسته نموده و ریاست آنها را به عهده گرفته است. از سال 1945-1965 به این شیوه بوده. شما خواسته‌اید حزبی ملی-دموکراتیک یا اینکه حزبی معاصر تأسیس کنید. این مطالبه هم، از مطالبات انسان‌های مدرن

⁷ ادهم چرکس: 1885 در منطقه‌ای بنام باندرا متولد شده است. در دوران جنگ جهانی اول و جنگ‌های ملی ترکیه و در زمان وجود قوای ملیه، یکی از رهبران خلق بوده و بعنوان یک پیشاهنگ شناخته می‌شود. در این مرحله، میان وی و کمال آتاترک چالش صورت گرفته و بعدها به یونان فراری می‌شود.

است. اما بر سر راه او موانع بزرگی وجود دارند، این حقیقت هم کاملاً اثبات گردیده است. مسئله، آشکار و واضح است. جنگ بر ضد قاسم به قصد تحقیر شما بوده. همچنین اگر به شکل گیری هم پیمانی شما راضی نبوده، آن، برای ضعیف کردنتان بوده است. با این موضع گیری می خواسته خاطر نشان سازد که: «جلوتر نروید»، چه بسا موجب تأثیر گذار نبودن و انفعال حزب می شود.

اتفاقات و حوادثی که تا سالهای دهه‌ی هفتاد رخ داده‌اند، کدامند؟ می‌توانید در این خصوص توضیحاتی بدهید. ضمناً می‌توانید به این نکته اشاره بکنید که چگونه به جانب عراق تمایل نشان دادید. آیا بارزانی نمی‌خواست روابطش را با عراق، روسیه و آمریکا، بر اساس مبانی درست تنظیم نماید؟ مدام در حال جنگ طبقاتی بود. نمی‌خواست در راستای منافع کردی بجنگد.

جنبش بارزانی، جنبشی ملی نیست. استاد ابراهیم احمد بخوبی می‌دانند که بارزانی می‌خواهد روابطش را با عراق توسعه دهد. مانع ایجاد می‌شود، به مسکو می‌رود، باز هم مانع ایجاد می‌گردد به آمریکا می‌رود. بخاطر وجود چنین رئیس‌عشیره‌هایی، رهبریتی معاصر در کردستان فرصت رشد نیافت. بدون شک تمامی کوششهای بارزانی برای این بود که رهبری ملی - دموکراتیک سربرنیاورد. آخر سر خود نیز شکست می‌خورد.

کردها چه چیزی را از دست دادند؟ کردها به قدرتی مبدل نشدند و همانند گذشته کماکان در قالب یک عشیره باقی ماندند. در حقیقت به وضعیت بدتری دچار گردیدند. در جامعه کردها، طرز فکری استراتژیک روی نمود و نیرویی استحصال نشد. تاکتیک‌های انقلاب عملی نشدند و چیزی باقی نماند که بتوان به آن، حزب گفت. همچنین سازمان هم دچار انحراف شد و شکست خورد. مطمئن هستم که شما خواستید تلاش و مبارزه‌ی زیادی انجام دهید. در این زمان خواستید روابط خود را توسعه دهید و فرصتهایی هم پیش آمد. ولی تبلیغاتی نیرومند از ناحیه‌ی وی (بارزانی) بر ضد شما در میان بود که می‌گفت: «مزدوران (جاشه‌کانی) 66» در حقیقت خود او از راه توطئه و راههای دیگر بدترین و منفورترین کار مزدوری را انجام می‌داد.

تو اگر چیزی هم نکرده باشی، لااقل خواسته‌ای حزبی کردی درست کنی و انقلابی صورت دهی. صرفاً برای یک عشیره مبارزه نکرده‌ای. می‌دانم که شما عشیره هم دارید. خانواده‌ای با خواسته‌هایی آنچنانی نیز نداشتید. آیا اعتقاد داشتید که با استفاده از مقوله عشیره

بتوان کاری انجام داد؟ در واقع خیر! آرمان‌هایت کاملاً بر بنیان اندیشه‌ای ملی-دموکراتیک استوار بود. جنگ شما از جوهری ملی برخوردار بود.

در خصوص جلال طالبانی، بویژه در مرحله‌ی پس از 1975 بحث خواهیم کرد. ابتدائاً می‌توانید سالهای 1975-1965 را مورد بررسی قرار دهید. در سالهای 1975-1978 بارزانی چکار کرد؟ شما خواستید چکار کنید؟ ضمناً دوران رهبری شما در فاصله‌ی سالهای 1975-1970 چه معنایی دربردارد؟

۱. احمد: وقتی که اختلاف‌مان با ملامصطفی در خصوص مسائل سیاسی بالا گرفت، بسیاری از دوستان میهن‌دوست میانجی‌گری کردند و خواستند اختلافاتمان حل گردد. به عقیده‌ی من دیدگاه بارزانی در مورد وجود یک حزب، به دیدگاه انسانی عادی می‌ماند. رهبری خود را بر بنیان فردپرستی و خوداهمی تحمیل می‌کرد. ضد پیشمرگ‌های ما بود. قرارهایی که من در حزب اخذ می‌کردم را قبول نمی‌کرد، آنها را مناسب تشخیص نمی‌داد. حزب را در شخص من خلاصه می‌کرد و آن را هیچ حساب می‌کرد. با کمک افرادی با ملامصطفی دیدار کردم، برای حل و فصل این مسائل خواستم کنگره‌ای برگزار شود. آن موقع مرکز اصلی حزب در راینه قرار داشت. در آن روزها برای تشکیل کنگره تدارکات زیادی به انجام رساندیم. یکی از رفقای حزبی به من اطلاع داد که ملامصطفی در بهدینان است. نامه‌ای به من داد و از من خواست آن را بخوانم، در نامه این مطالب نوشته شده بود: «همه‌ی اعضاء کمیته‌ی مرکزی، برای کنگره‌ای که قرار است در بهدینان برگزار گردد، از تلاش و کوشش دریغ نورزند». از او پرسیدم چرا نامه را به شما داده است؟ گفت شخص دیگری که بیکار باشد، وجود نداشت. از طرفی هم برای اینکه افرادی را اطراف خود گردآورد، می‌خواست تا اندازه‌ای با من کنار بیاید.

بعد از کنگره «عمر بی‌باک» دبیرکل سابق حزب را دعوت کرده و در خانام از وی استقبال نمودم. بارزانی و برخی از رؤسای عشایر در کنگره حضور داشتند. پس از آنکه اختلافات داخلی کمیته‌ی مرکزی را مطرح ساختیم، بارزانی گفت: «من قرار حاضرین را قبول دارم. من خواستار آنم که شما اختلافات میان من و کمیته‌ی مرکزی را حل و فصل کنید. هر دو طرف هم پایبند قرارات مأخوذه خواهیم شد. اگر شخصی هم به این قرارها متعهد نشد، می‌توانید در باره‌اش تصمیماتی بگیرید». سپس از من پرسیده شد که نظر شما چیست؟ منم گفتم: می‌پذیرم. رؤسای عشایر هم گفتند که مسئله‌ی اساسی، مسئله‌ی اسلحه و پول است. منم در خصوص پول و چگونگی حصول آن، پیشنهاد تفحص کردم. وقتی ملامصطفی این گفته را

شنید، رنگش زرد شد و به من گفت: ابراهیم، جای بسی شرم است؛ چگونه اجازه می‌دهی دیگران میان ما میانجی‌گری کنند؟ من هم گفتم: ما هم اینگونه می‌اندیشیدیم که لازم نیست اختلافاتی میان ما بوجود آید. کمیته‌ی مرکزی نمی‌دانست بارزانی طالب چیست؟ دستم را گرفت و به شیوه‌ای آرام به من گفت: «در مراحل بعدی، هیچ اختلافی میانمان حادث نخواهد گشت». از جلسه خارج شدیم. عمرخطابی به تازه‌گی از ایران برگشته بود. با هم صحبت کردم. حکومت ایران به او 20 هزار دنیار داده بود تا به حزب تحویل دهد. وقتی خارج شدیم، عمر یادش آمد که چمدانش را در داخل جا گذاشته است. چمدان را به بارزانی تحویل داد. من به سلیمانی برگشتم. آنها هم هر کدام به مکان معین خود برگشتند.

حکومت عراق می‌خواست بازم با بارزانی رابطه برقرار کند. از من و چند رفیق دیگر دعوت کردند که برای یافتن راه‌حلی برای مسئله‌کرد با مسئولان حکومتی عراق دیدار کنیم. به شهر رانیه رفتیم، هیئت حکومت عراق هم آمدند. ریاست حکومت و دو وزیر، همراه وی بودند. ملامصطفی هم در آن جلسه حاضر بود. ملامصطفی به آنها گفت این شما و این هم ابراهیم احمد، سپس ما را ترک کرد و رفت. این هیئت قبلاً با بارزانی روابطی برقرار کرده بود، ولی ما از چنین روابطی بی‌اطلاع بودیم، نمی‌دانستیم که این روابط براساس صلح شکل گرفته یا تسلیمیت. هیئت مذکور هم عضو این حکومتی بود که ما در مورد آن بیانیه صادر کرده بودیم. در این دیدار مباحث فراوانی بر سر حقوق و مطالبات خلق کرد صورت دادیم که مورد پذیرش آنان واقع نشد و جلسه اینگونه پایان یافت. هنوز در رانیه بودیم که این هیئت برای ایجاد توافقاتی جدید نزد ملامصطفی رفتند. من به محل اقامت خود برگشتم. پس از سپری شدن چند روز، کسب اطلاع کردیم که بارزانی در «قلادزه» جلسه‌ی بزرگی انجام داده است؛ ما هم علی عبدالله و سیدعزیز را که از اعضاء کمیته‌ی مرکزی بودند، نزد بارزانی فرستادیم تا به او بگویند: «چرا ما را برای شرکت در جلسه‌ای اینگونه که بنام حزب انجام داده‌اید، فرانخواندید؟» وی دو عضوی را که نزدش فرستاده بودیم، دستگیر کرد. 90 درصد از افرادی که ملامصطفی در این جلسه گردهم آورده بود، از اعضاء حزب نبودند. ملامصطفی اینها را گردهم آورده بود و قرارهایی هم گرفته بودند. مطابق قرارات، می‌بایستی همه‌ی اعضاء کمیته‌ی مرکزی را از حزب اخراج کنند. برای انتخاب کمیته‌ی مرکزی جدید هم انتخاباتی ترتیب داده و همان شب نیز جلسه به اتمام می‌رسد. بعد از چند روز خبر توافق ملامصطفی با رژیم عراق را دریافت نمودیم که می‌بایست مطابق آن به ما حمله‌ور شده و بر ضدمان بجنگند. ما هم با حضور اعضاء حاضر جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی را برگزار نمودیم. از

خود پرسیدیم که چکار باید کرد؟! علیه بارزانی و عراق بجنگیم، یا دست از جنگ بکشیم؟ و یا اینکه به پیشمرگ‌ها بگوییم به خانه‌هایشان برگردند؟ چنانکه هر کدام از آنها بخواهد، به خانه خود برگردد و یا اینکه به بارزانی بپیوندد؛ خلاصه با اوضاعی اینگونه پیش‌رو بودیم. نظر طالبانی این بود که دست از جنگ مسلحانه برداریم؛ او طرفدار مبارزه‌ی سیاسی بود. می‌گفت: «اگر حکومت اجازه ندهد مبارزه‌ی سیاسی انجام دهیم، آنوقت مثل همیشه به مبارزه‌ی پنهانی روی خواهیم آورد. نهایتاً تصمیم گرفتیم که علیه بارزانی و عراق وارد جنگ شویم و از خود مقاومت نشان دهیم. از یک سو ارتش عراق با ما می‌جنگید از دیگر سو هم بارزانی و عشایر وابسته به او، برخی از رؤسای عشایر با من ارتباط برقرار کرده و تقاضای کمک می‌کردند تا بتوانند با بارزانی بجنگند. اینگونه پاسخشان را دادیم: «اگر برخی اشخاص می‌خواهند با پول بجنگند، در حزب ما برای آنها جایی نیست و آنها را نمی‌پذیریم».

نیروهای پیشمرگ ما نتوانستند در مقابل نیروهای رژیم عراق و نیروهای بارزانی خود را سرپانگه دارند و مقاومت کنند. از رفقایمان که در جنگ بودند، نظرخواهی کردیم، پیشنهاد کردند به ایران برویم. پیش از آنها من به ایران رفتم و با مسئول نظامی منطقه صحبت کردم، او هم تهران را مطلع نمود. در جواب گفتند: «شرطی دارند و آن اینکه: شما را بعنوان پناهنده‌ی سیاسی قبول می‌کنیم، ولی باید تمامی سلاح و مهمات خود را تحویل ما داده و شصت کیلومتر دور از کوهها مستقر شوید». وقتی شروط ایران را به رفقا گفتیم، قبولش نکردند. باز هم نزد مسئولان نظامی رفتم و گفتم: «می‌خواهم با مسئولین رده‌ی بالاتر صحبت و ملاقات کنم». سپس جلسه‌ای با مسئول نظامی منطقه کردستان برگزار کردیم. در آغاز صحبت‌هایمان گفتم: «این یک توطئه است». ما حقوقمان را در عراق بدست خواهیم آورد. بعد یکی از فرماندهان ایرانی گفت: شما در عراق سازمان تأسیس می‌کنید، اما همانگونه که در جنوب کردستان آشوب برپا کردید، می‌خواهید در ایران هم این کار را انجام دهید. در جواب آنها گفتیم: «اگر بخواهید علیه عراق می‌جنگیم و جنوب کردستان را آزاد کرده و در بخش کردستان تحت سلطه‌ی شما هم می‌جنگیم». به من گفت: «آنچه بدان اشاره کردی، همان مشکل اصلی است». من هم گفتم: «از حرفهایمان متعجب شدید؟! «شاه آریا» در کتابش سخنی دارد که می‌گوید من شاه همه‌ی آریائیان هستم و کردها هم آریایی هستند. این منطقه، منطقه و مکان خلقهای آری است. ما نمی‌خواهیم بخشی را از ایران جدا کنیم، بلکه می‌خواهیم بخشی دیگر را ضمیمه‌اش گردانیم». بعد گفتند: «این موضع‌گیری، یک نقشه و توطئه است. می‌خواهید جمعیت اکراد ایران را بیشتر کنید و می‌خواهید جنبش انقلابی را در میان کردهای

ایران ترویج دهید. می‌خواهید روابط ما با ترکیه را برهم زیند و پس از 2 ماه یا یک سال دیگر، بخش تحت حاکمیت ترکیه را آزاد نموده و به امپراطوری ایران ضمیمه نمایید. این هم سبب بروز جنگ میان ما و ترکیه خواهد شد. تازه اگر در مقابل ترکیه هم کسب موفقیت بکنید و امپراطوری‌ای تشکیل شود، آن امپراطوری دیگر امپراطوری ایران نخواهد بود، بلکه امپراطوری کردها خواهد بود. گفته‌های خیالی هستند». در حقیقت، سخنانش، سخن شاه بود که آن نظامی برای ما تکرار می‌کرد. نهایتاً با یک شرط قبول کردیم که سلاحهایمان را تحویل دهیم، بشرطی که بعدها شاه ایران آن را به ما تحویل داده و ما را به عراق برگرداند. آنها هم پذیرفتند. من در تهران ماندم و 400 رفیقی که همراه من بودند به همدان فرستاده شدند. غیر از علی عبدالله و سیدعزیز که ملامصطفی دستگیرشان کرده بود، بقیه آمده بودند. من که در تهران بودم. رفتار دولت با ما عجیب بود. گاهی اوقات خوب و گاهی بد بود. خواستند جلسه‌ای با ما ترتیب دهند، من به نمایندگی کمیته‌ی مرکزی همراه مسئول نظامی ایران در کردستان و رییس سازمان اطلاعات ایران، ساواک به مهاباد رفتیم. اگر بگویم به خوبی و گرمی از من استقبال کردند، حرف درستی نزده‌ام. زیرا بعد از آن ما را به میدان «چوارچرا» بردند، میدانی که قاضی محمد و همراهانش را اعدام نموده بودند. درحین شروع دیدارها و گفتگوهایمان پرسیدند: چه می‌خواهید؟! در جواب گفتیم: می‌خواهیم حقوق خلقم را از عراق بستانیم. همچنین از ما پرسیدند که شما برای کردهای ایران هم چیزی نمی‌خواهید؟ جلال طالبانی در جواب گفت: «حقوقی را که عراق در زمان سلطنت پادشاهی برای کردها پذیرفته بود، شما هم آن حقوق را برای کردهای ایران بپذیرید». سپس در خصوص پاره‌ای موضوعات دیگر هم حرف زدیم. گفتند: «باشد، جلسه به اتمام رسید». رفقایم به همدان رفتند و من به تهران برگشتم. یک ماه پس از این جلسه همه چیز برضد ما صورت پذیرفت. جلال خواست به اروپا برود. ما هم با رفتش موافق بودیم. می‌خواستیم به اروپا برویم تا دولتی را بیابیم که بتوانیم به آن پناه ببریم. خواست که ایران به او پاسپورت بدهد، به او گفتند: «ممنوع است». رئیس ساواک، درخواست ملاقات با من نمود. من هم از او پرسیدم: دلایل این تغییرات چیست؟ او هم اینگو جواب داد: «پس از جلسه‌ی مهاباد، همه‌ی مسئولین ساواک و مسئولان سیاسی به پیرانشهر رفته و در آنجا جلسه‌ای برگزار نمودند و درخصوص جلسه‌ی مهاباد دو گزارش را تقدیم شاه نمودند. شاه پس از خواندن هر دو گزارش، چنین مصلحت دید که شما را به کناری زده و از ملامصطفی جانبداری نماید». این مطلب را به شیوه‌ای بسیار واضح برایمان بیان نمود که ملامصطفی تنها یک تقاضا از ایران دارد، آن هم

این است که: «ایران اجازه دهد که وی به عراق برگردد». همچنین گفت: «هر چند نزد ما پناهنده و بدون امکانات هستید، اما باز هم حقوق کردهای ایران را مطالبه می‌کنید. مهم نیست بارزانی حزب دارد یا نه، هر وقت بخواهیم در خدمت ما است. همانگونه که شما هم مطلعید، بارزانی دارای 2 هزار نیروی مسلح عشائری است. شما همانند او صاحب قدرت نیستید. تنها نیستید. لذا بهتر است ساکت باشید». حال، بهتر به این واقعیت پی می‌بریم که چرا امروزه هم از PDK حمایت می‌شود.

نظر به اینکه میان نیروهای بارزانی و دولت عراق درگیری به وقوع پیوسته بود، خواستیم که بار دیگر با ملامصطفی روابطی برقرار کنیم. پذیرفت که غیر از من، تمامی رفقا برگردند. وقتی هم که برگشتند هیچگونه مسئولیتی به اعضاء کمیته‌ی مرکزی، پیشمرگ‌ها و آنهای دیگر واگذار نکرد؛ به آنها گفت: بروید. بعدها جلال طالبانی و عضوی دیگر از اعضاء کمیته‌ی مرکزی را در روستای «عباس آغا» زندانی نمود. بعد از گذشت یک ماه، به اتفاق عباس آغا با جلال طالبانی دیدار کردند. ملامصطفی به او گفته بود: «شما آزادید، به هر جایی که خواستید، می‌توانید بروید. مسئولیت آزادی شما را بر عهده می‌گیرم». آنها نیز به سلیمانی برگشته و نزد حکومت عراق رفتند، حکومت نیز دیدار با آنها را پذیرفت. به این ترتیب به «مزدوران (جاشه‌کانی) 66» معروف شدند.

باز هم جنگ و درگیری میان نیروهای بارزانی و حکومت عراق به وقوع پیوست. اسرائیل و برخی دول نیز از بارزانی حمایت می‌کردند. ضمناً در این مرحله، سامی عبدالرحمان را که از عراق به ایران فرار کرده بود، برای عضویت در کمیته‌ی مرکزی نپذیرفتیم. نزد ملامصطفی فرستادیم. آنچه باعث شد این فرد (سامی عبدالرحمان) مطرح شود، این بود که زبان انگلیسی می‌دانست و برای یهودیان کاری کرد تا آنان علیه تأسیسات نفت عراق در کرکوک فعالیت کنند. بدین ترتیب مشهور شد. از این به بعد دیگر سامی عبدالرحمان نزد ملامصطفی به عزت و شوکت رسید.

جنگ و درگیری میان عراق و ملامصطفی شدت گرفت. در این دوره من در ایران بودم. حکومت ایران از من خواست که به عراق برگردم. به این منظور به عراق برگشتیم که با ملامصطفی به عنوان دو حزب متحد شویم و جبهه‌ای کردستانی بوجود آوریم. ولی ملامصطفی نخواست که با ما ملاقات کند و ما را نپذیرفت. هرکس به حرف‌های ما گوش می‌داد. حتی پیشمرگ‌هایی که از دست ملامصطفی ناراضی و عصبانی بودند، به ما ملحق شدند. ملامصطفی حملاتش را برضد پلیس و نیروهای نظامی عراق متوقف نمود و به

پیشمرگ‌های ما حمله‌ور شد. بازهم برخی از میهن‌دوستان میانجی‌گری کردند. ما به آنها گفتیم: می‌پذیریم که نزد ملامصطفی برگردیم تنها به این شرط که او با ما نجنگد. این راه‌مان پذیرفت. برضد ما سنگر گرفت. در این زمان عبدالرحمان عارف حقوقی را برای کردها پذیرفته بود. ولی بعضی‌ها کودتا کرده و حکومت را به دست گرفتند. تنها خودشان (حزب بعث) حکومت می‌کردند. البته این را هم بگویم که در زمانی که در بغداد بودم در مراتب حکومت جای گرفته بودم.

هیئتی از وزارت دفاع کویت آمد. می‌خواستند با عراق روابطی برقرار سازند. من در مراسم استقبال آماده بودم. احمد بکر هم در جلسه حضور داشت. وی در موقع کودتای 1963 رئیس حکومت بود. احمد حسن بکر به من گفت: «هر دو حزب، یعنی حزب بعث به مثابه‌ی نماینده‌ی خلق عرب و حزب شما نیز بعنوان نماینده‌ی خلق کرد یکی شویم و با دشمنانمان مقابله نمائیم». نیاز به کمک برای مقابله با طرفداران سیستم پادشاهی داشت. بعدها من و جلال طالبانی و افراد دیگر به ملاقات رهبران انقلاب (کودتا) رفتیم. خواستیم با رئیس‌جمهور دیداری داشته باشیم. لذا با او ملاقات نمودیم تا هم با صدام حسین و هم با بعضی‌ها آشنا شویم. وقتی رئیس‌جمهوری داخل شد، از ما به گرمی استقبال کرده، دستی روی شانه‌ی من و دیگر دستش را روی شانه‌ی جلال طالبانی گذاشت و گفت: «تو برادر ما هستی، نظرات خود را بیان کن». مسئله را فهمیدم. دو روز قبل از انقلاب، جلسه‌ای داشتیم. در آن جلسه گفتگویی در مورد ملامصطفی و کردها صورت دادیم. جلال ریاست آن جلسه را بعهده داشت. جلال آنها را مورد تحقیر قرار داده بود، با وجود این، رئیس‌جمهور رفتار نرم و بامتانت با ما را به نفع خودشان تشخیص داد. این‌هم نشان از انعطاف آنها بود. می‌خواستند حکومتشان را حفظ نمایند. آشکارا به ما گفتند: «اگر این‌بار حکومت را از دست بدهیم، حتی بچه‌هایمان را نیز قتل عام خواهند کرد. برای همین در حفظ حکومت مصر هستیم». وقتی که جلسه به اتمام رسید، به بیرون رفتم 2 نفر روی صندلی نشسته بودند. یکی از آنها لباس نظامی به تن داشت. به ما گفتند: «یشان صدام حسین هستند». در ساختمان ریاست‌جمهوری پرسه زدم، اتاق خالی را گیر آوردم و خلاصه بسیار متعجب شدم؛ به ما گفتند: دستگاه بی‌سیم مخصوص اینجا کار گذاشته شده است. حقیقت بعث آن بود که به آمریکا وابسته بود. بعد از اینکه آمریکا در سال 1969 بعضی‌ها را سر حکم آورد، نماینده‌ی روسیه به بغداد آمده بود. یکی از وظایف او این بود که به جنگ میان ملامصطفی و عراق خاتمه بدهد. با ما تماس گرفت و ما نیز او را پذیرفتیم. رئیس‌جمهور در خصوص مشکلات و معضلات با ما گفتگو کرد. تنها یک چیز از

او خواستم، به او گفتم: «چه به کردها اعطا می کنید، آیا آمادگی آن را دارید؟ بیانیه ای منتشر کنید و مسئله اعاده حقوق کردها را اعلام نمائید. ملامصطفی و همراهانش را مورد عفو قرار داده و با او کنار بیایید». ولی این موارد را قبول نکردند، بعد از آن من بیمار شدم. خواستند از بیمارستان ترخیص و به لندن اعزام کنند. موقع اعزام کردنم، صدام حسین گلی در دست، جلو درب ایستاده بود، از من استقبال کرد. وقتی به لندن رسیدم مسئول کنسولگری عراق در لندن منتظرم بود. مدتی در لندن اقامت کردم. هر روز نماینده کنسولگری عراق به دیدارم می آمد. می خواست هر چه زودتر معالجه شوم، زیرا که دیدارشان با ملامصطفی وارد مرحله ای حساس شده بود. 2 روز بعد از این گفتگو و دیدار اوضاع رو به تعدیل نهاد (سال 1970 بود). یک ماه پس از آن، مردی از وابستگان سازمان اطلاعاتی ایران نزد آمد. شاه ایران او را فرستاده بود. در پاریس همدیگر را ملاقات کردیم؛ گفتم: «می خواهیم نواقص و اشتباهات پیش آمده را جبران نمائیم. ملامصطفی فریب خورده و می خواهد تو هم از زبردستان او بشوی. در جواب گفتم: «این چه کارهای است که شاه می کند؟ باید ایران هم پاره ای حقوق به کردها اعطا نماید. حقوقی که بعث برای کردها در نظر گرفته، به کسی مشروعیت نمی دهد اجازه نمی دهد که جنگ با بعث مشروعیت یابد. اگر می خواهید به کردها کمکی بکنید، بایستی حقوقشان را بپذیرید، ما برده ی شما نمی شویم». برای اینکه بفهمیم که این مرد راست می گوید یا نه، از رفیق مان، سیدعلی خواستیم نزد ما بیاید، زیرا در آن هنگام او در ایران مقیم شده بود. به همین دلیل بود که طالبانی را دعوت نکردیم. رژیم عراق دیگر جایگاهی برایمان قائل بود و به ما گوش فرامی داد. می خواستیم با ملامصطفی آشتی کنیم. آنوقت ها کمیته ی مرکزی حزب ملامصطفی اعلامیه صادر می کردند و آشکارا می گفتند که پایبند عراق هستند، چه بسا زمان جنگ و درگیری پایان یافته و در صدد بودند دفتر نمایندگی خود را تأسیس کنند، ولی ما نمی پذیرفتیم. ملامصطفی هم خواهان صلح با ما بود. او می گفت: «اگر ابراهیم احمد نباشد، صلح هم برقرار نخواهد شد». من نیز به عراق بازگشتم و جلسه ای ترتیب دادیم. قرار گرفتیم کار و فعالیت هایمان را از سر گیریم. نام حزبمان را نیز تغییر دادیم. گفتیم بهتر است به جبهه ی ملامصطفی بپیوندیم. بعد از متحد شدن با ملامصطفی، بجز حقارت چیز دیگری از وی ندیدیم. در چنین اوضاعی به سال 1972 پا گذاشتیم.

رهبر ملی: PDK پیشمرگ های شما را به طرف خود جذب کرد و شما دست رو دست گذاشته و کاری نکردید، بعد چه اتفاقی افتاد؟ بارزانی در سال 1974 به اهداف خویش دست یافت؟ شما هم جدا شدید و به همان شیوه باقی ماندید. از سال 1970 به بعد عبارتی

می‌توان گفت که دیگر جنبش پایان یافت. تا سال 1974 بعضی‌ها به اتفاق بارزانی‌ها چه کارهایی انجام دادند؟ در این فاصله چه قراردادی منعقد گردید؟ مخصوصاً در فاصله‌ی سالهای 1974 - 1970 درصدد انجام چه کارهایی بودید؟ چگونه و به چه طریقی بارزانی به مانعی مبدل گردید؟ خواستید بجنگید، مانع‌تان شدند، بله می‌خواستید کارهایی انجام دهید. برای اینکه دستاوردهای حاصله شما را تصرف نماید، با عراق متفق گردید. این امر هم در سال 1974 تحقق یافت. در سال 1975 هم دست از همه چیز شست و فرار کرد. عبارتی شماها را نیز نابود کرد و دچار ضعف و ناتوانی شدید. سیاستمداران کرد و روشنفکرانی چون شما خواستید کاری بکنید، ولی قدرت تحلیل نداشتید. در خصوص مسئله‌ی بارزانی هنوز هم اشتباهات‌تان ادامه دارد.

حزب کمونیست هم تاکنون همچنان به اشتباهاتش ادامه می‌دهد. من درخصوص خط‌مشی شما حرفی ندارم، اما در زمان و مکان خاص خود موضع‌گیری مناسب از خود نشان ندادید. حقیقت بارزانی را درک نکردید. برای همین مستمراً هر چیزی را از دست می‌دهید. خود را تسلیم بارزانی کرده‌اید. حتی برای یک ساعت هم نباید خود را تسلیم کرد. ولی شما چرا و چگونه تسلیم شدید؟ بالاخره نفهمیدم!

ا. احمد: باید در مورد این امر که چرا جنبش‌های کردی تا به حال موفق نشده‌اند، بحث کنیم.

رهبر ملی: نمی‌توان در جواب گفت: بخاطر وجود عشیره‌گرایی و به سادگی از موضوع بگذریم. حتی در داخل PKK جنگی طاقت‌فرسا و سخت علیه عشیره‌گرایی به‌انجام رساندم. چیزی که شما از آن بحث می‌کنید، مدت‌های مدیدی است که از جانب من به آن جواب داده شده است. بفرمائید اگر می‌خواهید مطلبی را بپرسید؛ چرا بارزانی این کارها را کرد؟ در حقیقت، خطا خطای شما نیست؟ ای روشنفکران و کمونیستهای جنوب کردستان، شماها چرا جلوی بارزانی را نگرفتید؟

ا. احمد: ما همیشه از زاویه‌ی ملی مشکلات را مورد مذاقه قرار می‌دادیم.

رهبر ملی: این مهم نیست. نباید مسائل را ساده و معمولی ارزیابی نماییم. به خوبی آگاهید که خواستند ما را نیز به بازی بگیرند. یکی از رفقایمان را مورد هدف قرار دادند، او هم رفت و با بارزانی دیدار کرد. پی‌بردم که می‌خواهد ما را به بارزانی تسلیم کند. یعنی بارزانی او را به طرف خود کشیده بود. در این خصوص موضع‌گیری و عکس‌العمل شدیدی نشان دادم، به همین جهت فرار کرد. می‌گفت: «PKK تصفیه می‌شود و از بین می‌رود». همچنین فرد

دیگری هم بود که عضو کمیته‌ی مرکزی بود. با ادریس بارزانی ملاقات می‌کند، ادریس می‌گفت: «شمو (شمس‌الدین) آمد و با او هم پیمان شدیم». ادریس می‌خواست ما را هم به طرف خود جذب کند. می‌گفت: «شما بیاید و مسائل جنوب را چاره‌یابی نمایید، به منطقه‌ی بارزان بیاید». همه‌ی اینها بخاطر این بود که نیروهایمان را به خدمت خویش درآورند و طبق خواست خود بکارشان بگیرند. رفقای ما داریم که دوشادوش آنان جنگیده و شهید شده‌اند. می‌دانم بارزانی چه اهدافی دارد. از همان ابتدای شروع جنبشمان گفته‌اند: «شماها همانند شمشیر دم‌وکلس⁸ هستید که روی سر خلق کرد می‌چرخد. خطر بزرگ، ترویج جنگ علیه خط‌مشی طبقاتی در کردستان است».

علیرغم این تصمیم دیرینه بارزانیها علیه ما، رفقایمان این حقایق را مدنظر قرار نداده و بسیار اشتباه با مسئله برخورد کردند. مدام نزدشان می‌رفتند تا با آنها دوستی کرده و توافقاتی صورت دهند. اگر تدابیری اتخاذ نمی‌کردم، ما را نیز از بین می‌بردند. ولی PKK حزب عظیمی است. چرا ما به بازی گرفته نشدیم؟ مسعود کاری کرد هر کس به ما حمله کند. شب و روز برای خنثی کردن نقشه‌ها و توطئه‌های آنان تلاش کردیم. چرا سقوط نکردیم؟ برای اینکه تاکتیک‌هایشان را خنثی نموده و نقش بر آب ساختیم. کم‌کم نیرومندتر شدیم. از سوی دیگر کاری کردیم که سیاست‌های بارزانی نزد آمریکا، لندن، ایران و ترکیه بی‌نتیجه بماند؛ چنان که انگار محاصره‌اش کرده و خفه‌اش ساختیم. مقابله با سیاست‌های بارزانی کار آسانی نیست. بیشتر از سیاست‌های دشمن، درمقابل سیاست‌های بارزانی موضع‌گیری می‌کنم. اما شما هرچند که دارای نیرو هم بودید و قدرت داشتید، بازهم بارزانی را به مانع سر راه خود تبدیل کردید. شما هراندازه رنج کشیده‌اید، او آن را تصرف و تصاحب نموده؛ اما عاقبت چه شد؟ مادام که او تو را از بین می‌برد، تو هم باید او را از میان برداری؛ رفقای ما هم همانند شماها مبارزه می‌کردند، به آنها گفتیم: «اصلاً اینگونه نمی‌شود، ضررمند می‌شوید».

بایستی نبردی که میان ما و بارزانی انجام می‌شود را بخوبی ارزیابی نماییم. به نظر، تاکنون حقیقت این جنگ و نبرد را درک نکرده‌اید. مخصوصاً طالبانی می‌خواهد تاکتیک‌هایی را بکار

⁸ شمشیر دم‌وکلس: یکی از اصطلاحاتی است که سیاستمداران بکار می‌برند. دیونیوز پادشاه سیراکوزا، دم‌وکلس را که پادشاهی و اقتدار دولتی را بسیار سهل و آسان می‌پندارد، به یک مهمانی دعوت می‌نماید که در این مورد درسی به او بدهد. در حین مهمانی درست بالای صندلی‌ای که دم‌وکلس نشسته است، یک شمشیر را آویزان نموده است. بدینوسیله به شیوه سمبلیک خواسته است وی را تهدید نماید. شمشیر دم‌وکلس برگرفته از این افسانه است و به مثابه سمبل تهدید بکار برده می‌شود.

گیرد. برای حل مسئله و معضل بارزانی، باید از چه تاکتیک‌های درستی استفاده کنیم؟ بایستی بسیار حساس و آگاه باشیم. همانطور که گفتیم: تقصیر شما بود. زیرا در حالی که شما مسئول یک حزب هستید، او رئیس یک عشیره است؛ اما در عین حال او را به‌عنوان مسئول حزب خود انتخاب می‌نماید. به مدت بیست و یا شاید سی سال، مدام قرارهای اتخاذ شده شما را کناری گذاشته و انجامش نمی‌دهد. یک رهبر که اینچنین نیست. موقع جنگ گفته: «بیائید، بمن نزدیک شوید» مثل بچه‌ها چیزی به شما بخشیده و فریب داده است. خواست همان کار را با من بکند. بلایی که 40 سال است بر سر کردها می‌آورد، می‌خواست بر سر من هم بیاورد. به من گفت: «بیا صلاح‌الدین پیش من بمان». بخوبی می‌دانم که با استفاده از این تاکتیک می‌خواهد علیه ما دسیسه‌چینی کند. نه تنها علیه من، بلکه علیه رفقای عضو کمیته‌ی مرکزی- که در منطقه بسر می‌برند- هم قدرت آن را ندارد که چنین کاری را انجام دهد؛ زیرا که تدابیر لازمه را اتخاذ نموده‌ام. برگ‌برنده دست من است. برای همین 15 سال است که نتوانسته کاری بر ضد ما انجام دهد.

ا. احمد: اختلافات شما با بارزانی مال تازگی‌هاست، اما اختلافات ما به زمان‌های میدیدی معطوف است.

رهبر ملی: با درگیری و جنگ در مقابل بارزانی چه نتیجه‌ای بدست آوردید؟

ا. احمد: هیچ چیزی بدست نیاوردیم. تنها مثل شما مقاومت کردیم.

رهبر ملی: ما مقاومت می‌کنیم، اما شما آشفته‌حال شدید. از بین رفتید. چنین وضعیتی هم بسیار بد و ناجور است. کاری کردیم که در مقابلمان زانو بزند؛ جنگ این مرد را بر سر راه می‌آورد.

ا. احمد: مسئله، اسلحه نیست، بلکه درک و فهم هر دو طرف است.

رهبر ملی: مسئله‌ی اصلی، اسلحه است. چرا مسعود بارزانی نبود نشد؟ در عین حال بارزانی یک روح و یک فرهنگ می‌باشد. فرهنگ بارزانی، در میان خلق به یک آداب و رسوم مبدل شده، این جنگ، وظیفه هر کردی است. حقیقتاً قبل از اینکه جنگ روی دهد، بارزانی می‌خواست که عقب‌نشینی کند. زیرا که روش جنگ کردن ما را دیده بود و می‌ترسید. پس قبل از وقوع جنگ می‌خواست که با ما سازش کند و کنار آید. ولی هرچند مسعود آماده‌ی سازش باشد، ما نمی‌پذیریم. زیرا این نوعی عهد و پیمان است. عهد و پیمانی هزاران ساله. هرچند او کوتاه بیاید، اما ما نمی‌پذیریم. باید کار به نتایجی برسد. امروزه برای مقابله با PKK تا حد زیادی تمرکز کرده‌اند و در مقابلش موضع‌گیری می‌نمایند. ولی ما همانند

بارزانی عمل نمی‌کنیم، روش جنگی ما فرق دارد. نه شمال و نه جنوب توانایی شناخت آن را ندارند. شما هم از آن سردر نمی‌آورید. برای همین قبلاً نیز به آن اشاره کردم و گفتم که بایستی به شیوه‌ای عمیق و ژرف در قبال جنگ موجود موضع‌گیری کنید و تحلیل نمایید.

در مقابل PDK از اوضاع خوبی برخورداریم. از لحاظ نظامی وضع‌مان خوب است، از لحاظ اقتصادی نیز مشکلی آن‌چنانی نداریم. تا معضل بارزانی‌ها حل و فصل نگردد، اوضاع میهن‌مان کردستان به هیچ شیوه‌ای بهبود نمی‌یابد. برای همین می‌گوییم که چند سالی است که جنگ روی می‌دهد، ولی تا کنون کسی نیست که نتیجه‌ی مطلوبی از آن برگرفته باشد. برخی از احزاب و شخصیتها به دیدار ما آمدند. از من پرسیدند: پول دارید یا نه؟! من هم به آنها گفتم: «بروید». نزد آنان مهمترین امر، پول است و خیال می‌کنند که تنها همین یک مشکل است که تمام میهن و سرزمینمان را به خود مشغول کرده است. معضل بارزانیها تنها از آن PKK نیست، بلکه معضل همه‌ی کردها است.

ا. احمد: من خواستم از بارزانی پلی سازم تا بدینوسیله در جنگ علیه متجاوزان بکارش گیرم.

رهبر ملی: این شاه ایران بود که موجب بزرگ‌نمایی بارزانی شد. ترکیه نیز علیه شما به جنگ پرداخته و روابط بارزانی با ترکیه بسیار خوب بوده. شما به این مسائل نپرداختید. روابط او با ترکیه مهم است. بعنوان مثال: بعضی‌ها حاکمیت را به دست می‌گیرند. به شماها نزدیک‌تر می‌شوند و می‌خواهند به اتفاق شما قدمهایی بردارند. اما بخاطر اینکه قدرت به دست بارزانی می‌افتد، مسایل از هم فرومی‌پاشد. دیگر شما هم قادر به انجام کاری نمی‌شوید. چرا وقتی بعضی‌ها می‌خواهند قدمی بردارند و به برخی از حقوق کردها اعتراف نمایند، مخالفت می‌ورزد؟!

ا. احمد: بعضی از روشنفکران کرد از ما سؤال کردند: شما از عراق چه می‌خواهید؟ در جوابشان گفتیم: دموکراسی برای عراق و خودمختاری برای کردها. آنها هم گفتند: «مسئله، شروع یک راهپیمایی در اروپا است. تقاضاهایتان ربطی به امر انقلاب ندارد».

رهبر ملی: دروغهای بزرگتری هم وجود دارند، معتقدم این اکاذیب متعلق به بارزانی است. بسیاری از روشنفکران بوپژه روشنفکران کرد عراق نزد ما آمدند، اما هیچکدام اکاذیب بارزانی را درک نکرده بودند. بزرگترین دروغش خودمختاری است. به زبان می‌گوید دموکراسی برای عراق و خودمختاری برای کردها، اما در مغز و فکرش دموکراسی وجود ندارد، تنها مکر و حيله و فریب هست. به هیچ وجه علاقه‌ای به دموکراسی ندارد. شخصیت

بارزانی شخصیتی دموکرات نیست. خودمختاری نزد او، حاکمیت خاندان و اقوامش است. در واقع خودمختاری عشیره‌ای است. حتی در چارچوب فکر او، خودمختاری برای دیگر عشایر و اقوام وجود ندارد. در برخورد با عشایر دیگر دیکتاتوری تمام عیار است. بعدها این حقیقت به وضوح دیده شد. وقتی نوع اندیشه و رهبریت اینگونه باشد، چگونه می‌توانند موفقیت کسب نمایند؟ چرا هنوز نتیجه‌ی کاملی حصول ننموده‌ام؟ زیرا انسان کرد بسیار دروغگو است. بدون شک برخی از رهبران هستند که بسیار غافل، ناآگاه و متقلبدند. اگر در برابر این مهم تدابیری اتخاذ نشود، همه چیز را نابود می‌نماید. شخصیت کردها، سقوط یافته و تحقیر شده، است. دشمن نابودش ساخته، روح از آن برگرفته. ما این حقیقت را درک می‌کنیم، ناچاریم که درک کنیم و جنگی دشوار در مقابلش انجام دهیم. این حقیقت در ذات بارزانی مشاهده می‌گردد. مسئله، مسئله‌ی PKK نیست. وقتی استاد برایمان سلام فرستاد، خوشحال شدیم و برایش پیام فرستادیم و گفتیم: «مسئله‌ی بارزانی یا باید از طریق جنگ و یا با راهکاری سیاسی حل و فصل گردد، زیرا دیگر کاسه صبرمان لبریز شده است. چونکه خط‌مشی بارزانی یک روند است، فاسد شدن و پوسیدگی است. بارزانی شخصیتی فاسد است؛ سمبل بی‌اخلاقی، فساد و فقدان راه‌حل است و می‌دانیم که این یعنی چه!

اگر این اندازه به ایران و یا این دولت و آن دولت بروی، بدون شک دچار مشکلات عدیده‌ای می‌گردد. برای انجام خیلی کارها از وجود تو سوء استفاده می‌کنند. می‌دانی که بردن شما به چوارچرا به چه معناست؟!

وقتی نزد شاه ایران رفتید، دیگر نباید برمی‌گشتید. وقتی هم که نزد بعثی‌ها هم بازگشتید. اینجا معلوم می‌شود که بسیار تنگ‌نظر و کوتاه‌بین هستید. خطر بزرگی در میان است و به چنان وضعی دچار می‌شوید که مرتکب فعل نادرست «مزدوری 66» می‌شوید. برای حفظ موجودیت خود از بارزانی گریزان می‌شوید، بعدها به «مزدوران 66» مشهور می‌شوید، اما کسی پی به واقعیت این مسئله نمی‌برد. حقیقاً جاش واقعی کیست؟ چه کسی زمینه را برای چنین امری هموار ساخت؟ او خودش مزدوری می‌کند، اما کسی پی به آن نمی‌برد. به کسانی جاش می‌گوید که علیه او هستند. آری دروغ بزرگ همین است، خلق هم به این دروغ باور نموده است، اینطور نیست؟ ما می‌توانیم این را ثابت نمائیم که در آن دوره مزدوری به گونه‌ای دیگر معمول بود. شخصی که عاقل و فهیم باشد، خیلی زود به این حقیقت پی می‌برد. در همین حال، نزدیک است که کردها دستاوردهایی کسب کنند، ولی آنکه در این هنگامه، مزدوری می‌کند، کیست؟ شما هم اشتباهات زیادی داشتید؟ می‌خواهید حقوق بسیاری را از

عراق مطالبه نمایید، اگر اینگونه نمی‌کردید از بین می‌رفتید، اما بارزانی به این عمل مزدوری می‌گوید. ولی حقیقتاً مزدور بزرگ خود اوست. با توجه به روابطی که با شاه ایران داشت، می‌توان گفت که مزدور بزرگ بارزانی است. تو (ابراهیم احمد) روابطی را با شاه ایران ایجاد کردید که تاحدی از محتوای میهن‌دوستی برخوردار است، اما روابط بارزانی کاملاً از نوع مزدوری است. هدف شما از برقراری روابط با بعضی‌ها، اکتساب برخی حقوق برای کردهاست، اما عملکردهای بارزانی کاملاً مزدورانه است. هنوز هم این حقیقت درک نشده است. برای همین می‌خواهیم در خصوص مواردی که به آنها اشاره نمودم، عمیقاً تحلیلات و بررسی‌هایی صورت دهیم. بررسی‌هایم تنها درباره گذشته نیست، بلکه امروز را نیز دربرمی‌گیرد. افراد کمونیست، روشنفکر و هنرمند زیادی به دیدنم می‌آیند، چیزی نمی‌دانند. از سیاست سر در نمی‌آورند. مدام می‌گویند: «پول، پول؛ تجارت، تجارت». ولی اینگونه نمی‌توان کار کرد. نمی‌توانیم که به آنها پول بدهیم؛ نه زن و نه شوهر، هیچکدام از آنها برای شما جاودان نخواهند ماند.

استاد هاوار: حزب کمونیست تا حدودی از پیشینه‌ای تاریخی مقاومت‌گری برخوردار است، می‌توان گفت که کمونیست‌ها اصول و مبانی کردخواهی را به کردها شناساندند.

رهبر ملی: به چه شکلی؟ آنان بر سر راه کردها مانع ایجاد کردند؟

ا.احمد: درست است.

رهبر ملی: اکنون مسکو به چه وضعیتی دچار شده است؟ درقبال شما به چه وضعی درافتادند؟ در ترکیه در چه اوضاعی قرار دارند؟ یکی از سرمایه‌داران بزرگ ترکیه به نام «جم بوینر» جنبش دموکراسی نوین را بنیان نهاد، هم‌اکنون تمامی اعضای مکتب سیاسی حزب کمونیست آن کشور، نزد او به کار سیاسی مشغولند. چنین چیزی را در ذات کمونیست‌های عراق مشاهده نمی‌کنم، اگر بارزانی‌ها قسمتی از مغز و فکر کردها را پوسانده‌باشند، نیم‌دیگر آن را کمونیست‌ها پوسانده‌اند. شاید چندین شخصیت ظهور کرده باشند. مثلاً تعداد زیادی انسان از مکتب بارزانی سربرآوردند اما از سیاست چیزی نمی‌دانند. از طرف دیگر، بارزانی سرنوشت بسیاری از شخصیت‌های کرد را به بازی گرفت که در حزب کمونیست از جایگاهی برخوردار بودند. استاد ابراهیم منظور من را بخوبی می‌دانند، استاد ابراهیم، من و تو مارکسیست‌هایی واقعی هستیم. مدتی که خودت دیرکل بودی، راه را بر بسیاری مسایل گشودی، اما نکته‌ای بسیار اساسی وجود داشت و آن این است که: وقتی یک کمونیست در مورد مسئله کرد به گفتگو می‌پردازد، از برخی چیزها حاشا نمی‌کند. او با ملی‌خواهی و

دموکراسی هیچ میانه‌ای ندارد. حزب کمونیست عراق شاید از احزابی باشد که درصدد بود برخی کارها انجام دهد. بلحاظ ایدئولوژی و سیاسی جنبشی مارکسیستی بودند، برای مثال بارزانی را بطرف خود جذب می‌کردند، می‌خواستند که منش ملی‌دوستی را در وجود او پیشبرد دهند و این امری مثبت بود، اما نتوانستند بر بارزانی مؤثر واقع شوند، زیرا موفق به متحول ساختن تفکر عشیره‌ای نشدند. در بعد عملی به بارزانی می‌گفتند: «مطابق همان بنیانهای آغا، عشیره و دیکتاتوری خود رفتار و عمل کن». اگر آنچنان که می‌خواستند، بلحاظ عملی آن مسئله را به انجام می‌رساندند، خیلی خوب می‌شد، اما چنین چیزی انجام نگرفت و روی نداد.

مسئله دوم این است که تو سیاست‌مداری، روشنفکری و همه چیز را از تو یاد می‌گیرد، اما خود را به مثابه یک رهبر تحمیل می‌نماید و به خلق می‌قبولاند. برای هیمن من مسئله مذکور را روشن می‌سازم، عبارتی این مسئله‌ای حیاتی است و معضل هر گُردی می‌باشد. بارزانی فردی غیرجدی و حيله‌گر است، دشمن خلق کرد است، همچنین در زمینه انسان‌فروشی و خودفروشی کارآمد و ماهر است، چرا؟ دشمن خوب می‌داند که علیه کردها از چه منشی پیروی نماید. خوب می‌داند با کی و به چه روشی رابطه برقرار نماید. کماکان می‌دانیم که تمام دشمنان کرد با بارزانی رابطه برقرار می‌سازند، چرا؟ زیرا بارزانی بسیار ماهرانه فرزندان کرد را به کشتن داده و به آنها خیانت می‌کند. کسی که این همه از دشمنان کرد طرفداری کند، مسلماً به هر کاری دست می‌زند. بر این اساس هم با خون انسانها معامله می‌کند.

برای مثال: خود او به این معامله‌ها و نوکری کردن همت می‌گمارد اما آن را بر گردن ابراهیم احمد می‌اندازد. چطور ممکن است که مردی اینچنین، خود را رهبر کردها بنامد؟ او، خود عزرائیل است. هر خرابکاری در کردستان روی داده باشد، زیر سر او بوده، امروزه این واقعیت اثبات می‌گردد. کاملاً آشکار و واضح است که روزانه از رادیو و تلویزیون‌های بارزانی چندین دروغ پخش می‌شود. هم‌اکنون هستند بسیاری از شخصیت‌های کرد که می‌خواهند کارهایی مثبت انجام دهند، اما بارزانی به آنها اجازه نمی‌دهد، به جوانان هم نیرویی نمی‌بخشد؛ بلی! به کسی اجازه نمی‌دهد.

اهاوار: دلیل این امر چیست؟ کوردستان را می‌فروشد و کسی نمی‌خواهد که مانع از او شود.

رهبر ملی: بله، بدون شک پولی هم که دریافت می‌کند، برای خود و خانواده‌اش است. امروزه می‌گویند: «ما آزادیم و حکومت خود را تأسیس می‌کنیم». برایم خبر فرستاده و

خواسته که نزدش بروم. بدون شک اگر برویم، آشفته احوالمان کرده و نابود خواهد ساخت. اگر یکی مثل بارزانی بتواند حکومت تشکیل دهد، آنوقت تو باید چکار کنی؟ باید کار بزرگتری را انجام دهی. اینطور نیست؟ بیشتر در خصوص این مسئله صحبت می‌کنیم. مطمئن هستم مفید خواهد بود. نظریات و دیدگاههای شما (هاوار) را نیز خواهیم شنید. می‌توانید کمکمان کنید. همچنین دیدگاه‌ها و نظریات استاد را هم خواهیم شنید. دیگر نمی‌خواهیم دروغ و فریب ادامه یابد، بلکه لازم است حاکمیت دروغ و تزویر به پایان برسد و حقایق آشکار گردند. بگذار دیگر انسان کرد، جوانان و روشنفکران آن آزموده شوند. باید روشنایی را به چشم خود ببینند تا دیگر کسی نتواند گمراهشان نماید، زیرا دروغ و تزویری بزرگ در میان است. لازم است نابودشان کنیم. لازم است هرکس حقایق را ببیند و بداند.

جهت جمع‌بندی موضوع، در خصوص سالهای 75-70 چه چیزی می‌توان گفت؟ بارزانی چه نقشی داشت؟ شما درصدد انجام چه کاری بودید؟ پیمانی به نام 11 مارس وجود داشت که در سال 75 به شکست انجامید. بارزانی فرار کرد و رفت. این را یک فرار بزرگ تلقی می‌کنم. شما هم کاری نکردید. در این دوره YNK (اتحادیه میهنی کردستان) تأسیس شد، اما بسیار ضعیف بود، خیلی چیزها از دست رفت و نابود شد. دلیل آن چه بود؟ چرا چنین نتایجی حصول یافت؟ اینها برای تحلیل و ارزیابی اوضاع کردستان در فاصله‌ی سالهای 70-75 بسیار مهم است. در این تاریخ PKK ظهور یافت. چه نکته‌ای بسیار اساسی بود که می‌بایست در سالهای 70-75 در تمامی کردستان مبنای قرار داده می‌شد؟ چه مرحله‌ای پایان یافت و چه مرحله‌ای آغاز شد؟

۱. احمد: در سال 1975 وضعیت حزب را ارزیابی و تحلیل کردیم. در سال 1970 من به همراه یک رفیق عضو کمیته‌ی مرکزی به مقر ملامصطفی رفته و آنجا جلسه‌ای با او ترتیب دادیم. بارزانی، اول به تنهایی در جلسه حضور به هم رساند، سپس کمیته‌ی مرکزی حزب او هم در جلسه مشارکت نمودند. در آغاز، مشکلاتی در جلسه بروز کرد. برخی از اعضاء کمیته‌ی مرکزی به مخالفت پرداختند. ملامصطفی به آنها اینگونه گفت: «تقسیر شماست. پول و نیرو به شما دادم تا آنها را بکشید و از میانشان بردارید، ولی شما آنها را نکشید، اکنون من هم مجبورم موجودیت‌شان را بپذیرم. همچنین برخی از دولتهای قدرتمند منطقه می‌خواهند با آنان کنار بیاییم، من دیگر نمی‌توانم آنها را نپذیرم». این گفته‌های بارزانی درست نبودند، چنین چیزی در میان نبود. حتی برخی‌ها هم طرفدار ایجاد توافق بودند و می‌گفتند: «لازم است با ابراهیم احمد و طرفدارانش کنار آییم». بارزانی بیشتر به حرفهای کسانی گوش می‌داد که

قبلاً در عراق برای انگلیسی‌ها جاسوسی کرده و بعداً فرار کرده بودند. به حرف اشخاص میهن‌دوست توجه آنجانی نمی‌کرد. اصلاً چنین خیالی نداشتیم که به ایران برویم و مزدور شویم و یا اینکه نزد ملامصطفی بمانیم. بیانیه 11 مارس را چیزی مثبت تشخیص دادیم. به ملامصطفی گفتیم: «هرچه تو بخواهی، ما هم آن را می‌پذیریم». بر اساس این چارچوب با هم کنار آمدیم. پذیرفتم که برای همیشه نزد ملامصطفی باقی مانده و منطقه را ترک نکنم. افراد دیگری هم با من بودند. بارزانی اعضاء کمیته‌ی مرکزی را که همراه من بودند، پذیرفت. طالبانی هم به بهانه‌ی به پایان رساندن تحصیلاتش به اروپا رفت. در این مرحله، حکومت عراق هم به بارزانی کمک می‌کرد. بارزانی منطقه حاکمیت خویش را نیرومند کرد. حتی حکومت عراق از اقدام بارزانی برای تحکیم حاکمیتش بر شهر سلیمانی، چشم‌پوشی کرد که تا آن موقع تحت کنترلش نبود. بمثابة یک وزیر در مراتب حکومت عراق جایی گرفت. اگر بارزانی نمی‌بود، حکومت عراق در نتیجه‌ی موافقت‌نامه‌ای که امضاء کرده بودیم به پنجاه درصد از مطالبات ما جامه‌ی عمل می‌پوشاند. اگر بارزانی انسانی درست و صمیمی می‌بود و مرتکب خیانت ملی نمی‌شد، مسلماً مطالبات مان جامه‌ی عمل به خود می‌پوشید. مانع اصلی، حکومت عراق نبود، بلکه خود بارزانی بود. برای بار اول مطابق موافقت‌نامه‌ی 11 مارس، انقلاب کردستان (جنبش کردی) به رسمیت شناخته می‌شد. نه تنها حکومت عراق بلکه بسیاری از دولت‌های بیگانه نیز به موجودیت انقلاب کردستان اعتراف کردند و با ما ملاقات و دیدار نمودند. بعنوان مثال، می‌توان به دیدار نمایندگان دولتی چون آمریکا، اسرائیل، ایران و چند دولت دیگر هم اشاره کرد. هدف عراق این بود که روابط آمریکا، اسرائیل و ایران با کردهای عراق را بر هم بزند. ملامصطفی درقبال این امر حساس و مهم، آگاهانه عمل نکرد و مطابق موافقت‌نامه برخورد نمود. در همان روزها هم کامران بدرخان به عراق آمد و حکومت عراق نیز حضورش را پذیرفت و به مثابه یک رهبر کرد با او رفتار نمود. بعداً کامران بدرخان برای دیدار با ملامصطفی به مناطق تحت سلطه‌ی بارزانی آمد. سپس با ماشین به ایران و از آنجا به پاریس رفت. اینجا بود که ملامصطفی برای اولین بار موافقت‌نامه 11 مارس را نقض نمود و با ایران روابطی برقرار کرد. عدم ارتباط با خارج، یکی از مفاد و شرایط موافقت‌نامه بود. روابط ملامصطفی با ایران بسیار نیرومندتر از قبل شد. مخصوصاً روابط اقتصادی، نظامی و سیاسی بسیار نیرومند گردید.

از این پس، جنوب کردستان به عرصه قاچاقچی‌ها مبدل گردید. روابط ملامصطفی با ایران از روابط پیشین او با عراق بسیار نیرومندتر بود. در آغاز، دولت عراق از این مسئله چشم‌پوشی

نمود، ولی بعداً دید که امر پذیرفتنی نیست. به‌ویژه برخی از اعضای حزب بعث که دارای نفوذ و قدرت بودند، برضد چنین اوضاعی به مخالفت برخاستند. صدای اعتراض دشمنان کرد هرچه بیشتر اوج گرفت. چاره را در آن دید که با ایران کنار آیند. در همان موقع در بعضی از جاها میان بارزانی و نیروهای حکومت عراق درگیری‌هایی به وقوع پیوست. از این پس حکومت عراق، بارزانی را خطر جدی علیه خود تلقی نمود، نقشه ضربه‌زدن به او را طرح‌ریزی نمود. بعد از اینکه روابط میان بارزانی و حکومت عراق به هم خورد، هیتی بلندپایه از ایران آمد. آنهایی که آمده بودند، از اعضاء سازمان جاسوسی، نظامی و دارایی بودند. آن روزها روابط میان عراق و اتحاد جماهیر شوروی رو به بهبودی نهاد، حتی معاهده‌ای نیز میان خود به امضاء رساندند. حکومت عراق، کمونیست‌ها را به طرف خود جذب کرده و آنها را در مراتب حکومت جای داد. کمونیست‌ها موافقت‌نامه‌ای هم امضاء نمودند، و از حزب (PDK) خواستند که در جبهه متحد جای گیرد. بارزانی پذیرفت و آن را رد نمود. حزب برای ایجاد اتحاد و یکپارچگی تقاضای میانجی‌گری کرد. به ویژه مشاهده می‌گردید که حکومت آشکارا موافقت‌نامه‌ی 11 مارس را زیرپا می‌گذارد؛ اما بازهم عامل اصلی خیانت، بارزانی بود، با هیچ طرفی هیچ معاهده‌ای امضاء نکردیم.

در این بجزوچه هیتی از روسیه آمد. به خانه بارزانی رفتند و با او دیدار بعمل آوردند؛ ریاست هیئت، «گریماگف» از ملامصطفی درخواست نمود که نماینده‌ی خود را به مسکو اعزام نماید. سوگند خوردند و وعده دادند که میان کردها و حکومت عراق پیمان صورت خواهد گرفت، همچنین وعده دادند که روسیه مطالبات کردها را متحقق خواهد ساخت. تا آن موقع سیاست‌هایش یعنی طرفداری از آمریکا، مخفیانه بود. بارزانی می‌خواست هم از آمریکا و هم از شوروی کمک دریافت نماید. روابطش را با شوروی قطع نمود. همانند یک مرید، پایبند آمریکا شد. اگر به نصایح شوروی گوش فرامی‌داد، حقوقی را که در معاهده و موافقت‌نامه‌ی 11 مارس به کردها اعطا شده بود، تحت ضمانت قرار می‌داد. هدف آمریکا و ایران این بود که حکومت عراق را تضعیف نمایند. علت نخست آن بود که عراق یک دولت قدرتمند عربی در منطقه بود. این نیز با منافعیشان متباین بود. دوم اینکه، از متفقین شوروی بود. به همین جهت بجز هواپیمای جنگی، هر نوع اسلحه‌ی نظامی دیگری را به بارزانی داده بود. دوباره جنگی تمام عیار میان عراق و بارزانی به وقوع پیوست. وقتی که عراق در تنگنا قرار

گرفت، از طریق ترکیه با آمریکا و ایران به برقراری روابط پرداخت. بدین منوال، دیدارها و گفتگوها ادامه یافت تا اینکه معاهده‌ی الجزایر⁹ منعقد شد.

در 6 مارس سال 1975 حکومت ایران در زمینه عدم حمایت از کردها، امتیازاتی از حکومت عراق کسب نمود. شط‌العرب که قبلاً عامل اختلاف و درگیری بود، به ایران واگذار شد. ملامصطفی از این می‌ترسید که اگر جنگی میان او و حکومت عراق به وقوع بپیوندد، ما طرف عراق را می‌گیرم.

در آن روزها من و فؤاد در ایران بودیم. فوراً به کردستان برگشتیم. قبل از نماینده‌ی ملامصطفی رسیدیم. اسم نماینده‌ی بارزانی، «سدقی متنی» بود. وقتی به شهر پیرانشهر در نزدیکی مرز رسیدم، با راهپیمائی اعتراض‌آمیز خلق روبرو شدیم. در سراسر کردستان برضد اعلامیه‌ی منتشر شده از جانب کمیته‌ی مرکزی ملامصطفی، راهپیمائی اعتراض‌آمیز برگزار شد. در اعلامیه آمده بود که: «یا اسلحه‌هایتان را به ایران تحویل دهید و یا خود را تسلیم رژیم عراق نموده و همچو پناهنده‌ای در ایران به زندگی ادامه دهید». خلق کرد هم می‌گفت: «بجز این دو راه، راهی دیگر هم وجود دارد، آن هم مقاومت و مبارزه است، تسلیمت غیرممکن است».

هدف از بازگشت من این بود که با برخی از رفقا و افراد میهن‌دوست دیدار بعمل آورم تا به اتفاق به مخالفت با توافقات ایران و عراق دست بزنیم به این قصد که شاید کاری بکنیم، در این فکر بودم که حداقل اگر با توسل به معاهده‌ی الجزایر هم باشد برخی حقوق کردها را استحصال نماییم. می‌گفتیم: «اگر انقلابی هم نشود، لاقلاً به حقوقی دست یابیم». مطابق معاهده مذکور، می‌بایست تا 13 مارس اسلحه‌ها تحویل داده می‌شدند. آن روزها ملامصطفی در ایران بود. حاضرین در جلسه اینگونه نقل قول می‌کنند که شاه ایران به ملامصطفی گفته: «روابط خود را با عراق برقرار نموده‌ایم، از این پس دیگر نمی‌توانیم از جنبش کردی حمایت نماییم». همچنین از ملامصطفی خواسته که جنبش را منحل نماید. پاسخ ملامصطفی به شاه چنین بوده که: «معتقدم راهکاری که شاه برای منافع ایران مناسب تشخیص می‌دهد،

معاهده الجزایر: 1975/3/6 در الجزیره پایتخت الجزایر میان ایران و عراق با تأثیرگذاری آمریکا و میانجی‌گری الجزایر⁹ منعقد شده است. در تاریخ مذکور در اجلاس دولت‌های صادرکننده نفت (اوپک) در الجزیره پیمان مذکور به میان آمده است. مفاد اصلی این پیمان چشم‌پوشی عراق از برخی منافع خود در خلیج فارس در مقابل عدم همکاری ایران به جنبش کردها در عراق است. ماده سوم این پیمان، بویژه دولت‌های همسایه را در همکاری و یا ضدیت با نیروهای مخالف مسئول می‌داند. بدنبال این پیمان در سال 1975 جنبش ملامصطفی بارزانی نابود شد که به آن (آشبه‌تال) گفته می‌شود.

منافع ما را هم در برمی گیرد و آن را می پذیرم». وقتی که ملامصطفی شاه را ترک می گوید، رئیس سازمان استخباراتی ایران، ساواک، خود را به ملامصطفی رسانده و می گوید: چرا اینقدر عجله می کنی؟ نباید به این زودی تصمیم می گرفتی. باید اول به کردستان برمی گشتی و با رفقا و دوستان دیدار می کردی، سپس تصمیم می گرفتی. بدون شک رئیس ساواک بخاطر دلسوزی برای کردها، این حرفها را به ملامصطفی نگفته، بلکه شک می کرد که نکند به عراق برود و به قرارهای اخذ شده عمل نکند. زیرا درصدد بودند که با استفاده از «کارت بارزانی» به منافعشان برسند. اما نکته‌ی واضح آن بود که ملامصطفی با عجله و سریع تر از آنان عمل کرده.

با تعدادی از شخصیت‌ها دیدار کردیم. بیشتر خلق کرد در این وضعیت، طرفدار ادامه‌ی مبارزات بودند. جنبش مان نیز، جنبشی کوچک و عادی نبود. برای رسیدن به پیروزی انسان‌های جنگجو و مبارز زیادی داشتیم. از هرگونه فناوری برخوردار بودیم. همچنین خلق زیادی از ما حمایت می کرد. هزاران اسلحه و پیشمرگ داشتیم. بجز وسائلی که ملامصطفی آنها را مخفی کرده بود، یعنی بجز سی میلیون دلار، همه چیز داشتیم. حکومت ایران در 19 مارس توپهای خود را در کردستان جا گذاشته بود. بدون شک جنگ تا هنگام بازگشت ملامصطفی یعنی روز 13 ادامه داشت. شبی می خواستم به دیدار ملامصطفی بروم تا با وی در خصوص این اوضاع صحبت کنیم. یکی از همراهانش آمد: از من پرسید چه می خواهی؟ من هم گفتم: می خواهم ملامصطفی را ببینم. به من گفت: «همه چیز تمام شد». بعدها یکی از مسئولان ساواک و دیپلماتی آمریکایی را دیدم، به آنها گفتم: «معاهده‌ی میان عراق و ایران نقض نخواهد شد، جنبش رهایی‌بخش ملی کرد چنین کاری نخواهد کرد». بعد رفتم و با کمیته‌ی مرکزی و ملامصطفی دیدار نمودم. تنها فردی که تا آخر از این معاهده حمایت کرد، سامی عبدالرحمان بود. به من گفت که: «اما نه تنها با معاهدات میان عراق- ایران مخالف نیستیم، بلکه علیه کسانی هم که با این توافقات آنها مخالفت کنند، می جنگیم». با صالح یوسف و دارا کوفی دیدار به عمل آوردم. عضو کمیته‌ی مرکزی بودند. در اولین روز عقد معاهده، رفتند و تسلیم رژیم عراق شدند. دیگر اعضاء کمیته‌ی مرکزی هم آماده برای تسلیم شدن بودند. دیگر کمیته‌ی مرکزی و حزبی در میان نبود، همه چیز تحت حاکمیت بارزانی و پسر کوچکش بود. من، آن موقع تهران بودم. حکومت عراق می خواست به عراق برگردم. وقتی دید که قادر به چنین کاری نیست به ایران گفت: «این فرد مشکل ساز است و درصدد احیای جنبشی جدید است، باید از ایران اخراج گردد». مسئولان ایرانی به من گفتند: «یا باید

بروی و در مرز افغانستان ساکن بشوی، یا خاک ایران را ترک نمایی». برای همین من ایران را ترک گفته و به انگلیس رفتم.

رهبر ملی: پس علی عسکری و رفقایش به چه شکلی از کشور خارج شدند؟ چرا امحاء گردیدند؟

۱. **هاوار:** بعد از معاهده 17 مارس و معاهده‌ی الجزایر، برخی از جوانان میهن دوست، چنین معاهده‌ای را نپذیرفته و به کوهها رفتند. یکی از آنها شهید علی عسکری بود. وی و رفقایش شروط تحمیلی را نپسندیدند و دست به مقاومت زدند. تا اینکه توسط دشمنان‌شان از میان برداشته شدند. پس از شهادت علی عسکری و رفقایش، «رسول مامند» وارد کردستان شد. مردم را پیرامون خود جمع کرده و نیروی پیشمرگ تشکیل داد. حکومت عراق می‌خواست او را با پول بخرد و به او خیانت کند. حتی خواستند صد هزار دینار به او بدهند. همان وقت تعدادی از سازمانها (از جمله کومله) گردهم آمده و YNK را بنیان نهادند. با اصرار می‌گفتند که برای حل مسئله کرد مبارزه می‌نمایند. همچنین، بعد از آنکه خلق تصمیم گرفتند که مبارزات را ادامه دهند، تعدادی از جوانان شهری آمدند و به حزب پیوستند. از این پس، جنبش کرد با روح و شیوه‌ای تازه تحت حاکمیت جوانان میهن دوست قرار گرفت.

بعد از جنگ خلیج فارس، خلق کرد قیام کرده و نیروهای ارتش عراق را بیرون کردند. بعد از حمله‌ی وقیحانه و وحشیانه‌ی رژیم به کردستان، جمعیت زیادی شهرها را رها کردند، آواره شدند و به کوهها پناه بردند. این هم از نتایج سیاست‌هایی بود که دولتهای متفق در قبال عراق پیروی می‌کردند. پس از متوقف ساختن عراق از ناحیه‌ی دولتهای متفق، کردها نیز به مناطق خود که ارتش عراق اشغال کرده بود، برگشتند و اینگونه حکومت فدرالی را بنیان نهادند.

همانگونه که رهبر جنبش کرد، استاد ابراهیم احمد نیز به آن اشاره نمود، انسانهای روشنفکر، جوانان و میهن‌دوستان باید این حقیقت را به خوبی بدانند که: چرا و به چه علت قیامهای گذشته به نتایجی حصول نیافتند؟ چرا شکست خوردند؟ همانگونه که از این نمونه‌ها هم بر می‌آید، لازم است خوب مسئله را بفهمیم. به برخی از این نمونه‌ها اشاره می‌نمایم. برای مثال: قیام «بدرخان بگ» که قیامی بزرگ بود، از شمال کردستان شروع و شرق کردستان را نیز دربرگرفت. هدف‌شان این بود که می‌گفتند: «ایران ضعیف است، اول در ایران انقلاب را شروع کرده، سپس به شمال کردستان بازمی‌گردیم و آن را ادامه می‌دهیم». شیخ عبیدالله نیز مرتکب چنین اشتباهی شد و در شرق کردستان دست به قیام زد. در آن دوره، حقیقت تاریخی این را اثبات می‌نمود که ایران، هم برای روسیه تزاری و هم برای ایالات متحده‌ی

آمریکا اهمیت زیادی داشت. در همانحال حفظ تمامیت ارضی ایران برای خلیج بسیار مهم بود. اشتباه رهبران کرد آن بود که رفتند و قیام را از آنجا آغاز کردند.

انقلابیون کرد، وقتی که آتش انقلاب را برافروختند، می‌بایست به خوبی به این حقیقت پی می‌بردند. آن موقع امپراطوری عثمانی ضعیف بود. به انسانی بیمار می‌ماند. برای همین بود که می‌بایستی، بجای در نظر گرفتن منافع عشیره‌ای و طایفه‌ای، بر بنیان حقایق ملی در کردستان قیام می‌نمودند. نقص دیگر جنبشهای کلاسیک کردی، مسئله‌ی رهبری است. وقتی که رهبری از میان رود، قیام هم دچار شکست می‌گردد. خلق کرد تا به حال دوست و دشمن خود را نشناخته؛ نمی‌داند که به چه روشی دوستانی برای خود بیابد. همچنین احزاب نمی‌دانستند که به چه روشی خلق را جهت‌دهی نمایند و به تحریک وادارند. قیامهایی که از آنان بحث کردیم، بیشترشان قیامهای منطقه‌ای محدودند.

شیخ سعید و قاضی محمد نیز موفقیتی به دست نیاوردند. بجای قیام ملی فراگیر، قیام منطقه‌ای و محدودی را برپا کردند. قیامهای کردی، مملو از تجربه‌های تاریخی هستند. لازم است اینها را خوب درک نموده و بیاموزیم. نباید هیچ حزبی اینها را به معضلی شخصیتی مبدل نماید.

رهبر ملی: بله! بارزانی بلحاظ شخصیتی دارای چه ویژه‌گی‌هایی بود؟ از چه ماهیت روحی برخوردار بود؟ تا چه اندازه واقعیت‌هایش عیان گشت؟

۱. احمد: بارزانی به مثابه آغاز یک عشیره بود. همانند بقیه‌ی رؤسای عشایر کردستان، در سایه‌ی این امر توانست بر عمر قدرت‌طلبی خود بیافزاید. یک شرط داشت، آنهم این بود که زیاد به سیاست مشغول نشود، فراتر از سیاست، در خدمت خانواده و طایفه‌ی بارزانی قرار داشت. همراهان او می‌بایست همه‌چیز پسند و ناآگاه می‌بودند. همیشه همانند یک رئیس عشیره می‌خواست که درمقابل او سرخم کرده و به او خدمت کنند. بارزانی کاملاً برعکس شیخ محمود بود. شیخ محمود همیشه در خط مقدم بود، چه در نبردها و چه در عملیات‌ها مدام در نوک حمله جای می‌گرفت. سربازان شیخ محمود همیشه در این فکر بودند که به چه طریقی جلوی او را بگیرند تا به سربازان دشمن حمله نکند. ولی بارزانی در زمینه اطلاع از مسایل نظامی فرسنگ‌ها فاصله داشت. از جنگ نفرت می‌کرد. بخوبی از خود محافظت می‌نمود، در روز در مکانی و در شب، جایی دیگر اقامت داشت.

می‌خواهم به مسئله‌ای دیگر اشاره کنم، تعدادی بی‌سیم یافتیم؛ چند تا را برای بارزانی فرستادیم. در این خصوص به اطرافیانش چنین گفته بود: «بنبید ابراهیم احمد چه اندازه با من

دشمنی می‌کند. این بی‌سیم‌ها را بدین منظور برایم فرستاده که وقتی من با استفاده از آنها صحبت کنم، هواپیماهای عراقی محل اقامتم را شناسایی کرده و نابودم سازند». برای همین بی‌سیم‌ها را به فاصله‌ی 6 ساعت از خود دور کرده بود. خبرها بعد از یک روز به او می‌رسید.

رهبر ملی: دیدگاه‌های ایدئولوژیکی وی بر چه اساسی استوار بود؟ ملی بود، طایفه‌ای بود یا دینی؟ اعضاء کمیته‌ی مرکزی چند نفر بودند؟

۱. **احمد:** اساساً بارزانی‌ها خود یک عشیره مستقل نبودند، بلکه بخشی از عشیره‌ی زیباری بودند. بارزانی‌گرایی، بیشتر شبیه یک مذهب دینی بود. پیرو طریقت نقشبندی بودند و شجره آنها برمی‌گردد به خالد نقشبندی. در زمینه مسائل دینی، مردم احترام زیادی برای شیخ احمد برادر بارزانی قائل می‌شدند. این بدین جهت نبود که او برادر بزرگ بارزانی بود، بلکه به آن جهت بود که شیخ احمد بارزانی در منطقه سایه خدا محسوب می‌شد.

رهبر ملی: آیا بارزانی‌ها خانواده‌ای اهل شمال کردستان نیستند که آمده و در این منطقه ساکن گردیده و به این عشیره ملحق شده باشند؟ منظور من این است که از عشیره زیباری نیستند اما بعدها آمده و در آن منطقه سکنا گزیده‌اند. به نظر من، وضعیت خانواده‌ی بارزانی به این شکل است. عشیره‌ای مستقل نیست.

۱. **احمد:** در این زمینه از آگاهی تاریخی برخوردار نیستم.

رهبر ملی: به اعتقاد من متعلق به هیچ عشیره‌ای نیستند، بلکه مرید طریقت نقشبندی هستند. از شمال کردستان یعنی شمذینان آمده‌اند، جمعیت‌شان بسیار گشته، سپس در منطقه‌ی بارزان ساکن شده‌اند و گفته‌اند: «عشیره‌ای مستقل هستیم»؛ چونکه از خصوصیات عشیره‌ای آنچنان نیرومندی برخوردار نیستند. در عین حال عشیره‌ای بزرگ نیستند. ترکیبی از عشیره‌گرایی و منش ملایی هستند. این امر با توجه به واقعیت‌های کردستان صحیح است. آغامنشی در کردستان نیرومند است. منش ملایی و عشیره‌گرایی هم نیرومند هستند.

می‌توان گفت: بدرخان یک آغا بوده. رئیس عشیره و تمثیل‌گر خصوصیات آغامنشی و ارباب‌مآبی بوده. شیخ سعید نیز ملای ملاها، یعنی بزرگترین و درستکارترین آنها بوده. همچنین سید رضا هم یک رئیس عشیره تمام عیار است. اما بارزانی فردی بسیار متفاوت است. در بعد دینی هم نیرومند نیست. امر ملامنشی و آغابودن در شخصیت بارزانی بسیار کم‌وجهه است. این هم جزو واقعیت‌های کردستان است. بدین جهت، چنین شخصیتی صرفاً توانایی آن را دارد که ملامنشی و عشیره‌گرایی را به بازی بگیرد.

شخصیت بارزانی از تیپ شخصیت‌های عجیب در کردستان است. این شخصیت‌ها وقتی فرصتی پیش بیاید، هم دین را به بازی می‌گیرند، هم خود را فردی دوست‌دار دین قلمداد می‌کنند. مسئله رئیس‌عشیره‌ای را به تمسخر می‌گیرند و تلاش می‌کنند که آغاها را نیز از جنس خود تلقی نمایند. ضرورتاً نکته‌ای را گوشزد می‌نمایم، این شخصیت خیلی ترسو است و همه چیز را بی‌نهایت به بازی می‌گیرد و شخصیتی است که هر آن احتمال دارد تغییر نقاب دهد، زیرا هیچ بنیانی ندارد. رئیس‌عشیره‌های دیگر، مثلاً بدرخان بگک و سیدرضا و دیگران اینگونه نیستند. اما بارزانی یا عشیره‌ای را به بازی می‌گیرد و یا منش ملایی را؛ یا اینکه بخوبی می‌بینیم که آغاگری را به تمسخر می‌گیرد. ساخت شخصیتی او اینچنین است، به همین دلیل وضوح شخصیتی در او غیر ممکن است. من با این نظریه موافق نیستم که می‌گوید: «مثل گرگ بود». هکذا، در عین حال معتقدم که کردی ملی‌گرا نبود.

۱. احمد: در زمینه‌ی سیاست بسیار نادان بود، مدت زیادی طول کشید تا به او فهماندم که او تونومی (خودمختاری) یعنی چه.

بارزانی‌گرایی در کردستان

رهبر ملی: مسلماً بارزانی در زمینه‌ی سیاست بسیار ناآگاه بود. همچنین بعد میهن‌دوستی‌اش نیز بسیار ضعیف بود. فکر نمی‌کنم چیزی از جامعه کردی درک نموده باشد. در مورد این جامعه هیچی نمی‌داند. شاید پاره‌ای از مسایل دینی مثل «قل هو الله» را دانسته باشد. ۱. احمد: وقتی بارزانی به سلیمانی آمد، علوم دینی را در محضر «شیخ باباعلی» می‌آموخت. یکی- دو زبان هم بلد بود.

رهبر ملی: بارزانی؟ دانستن زبان مسئله‌ی زیاد مهمی نیست، فکر کنم انگلیسی بلد بوده. ۱. احمد: وقتی بارزانی به روسیه آمد، اطرفیانش را پراکنده ساختند. پراکنده گشتن اطرفیان ملامصطفی تنها تقصیر روسیه نیست، مقصر خود او هم هست. وقتی که فرمانده‌ای روسی در آذربایجان او را مورد استقبال قرار می‌دهد، از او می‌پرسد: «آیا انگلیسی بلدی؟» در جواب می‌گوید: «در روسیه به انگلیسی احتیاج ندارم. نامه‌ای به زبان انگلیسی برای سفارت آمریکا می‌فرستم. قبلاً در تهران به ما گفته بودند. وقتی تهران بودیم از اوضاع جهان مطلع نبودیم. اکنون نیز از آمریکا می‌خواهم که حق پناهندگی را به من و چند تن از نزدیکان و اطرفیانم اعطا نماید». به همین سبب استالین عصبانی شده و پراکنده‌شان می‌کند. بله، جاسوسان شوروی

به این امر پی می‌برند که ملامصطفی با دولتهای دیگر رابطه دارد و مراتب را به دولت متبوع گزارش می‌دهند. حکومت نیز مجبور می‌شود، چنین موضعی را اتخاذ نماید.

رهبر ملی: حال، مسئله‌ی اساسی که آشکارا اثبات گشته، این است که باورهای سیاسی او بسیار تنگ‌نظرانه بوده است. دلیل یادگرفتن چند لغت انگلیسی هم خوش‌خدمتی به آمریکا است. اگر در آن مرحله زبانی را هم آموخته باشد، نه برای انجام کاری، بلکه برای برده‌شدن بوده است. اتحاد جماهیر شوروی را هیچ نشناخته، استالین پی‌برده که این مرد پیرو آمریکاست، برای همین پراکنده‌شان ساخته. این یک حقیقت است. از جنبه‌ی دیگر: او شخصیتی سیاسی نیست، علمی نیست، در قلبش جایی برای پدیده‌ای به نام خلق کرد وجود ندارد؛ بعد عشیره‌گرایی در وجودش نهفته است، حتی عشیره‌ای نه، بلکه خانواده‌گرایی است. آری! دیدگاه بارزانی و فرزندانش اینچنین است.

۱. **احمد:** وقتی ما در ایران بودیم، بارزانی تعدادی از نیروهایش را در منطقه‌ی «پنجوین» نزدیک مرز مستقر کرده بود. تحقیقاتی انجام دادیم تا بفهمیم که هدفش از این کار چیست، عاقبت پی بردیم که منتظر است ما از مرز عبور کنیم و به محض عبور، ما را قلع و قمع کند. همچنین در روستائی نزدیک پنجوین یک نفر روستایی به نام «مصطفی مجید» به بارزانی می‌گوید: «سرورم، رهبرم، فرمانده و پیشمرگ‌های شما به ناموس، زنان، دختران و خواهرانمان دست‌درازی می‌کنند». بارزانی هم اینگونه پاسخش می‌دهد: «مگر چه می‌شود؟ هیچ مهم نیست، می‌خواهیم بچه‌هایتان مثل ما از نسل بارزانی باشند!! حاضرم صد دینار به کسی که زنش را ربوده‌اند و پنجاه دینار هم به کسی که دخترش را فراری داده‌اند، پردازم». بعد از اینکه این فرد روستائی از اتاق ملامصطفی خارج می‌شود، می‌گوید: «حتی اگر کار پستی باشد، اطاعت و پیروی از یک ترک بهتر است از اطاعت و پیروی از بارزانی».

رهبر ملی: اینجا مسئله دیگری اثبات می‌شود که پدیده خانواده نیز از هم فروپاشیده‌شده. مدام در پی آن است که جمعیت بارزانیها را زیاد کند. حتی به دار و دسته‌اش می‌گوید: «بروید زنان و دختران پیشمرگ‌ها و روستائیان را برای خود تصاحب کنید». مطمئنم که هم‌اکنون هم این وضعیت ادامه دارد. این ایدئولوژی، بسیار واپس‌گرا است، ایدئولوژی خاص طایفه‌گری است. قبل از پیدایش تمدن انسانی در جامعه، چنین شکلی از خانواده وجود داشته. خیلی عقب افتاده هستند، نمی‌داند فکر و اندیشه یعنی چه». نوع شخصیتی از این دست در هیچ‌کدام از جوامع برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری جایی ندارند. خودمحوری و فردپرستی افراطی در اینگونه شخصیت‌ها هست، در عین حال واپسگرا هم هست. نکته‌ی دیگر هم این است که به

دار و دسته و پیشمرگ هایش می گوید: «کار خوبی کرده‌اید، حاضرم برای جبران، پول هم بدهم». همچنین می گوید: «بگذار خانواده‌ی بارزانی گسترش یابد؛ طرفداران ما زیاد شوند». این نه خانواده‌گرایی، نه عشیره‌گرایی، نه ارباب‌منشی و نه پادشاهی است، این صرفاً بارزانی‌پرستی است! در کردستان، هر کسی را مورد بازیچه قرار می‌دهند غیر از بارزانی‌ها. با توسل به راههایی چون توطئه‌چینی، پول، فرصت‌طلبی و غیره این کار را انجام می‌دهند. حتی دولت‌ها را نیز به بازی می‌گیرند. با زیرکی با دولت‌ها رابطه برقرار می‌کنند. بیشتر پایبند دولت‌های بزرگ هستند. همان‌طور که گفتید، دولت‌ها را اساس کار قرار می‌داد. این دول هرچه می‌گفتند، بارزانی به آنها گوش فرامی‌داد و می‌پذیرفت. همیشه طرفدار قدرتمندان بود. برای مثال: ایران نیرومند است و به او می‌گوید: «پیمان را بشکن»؛ فوراً به آن عمل می‌کند. با گوش فرادادن به دولت‌های بزرگ و سرسپردگی آنها خواسته نیرومند شود و گسترش یابد. هر راهکاری را برای خود مشروع دانسته. تنها وجود هر آنچه را که به خانواده‌اش خدمت کند، می‌پذیرد. حتی راضی است که در این راه پول هم بپردازد. اما اگر به خانواده‌اش خدمتی نشود، حاضر است حتی انسان بی‌گناه را نیز به قتل برساند. لازم است در خصوص قضیه‌ی کشتن انسان توسط بارزانی، خوب دقیق شویم. آنها می‌گویند، به این خاطر نیست که ضد ملت و یا حزب هستند، بلکه به این سبب است که خانواده‌اش را مضرور ساخته‌اند. انسان‌های بی‌گناه را می‌کشد. این هم جزو مواضع واپسگرایانه و ارتجاعی ایدئولوژی طایفه‌گری او است. اگر فردی عضو این نژاد نباشد، فرصت زنده‌ماندن را به وی نداده و به قتل می‌رساند. این، طریق و وضعیتی بسیار اسفبار است. شما چطور پی به چنین وضعیتی نبردید؟ چرا این شخصیت را تحلیل نکرده و ارزیابی ننمودید؟ بارزانی شخصیتی واپسگرا و ارتجاعی است. با پیدایش جامعه، در او، طایفه و قبیله بوجود آمدند. اینان نیز در کردستان برای خود قبیله‌ای بنیان‌گذاری کردند. از خارج مورد پشتیبانی قرار گرفته و بدین ترتیب اداره می‌کردند. در سده‌ی 21 این امر برای کردها چه مفهومی دربردارد؟ یک طایفه را بر کردها حاکم می‌نماید و رهبرش قرار می‌دهی؛ این یعنی از بین بردن کردها. مرگ و نابودی کردها بخاطر وجود چنین رهبریتی می‌باشد. شما می‌گویید: «لازم است به شیوه و طرز علمی مشکلات و مسائل را ارزیابی نماییم». نزد آن مرد، سیاست مفهومی ندارد. چطور ممکن است که استالین در سال 1947 چنین چیزی را بپذیرد؟! البته که استالین شما را از میان برمی‌دارد، این یعنی اینکه این مرد از جنبه‌ی سیاسی صفر است.

۱. احمد: بارزانی از وجدان انسانی بویی نبرده بود. بعنوان مثال: حکم کشتن دانی خود و 13 فرزند او را صادر نمود. بچه‌ای 6 ساله نیز در میان آنان بود، او را هم کشت.

رهبر ملی: علت این امر چیست؟ قضیه تنها به ستمکاری بارزانی بر نمی‌گردد؛ مسئله آن است که بارزانی فراتر از طایفه‌گری چیز دیگری نمی‌داند. عشیره‌ها و طوایف بزرگ‌تر می‌شوند، ولی صد سال پس از آنکه عشیره بنیان نهاده می‌شود، عشایر بزرگ گشته و چند عشیره گردهم آمده و خلق را به وجود می‌آورند. خلق بدنبال اتحاد و یکپارچگی چندین عشیره، بر اساس زبان و فرهنگ مشترک شکل می‌گیرد. شکل‌گیری یک خلق مدت مدیدی می‌طلبد. بدنبال شکل‌گیری خلق، ملت ظهور می‌گیرد. ملت نیز بر بنیان وحدت و یکپارچگی خاک و سرزمین استوار است. حال، بارزانی چگونه شخصیتی است؟ از شخصیتی مطلوب عشیره‌گرایی هم برخوردار نیست. شیخ محمود برزنجی رئیس طایفه‌ی بزرگی بود. همچنین بدرخان بگ‌آغایی است که به اندازه‌ی یک دولت قدرت داشت. شیخ سعید یک روحانی بزرگ و یک بیدارگر مسلمان بود. درکنار مسئله وجود امت مسلمان، ملت خویش را رد نمی‌کند و شخص صادقی است. با نظری به بارزانیها پی می‌بریم که بارزانی فرسنگ‌ها از آن امور فاصله دارد. حتی آغا هم نیست. بدرخان بگ‌آغایی دانا و فهمیده بود. خانواده و فرزندان با فرهنگ هستند. حتی چند کتاب هم نوشته‌اند. اینها از مترقی بودنشان درزمینه‌های سیاسی و اجتماعی نشأت می‌گیرد، اما آیا شخصیتی بزرگ و مطرح در خانواده‌ی بارزانی ظهور کرده است؟! شیخ سعید یک ملا بوده، اما ملایی درست و صادق؛ ایشان نیز نقشبندی بودند. پسری دارد، آن پسرش هزاران بار بیشتر از آنها آگاهی سیاسی دارد. بارزانی نه یک ملای خوب است نه یک آغای خوب و نه فردی عشیره‌دوست، خلاصه هیچ یک از اصول ملایی را نمی‌داند ولی رهبر کردستان شده. می‌گوید: «بروید زنان و دختران روستائی را به عقد خود درآورید». او می‌گوید: «بگگذار بچه‌دار شوند و جمعیت بارزانیها افزایش یابد». برای این امر پول هم می‌پردازد. چنین رفتاری در هیچ عشیره‌ای مشاهده نمی‌شود. آیا می‌شود و رواست که رئیس عشیره‌ای برای عشیره‌ی خود چنین اعمالی انجام دهد؟! خیر، نه عشیره‌دوست هست و نه یک آغای خوش‌منش؛ هیچ‌گاه نمی‌توانی آغا بشوی، این قانون او، از جنس قانون طوایف است. قانون 4 هزار سال قبل است، قانونی از آن دوران پدرسالاری است. بچه‌ای 6 ساله چه گناهی دارد؟ وجدانی در میان نمانده؛ اساساً این یک ایدئولوژی است. خود بارزانی شخصیت‌های بسیاری را کشت و عشیره‌های زیادی را غارت کرد. مطابق این ایدئولوژی، آنهایی که جزو طایفه و خانواده‌ی او نیستند، از حق زندگی کردن محرومند. کردها نه کاملاً

تحت حاکمیت و کنترل سیستم آغایی قراگرفتند و نه اتحاد و کنفدراسیون عشایر شکل گرفت؛ در قدیم، در زمان مادها چنین چیزهایی وجود داشتند، ولی از هم فروپاشیده و نابود شدند. انسانی چون حضرت محمد هم در کردستان سربرنیاورد. آیا بارزانی قادر است، همانند یک پیامبر عمل کند؟ خودش را به مثابه یک پیامبر و خدا معرفی کرده. ولی پیامبران اینگونه نبودند. یک خدا و پیغمبر تقلبی، حاکم و رهبر رفرمیست کردها شده است.

این خداوند و این پیامبر تقلبی، مقولات عشیره و خانواده‌ی 4 هزار سال قبل را مبنای کار خود قرار داد و نتوانست کاری از پیش ببرد. کسی که با او همکاری نماید، او نیز تزویرکار است. نمی‌توانیم بگوئیم که بارزانی یک ملا یا روحانی بزرگ است.

وقتی اینها را بر زبان می‌آورم به معنای مخالفتم با نظراتش و تقابل سیاسی با وی نیست، بلکه به موازات ارزیابی بارزانی حقیقتی را آشکار می‌سازیم. بارزانی از قابلیت و قدرت رهبریت یک عشیره برخوردار نیست. یک رهبر باید صاحب وجدان باشد، اما او اینگونه نیست. یک ملای تقلبی است؛ آغایی تقلبی است. پس چطور شد که خود را رهبر کردها عنوان نمود؟ بایستی در این مورد به تأمل پردازیم. کردها را درک نمی‌کند. برای مثال برخی عشایر عرب وجود دارند که بسیار اصیل و باتبارند، به ملت‌شان پایبندند، اما چنین چیزی میان کردها وجود ندارد. احساس و انگیزه کردها برای رسیدن به قدرت، توسعه نیافته است، به همین خاطر فروپاشیده شده‌اند. بارزانی یک خط‌مشی است. چرا اکثر روحانیون کرد افرادی تزویرکارند؟ زیرا از واقعیات دشمنان‌شان متابعت می‌کنند. دین اسلام در ایران حول محور مصالح خلق‌های ایران و بر مبنای تشیع سازمان یافته است. همچنین ترک‌ها با اختلاط اسلام و ملی‌گرایی ترک دولت بزرگی تأسیس نمودند. اما در میان کردها وضعیتی برعکس این وجود دارد. فقط برای خدمت به بیگانگان ابراز وجود می‌کنند. دین پدیده‌ای در خدمت نسل بشر است، اما کردها اینگونه نمی‌اندیشند. فلسفه حاکم و مرسوم این است که می‌گوید: «کردها برای خدمت به دین وجود دارند». به همین دلیل کردها در خدمت سلاطین ترک، عرب و فارس بوده‌اند. اگر می‌خواستند، حتی می‌توانستند ارتشی هم تشکیل دهند. به نظر من بدرخان بگ جنبه‌ای ملی داشته و خواسته کارهایی انجام دهد. همچنین فلسفه احمد خانی هم در راستای اتحاد و همبستگی کردها می‌باشد. به همین جهت جنبه ملی آن مشهودتر می‌نماید. امکان داشت در دوران بدرخان بگ اقدامات بزرگی هم صورت گیرند. اگر شیخ سعید به موفقیت دست می‌یافت، امکان داشت به نفع کردها اقداماتی صورت دهد. اگر اینان موفق می‌گشتند، ناچار بودند چنین اقداماتی صورت دهند، ولی شکست خوردند.

موضوع دیگری وجود دارد؛ فکر کنم یکی از برادران بارزانی در اروپا گفته است: «کردخواهی خوب است اما چیزی که از آن می‌گویند، ارزش آن نزد مسعود به اندازه کهنه‌پاره زیرپا است (بیشتری ارزش ندارد)». چرا کهنه‌پاره زیرپا؟ چنین کردخواهی‌ای بگذار هیچ وجود نداشته باشد و نابود باد. اگر شخصیتی برده‌گونه و رهبریت بارزانی نمی‌بود، می‌توانستیم راضی به همه چیز باشیم و بگوییم: «اگر همچو کهنه‌پاره‌ای هم باشد، باری، کفشهایت را با آن تمیز کن». در همه امورات خلق دست‌درازی می‌کنند؛ خود را به زور تحمیل می‌نمایند و ظلم می‌کنند. یکی از تجاوز به دختر مردم چشم‌پوشی کرده و می‌گوید: «بگذار شمار بارزانی‌ها افزایش یابد». دیگری می‌گوید: «کردخواهی کهنه‌پاره زیرپای مسعود است». اینگونه ارزش‌های خلق را شناخته و به آن احترام می‌گذارند؟! اگر رهبر اینگونه باشد و خلق را چنین ارزیابی نماید، آنگاه ملت و میهن‌دوستی نابود می‌شوند.

موضوع دیگر، مسئله مورد معامله و بازی قرارداد است. اگر تو یک روشنفکر هستی، چرا او تو را بخرد و بفروشد؛ برای چه؟ برای اینکه روابط خود را با خلق برقرار و تنظیم نماید. اگر ببیند که تو صاحب قدرت و قابلیت هستی، در راستای رسیدن به قدرت و کسب پشتیبانی، تو را می‌خرد. اگر دیپلمات بوده و چند زبان خارجی بدانی، به خرید و فروش تو می‌پردازد تا روابطش را با آمریکا و دولت‌های دیگر برقرار نماید.

طایفه‌گری و ایدئولوژی بارزانی‌ها موجب متلاشی شدن خلق کرد گشته است. این نزد ما اهمیت ندارد که آیا خائن است یا خیر؟ شاید برای ما ممانعتی بعمل آورد هیچ فرقی نمی‌کند. خیانت هم اهمیت چندانی ندارد. رئیس یک طایفه را - که سنت 30-40 و حتی 100 سال پیش را یادک می‌کشد - به رهبری خود برگزیده‌ای، آیا می‌توانی دولت تشکیل دهی؟ آیا امکان دارد رهایی ملی تحقق یابد؟ خیر. زیرا هیچ‌گونه اندیشه‌ای مبتنی بر دولت و خلق نزد وی وجود ندارد. نه اندیشه عشیره‌ای، نه دینی و نه هیچ اندیشه دیگری ندارد. فقط در فکر این است که چگونه طایفه‌اش را وسعت بخشد. می‌گوید که همه چیز باید از آن من باشد. رهبریت وی بستگی به وسعت‌یافتگی طایفه‌اش دارد. این تنها خصوصیت بارزانیان نیست، بلکه یکی از خصایل جامعه کرد هم هست.

۱. احمد: رهایی کردستان فقط از طریق پابندی شخص به میهن ممکن می‌گردد. غیر از آن، راه دیگری وجود ندارد. بزرگترین عشق، عشق به میهن است. ازدیاد شمار زنان، مردها و جوانان کرد به معنای ازدیاد شمار بردگان می‌باشد. زیرا خلق کرد در بردگی بسر می‌برد. افزایش شمار و جمعیت آن به معنای افزایش جمعیت بردگان است. بایستی به میهن و رهایی

آن پایند بود. پس از رهایی وطن، می‌توانیم همه چیز را حل کنیم. عشق راستین آن است که همه این برده‌ها را آزاد کنی.

رهبر ملی: به همین خاطر است که معضلات و مسایل بسیار پیچیده هستند. بارزانی به کناری، این، حتی یکی از مسایل بغرنج در داخل PKK هم می‌باشد. هرکس می‌خواهد همچو گذشته زندگی نماید. برخی از زنها و مردها برای عیش و نوش یک لحظه خود، می‌خواهند حزب دچار شکست گردد. بخاطر یک زن، همه مسایل مربوط به میهن، سازمان و حزب و مبارزه را به کناری می‌نهد. بجای کردستان مدام خودمحموری را مدنظر قرار می‌دهد. زن چیست؟ رابطه آن با خانواده به چه شکلی است؟ چنین خانواده‌ای با دولت چه رابطه‌ای دارد؟ نتیجه‌ای که به آن رسیده‌ام، چنین است؛ اگر من شخصیت مرد کرد سنتی و مردبودن کلاسیک را از میان بردارم، نمی‌توانم PKK و کردخواهی را پیشبرد دهم. ضرورت این را دریافتم که در قبال واقعیت زنان، PKK را نیرومندسازیم. اگر قوانین مرسوم و سنتی زنان را از میان برداریم، نه حزبی در میان می‌ماند و نه کردخواهی.

آری! بارزانی‌گرایی این است. بارزانی به کناری، حتی در داخل حزب ما نیز مواضع و رفتارهایی اینگونه از سوی برخی از رفقای ما بروز می‌کند. ما با جدیتی وافر درمقابل این مواضع و رفتارها ایستاده و محکوم‌شان می‌سازیم.

«علی حیدر قایتان» یکی از رفقای دلسوز ما است که سخنی بدین مضمون دارد: «حضرت عیسی فرموده است: اگر می‌خواهید عیسی را دوست بدارید، باید دست از عشق به زنان بردارید». اما ما داخل PKK موضوع عشق را تعالی بخشیدیم. عشق در درون PKK تعالی دادن انسان است. این تعالی دادن مطابق روش طایفه و طایفه‌گرایی بارزانی نیست. تعالی‌دانی است در راه ملت، قهرمانی، میهن‌دوستی و عشق به خلق. اگر انسان در خدمت خلق و میهن خود باشد، ارزشمند است و حزب نیز برای او ارزش قایل می‌شود. به همین جهت گفتم بایستی مفهوم سنتی عشق، مردبودن و تعالی و عظمت را به کناری بنهیم. اگر عشقی چنین عظیم خلق گردد، خطرها همه رفع شده و از میان می‌روند. آنگاه تو تبدیل به یک میهن‌دوست و یا حتی ژنرال می‌شوی. می‌توانی سربازانت را دوست بداری. آنان نیز مردانگی نموده و تا آخرین نفس خود با حزب خواهند بود. آنگاه بجای عشیره‌گرایی و منطقه‌گرایی، میهن‌دوستی گسترش می‌یابد. در حزب جایی برای عشیره‌گرایی و منطقه‌گرایی وجود ندارد. در حزب؛ خلق، ملت و انسانیت محور اساسی هستند. در مبارزه هم قهرمانی وجود دارد. اگر چنین کردخواهی را بیافرینی، می‌توانی کردستان را بنیاد نهی. اگر به تحکیم

حقایق پردازی، دیگران هر چه می‌خواهند، بگویند، حقایق بر روال خود طی طریق می‌کند. اگر این موارد را مدنظر قرار دهی، آنگاه پیروزی دست‌یافتنی می‌گردد.

چرا اکنون بارزانی با ما ستیزه‌جویی می‌کند؟

حتی درون حزب ما نیز چنین کشمکش وجود دارد. این، رویارویی جامعه نوین و سنتی است؛ به عبارتی مبارزه طبقاتی است. جامعه سنتی را متلاشی نموده و شخصیتی نوین می‌آفرینیم. در PKK مسلمانان از این لحاظ گام‌هایی برداشته شده‌اند. موفقیت رهبری و اعضای PKK بستگی به موارد فوق‌الذکر دارد؛ موارد دیگر چندان اهمیت ندارند. این مهم نیست که چه تعداد از ما پشتیبانی می‌کنند و چه اندازه پول و سرمایه داریم و یا میزان و کیفیت سلاح‌هایمان در چه حدی است. حتی میزان گستردگی روابطمان هم چندان اهمیتی ندارند. اگر رهبریتی راستین ظهور یابد، همه این موارد برطرف خواهند گشت. استاد ارجمند و گرانمایه، ابراهیم احمد، آیا می‌توانید نکاتی هم در مورد دوران پس از سال 1975 بر زبان بیاورید؟ از PUK¹⁰ (اتحادیه میهنی کردستان) گفتید؛ به نظرم این، مرحله‌ای نوین بود. مرحله‌ای بود که دارای جنبه‌های ملی و سیاسی مختص به خود بود. مجبور به گذار به چنین ساختاری بود. در مرحله‌ای بسیار حساس و سخت رهبریت، PUK عرض اندام نمود. در مرحله‌ای ظهور می‌کند که در قطبی آمریکا و در قطب دیگر شوروی وجود دارد. همچنین ایران و دولت‌های دیگر هم در میان هستند. می‌بینیم که در آن دوره ساختار رهبری PUK فتودال و عشیره‌گرا نبوده و در آن مفهوم میهن‌دوستی یافت می‌شد. تا حدودی هم به روی سوسیالیسم و ملی‌گرایی باز بود. اما عرصه تحرک آن بسیار محدود بود. بارزانی PUK را به منطقه سوران محدود نموده بود. از طرفی رژیم عراق و از سوی دیگر ایران و در طرفی هم کمونیست‌ها وجود دارند. در چنین شرایطی دشوار بود که به روشی متناوب و روزانه به پیاده‌نمودن تاکتیک‌هایتان بپردازید. اگر انقلاب شمال وجود نداشته باشد، شما نمی‌توانید کاری از پیش برید. اگر اقدامات شما درست هم باشند، باز هم جنوب به تنهایی قادر به انجام کاری نیست. شما این را بهتر از من می‌دانید. این واقعیتی است که باید به تفصیل و تأویل آن بپردازیم. اگر انقلاب در شمال میهن قدمی به پیش بردارد، آنگاه در جنوب 5 قدم به پیش خواهد رفت. اگر انقلاب در شمال به پیروزی دست یابد، آنگاه جنوب میهن نیز می‌تواند

¹⁰ PUK نام دیگر اتحادیه‌ی میهنی کردستان، YNK است.

دولت تشکیل داده و به پیروزی نهایی دست یابد. این دیدگاهی درست است. از آن پس، دیگر روابط و توافقات مطلوب در کردستان تحقق می‌یابند. بدون تردید انتقاداتی هم وارد خواهند بود. اگر انتقاد، معضل و تضادی در میان نباشد، پیشرفت هم میسر نمی‌گردد. شخصیت انسان کرد در حال آفریده شدن است. ملت‌شدن و دموکراسی کردها در حال شکل‌گرفتن است. اینها نکات حایز اهمیتی هستند. هرچیز از راه برادری حل نمی‌گردد. در همزیستی و مبارزه شرط و شروطی هم وجود دارند. باید بدانی که در کدام مرحله دوستی نموده و در کدام مرحله به نبرد پردازی. یعنی به نیکی در مورد میهن دوستی به تأمل پردازی. لازم است به دیده «برادرکشی» به این مسئله نگرسته نشود. این مسئله، مسئله‌ای ملی اجتماعی می‌باشد. نباید بگوییم این برادرکشی است. گهگاه می‌توان دست به توافقاتی زد. گاه نیز توافق به تو زیان خواهد رساند. بایستی مطابق منافع خلق ارزیابی نمود و اتخاذ موضع نمایی. گاهی ایجاد توافق، همه ما و خلق کرد را نیرومند می‌سازد؛ اما توافقاتی که بارزانی با دولت‌های گوناگون بعمل می‌آورد، خلق را دچار خسران و شکست می‌نماید. برای مثال علنا می‌گوید: «قبل از طایفه‌ام، باید شما بمیرید». همچنین می‌گوید: «من و طایفه‌ام». به غیر از این چیز دیگری نمی‌گوید. برقراری رابطه با سایر دولت‌ها باید در خدمت همه خلق باشد. اگر روابط تو در خدمت همه خلق باشد، درست است. در اینجا (منظور آکادمی معصوم کُرکماز است) دست به آفرینش ملت کرد می‌زنیم. همه روابط در خدمت خلق می‌باشد. این روابط تنها در خدمت خلق کرد نیست و باید فراتر از آن در خدمت همه خلق‌ها باشد. ما هم به برقراری رابطه می‌پردازیم، اما این روابط در خدمت خلق کرد می‌باشد. این هم به معنای موفقیت‌کنگره ملی است. کنگره ملی کارش چیست؟ کارش طرح استراتژی کردستان است. کارش بررسی تاریخ کردستان و تاریخ ملت‌مان است. کارش پرداختن به تاریخ مزدوری، آغایی، عشیره‌گرایی و ملایی نیست، بلکه پرداختن به تاریخ خلق است. تا به حال ملا، میر و آغاهای زیادی ظهور کرده‌اند، اما دیدگاه‌هایشان بسیار محدود و تنگ‌نظرانه بوده است. هرکدام در منطقه‌ای محدود عرض اندام نموده و به مرحله ملت‌شدن نرسیده‌اند. آیا خلق کرد صاحب تاریخی گشته است؟ خیر. به تازگی شکل می‌گیرد و صاحب تاریخ می‌گردد. کنگره ملی چیست؟ این کنگره منافع خلق کرد را تعیین نموده و از آن دفاع می‌کند. در گذشته میرنشین‌ها و بیگ‌نشین‌هایی ایجاد شدند، اما تاریخ‌مان شکل نگرفت. چرا قدرت تفکر و اندیشه ما محدود است؟ خودم‌رکزبینی، کردستانی متلاشی شده و مراکز جداگانه، مانع اساسی ملت‌شدن‌مان هستند. خلق به‌مثابه روح و بدن است و این بدن نیاز به مغز دارد. اکنون

کسی به انکار کردها نمی‌پردازد. کردها یک خلق هستند، اما یک مغز یعنی مرکزی ندارند که رهنمونشان باشد و آنها را جهت‌دهی کند.

از این رو فعالیت‌های مشترک ما در راستای تأسیس کنگره ملی می‌باشد. این تشکل برای کردها در حکم مغز می‌باشد. منافع این خلق در دنیا چه جایگاهی دارد؟ منافع داخلی چه‌ها هستند؟ منافع خلق کرد چه سودی برای دنیا دربردارد؟ این مسئله‌ای راهبردی است. فقط از طریق تعیین استراتژی روشن می‌گردد. استراتژی مسئله‌ای ملی است. این، مسئله یک نیروی نظامی و یا صرفاً مسئله‌ای سیاسی نیست. کنگره جای تصمیم‌گیری و تبادل نظر حول محور تصمیمات مهم است. می‌توان گفت که مجلس کردها یا اتحاد ملی کردها هرگونه تصمیمی اعم از کوچک و یا بزرگ را می‌تواند به نحوی مناسب و مستقل بگیرد. تصمیماتی که گرفته می‌شوند، تصمیم همه خلق کرد خواهند بود. کسی که با این مصوبات ضدیت نماید، دشمن ملت و خلق کرد است. دوستان این خلق نیز بایستی منافع ملت کرد را مدنظر داشته باشند. آنگاه مبرهن خواهد گشت که چه کسی مخالف تو و چه کسی پشتیبان تو است. تصمیماتی گرفته می‌شوند و عملاً اجرا خواهند گشت. آنگاه بر نحوه و یا اصل اجرای این مصوبات نظارت خواهد شد. سه ماه پس از أخذ تصمیم، مجدداً گرد هم می‌آیند. در جلسات کنگره ملی، تصمیمات أخذ می‌شوند. کنگره برای ملت کرد یک ضرورت و نیاز است. تصمیمات ملی ضروری هستند. اجرای این تصمیمات در عرصه عمل هم، نیازمند یک نیروی نظامی است. در اینجا هر فردی صلاحیت تصمیم‌گیری را دارد و کسی نباید بگوید من رئیسم.

اگر همه ادعای ریاست و رهبری بکنند، اتحاد شکل نمی‌گیرد و برای تصمیم‌گیری نیز حمایت لازم میسر نمی‌گردد. اتحاد ملی ایجاد نمی‌شود و جنبش نیز گسترش نمی‌یابد. در این صورت خلق زیانمند گشته، عشیره‌گرایی و منطقه‌گرایی نضج گرفته و نوع شخصیت دشمن قدرت می‌یابد. در نتیجه همه چیز را از دست خواهیم داد. به همین دلیل می‌گویم که باید چنین اتحادی را در همه‌جا حتی در همه روستاهای کردستان نیز اشاعه داد. همچنین برای اینکه هرکس مطابق میل خود رفتار نکند، لازم است نیروی نظامی وجود داشته باشد. اگر این تدابیر اتخاذ گردند، آنگاه مبارزه ملی به موفقیت رسیده و خلق هر چهار بخش میهن در آن جای گرفته و اینگونه به اتحاد ملی دست می‌یابیم. از آن پس راه بر همه کاستی‌ها و خرابکاری‌هایی که تا کنون ادامه دارند، مسدود می‌گردد. استاد! شما در این کارها تبحر دارید. این طلب و خواسته شما هم می‌باشد. نظر شما چیست؟

۱. احمد: چنین گردهمایی و یا کنگره‌ای ملی برای کردها امری بجا و حایز اهمیت می‌باشد. لازم است کنگره ملی نمایندگی خلق کرد را بردوش گیرد، فریاد خلق کرد را به گوش جهانیان برساند، روابطی را با دنیای خارج برقرار نماید و به مخالفت با آنانی بپردازد که همچنان سردرگم هستند و دنبال چیزهای ناچیز و کم‌ارزش هستند و ضد منافع خلق کرد کار می‌کنند. همچنین این کنگره جهت میانجی‌گری میان احزاب و سازمانهای کردی و ایجاد اجماع نظر و برقراری رابطه میان آنها و حل مشکلاتشان، اهمیت دارد. باید نقش راهبردی خود را ایفا کند. لازم است برای کردها به یک نهاد نیرومند تبدیل شود. باید تصمیماتی که به نفع خلق کرد گرفته می‌شوند را در عرصه عمل نیز به اجرا درآورده و از آن تصمیمات حمایت کند. یکی از کاستی‌هایی که دیده‌ام این است که جنبش‌های کردی از دهه 40 میلادی به این سو از چنین تشکلی محروم بوده‌اند. اکنون زمان آن فرارسیده است و باید به تشکیل آن پردازیم.

رهبر ملی: عدم تشکیل چنین تشکلی از دهه 40 به بعد یکی از نواقص بزرگ جنبش ملی کرد است.

۱. احمد: هنگامی که دشمنان خلق کرد در سال 1937 در سعدآباد¹¹ گردهم آمدند، به توافقاتی رسیدند و پیمانی امضا نمودند. در آن زمان می‌بایست کردها به چنین چیزی می‌اندیشیدند. می‌بایست سازمانها، جنبش‌ها، عشایر و رهبران کرد گردهم آمده و در مقابل این توافق دشمنانشان، میان خود اتحاد برقرار می‌کردند.

رهبر ملی: آری این نقص بزرگی است.

۱. احمد: برحسب امکانات و قابلیت‌های آن لازم است عجلتا به این امر اقدام کنیم. رهبر ملی: تعلل در این کار جایز نیست. همه شخصیت‌ها، رؤسای عشایر و احزاب و سازمانها باید بیایند. علی‌رغم همه اختلافاتی که با هم داریم، باید بیایند؛ حتی اگر یک نفر هم مانده باشد که احساس کردخواهی در او موجود باشد، باید در این نهاد جای گیرد.

¹¹ نام پیمانی است که در تاریخ 17 تیر 1316 (8 ژوئیه 1937) میان 4 کشور ایران (رضاشاه پهلوی)، عراق (ملک غازی اول)، افغانستان (محمد ظاهرشاه) و ترکیه (مصطفی کمال آتاترک) به امضاء رسید. دولت‌های امضاءکننده این پیمان متعهد شدند که از مداخله در امور داخلی یکدیگر خودداری کنند، مرزهای یکدیگر را محترم بشمارند، از هرگونه تجاوز نسبت به یکدیگر خودداری کنند و از تشکیل جمعیت‌ها و دسته‌بندی‌هایی که هدف آنها اختلال در صلح میان کشورهای همجوار و هم‌پیمان باشد، جلوگیری کنند.

۱. احمد: بدون تردید من هم با شما موافقم. برای تشکیل کنگره ملی لازم است همه شخصیت‌ها و احزاب بدون در نظر گرفتن تفاوتها و اختلافات مابین‌شان در این تشکل جای گیرند. لازم است انسانهای میهن‌دوست هم در آن مشارکت ورزند. نباید کسی را به حاشیه برانیم. یکی از وظایف این کنگره هم تعدیل تفاوتها و تمایزات ایدئولوژیکی و تلاش جهت ایجاد اجماع نظر و نزدیک نمودن طرفین به یکدیگر و رفع اختلافات موجود میان آنها است.

رهبر ملی: اگر آرمان همه رسیدن به آزادی باشد و این نهاد هم تاکتیکی در راستای رسیدن به آزادی باشد، آنگاه لازم است همه احزاب و نخبگان حتی عشایر میهن‌دوست هم در آن شرکت جویند. باید در مورد سرنوشت خود، اراده تصمیم‌گیری داشته باشند. اگر کنگره‌ای نداشته باشیم، کسی برای ما ارزشی قایل نخواهد شد. این مسئله نیز نکته اساسی مسئله‌کرد است. در واقع افراد زیادی هستند که خواهان چنین اقدامی می‌باشند. اما برخی‌ها می‌گویند: «PKK و بارزانی باهم در حال جنگ هستند». این چیز درستی نیست. آیا تو خود اقدامی کرده‌ای؟ به کرات گفته‌ام؛ اگر خواهان خاتمه‌دادن به جنگ داخلی کردها هستید، کنگره ملی را تأسیس کنید. زیرا این جنگ جنگ میان PKK و بارزانی نیست، بلکه جنگ همه اکراد است. جنگ PUK هم هست. جنگ جنوب و حزب دموکرات کردستان ایران و جنگ شمال نیز می‌باشد. بگذارید کنگره ملی درمورد این مسئله تصمیم بگیرد، ما هم از آن پشتیبانی خواهیم کرد. بگذار در مورد بارزانی هم تصمیم بگیرند. بگذار به بارزانی بگویند: چرا تو با فاشیسم ترک متفق شده‌ای؟ رابطه‌ای که با فاشیست‌های ترک برقرار نموده‌ای، در خدمت خلق کرد نیست. باید بارزانی هم این را قبول نماید. آنوقت چرا ما جنگ را متوقف نکنیم! اگر کنگره تصمیمی أخذ نموده و بگوید: «آپو باید کارهایت اینگونه باشند، جنگ را متوقف کن و اینگونه رفتار کن» من فی‌الفور آن را می‌پسندم. اگر از ما بخواهند به فدراسیون جنوب خدمت کنیم، این طلبی ارزشمند بوده و به آن خدمت می‌کنیم. اگر چنین تصمیمی گرفته شود، آنگاه جایز نیست جناح‌های جنوب به دوستی با ترکه‌های فاشیست پردازند.

برادر، محتاج برادر است. آیا ممکن است یک ژنرال فاشیست ترک به جنوب کردستان آمده و علیه دشمنان خلق کرد بجنگد؟ آنان خود دشمن خلق کرد هستند. به موجودیت خلق کرد اعتراف نمی‌کنند. علیه کردها جنگیده و جنگی ویژه را اعمال می‌کنند. اجازه نمی‌دهند کردها از نظارت و کنترل آنها خارج شوند. روابط دوستانه با فاشیست‌ها جایز نیست. توافق هم اشتباه محض است. تنها کاری که باید کرد این است که بایستی به ضدیت با آن پرداخت. میهن‌دوستی نقطه مقابل این روابط است و به ترویج چنین چیزی اجازه نمی‌دهد.

درحقیقت این، جنگ برادرکشی نیست، بلکه جنگ کردخواهی بر ضد استعمار است. اگر چنین چیزی نمی‌بود، حتی یک قدم هم در راستای جنگ با سایر کردها بر نمی‌داشتیم و به جان کردی هم آسیب نمی‌رساندیم. چرا به بارزانی فشار نمی‌آوردید و وی را به مشارکت در کنگره ملی وادار نمی‌نمایید؟ او نمی‌خواهد کنگره ملی تأسیس گردد. نمی‌خواهد فدراسیون کردها شکل گیرد. مدام دم از طایفه خود زده و در پی منافع طایفه‌ای است. مفهوم طایفه‌گرایی وی به 2 تا 3 هزار سال قبل برمی‌گردد.

لازم است این جنبش به پیروزی برسد. نمی‌توانیم به خاطر بارزانی سی‌چهل میلیون کرد را فدا کنیم. آیا می‌شود که برای سی‌چهل میلیون انسان نتوانیم تصمیمی بگیریم؟ اگر تصمیمی گرفته نشود، شخص بارزانی درمقابل این وضعیت مسئول است. توقف جنگ هم به این امر بستگی دارد. می‌خواهم همه کردها در آن مشارکت ورزند. قبلاً به کمال بورکای¹² گفته بودم: «اگر خواهان توقف جنگ هستی، باید از راه کنگره ملی اقدام کنی». شما کنگره ملی را تأسیس کنید، در همان روز اول جنگ را متوقف می‌کنم. کنگره ملی کرد درمورد این مسئله هر تصمیمی بگیرد، از آن استقبال می‌کنم. در مورد بارزانی و طالبانی هم هرچه بگویند، باید تابع باشند. چه کسی از آن استقبال نمی‌کند؟ کسی که آن را نپسندد، دشمن اراده خلق کرد است. هیچ کس نمی‌تواند به انکار اراده خلق کرد پردازد. چه کسی از فعالیت کنگره ملی و تصمیمات آن می‌گریزد. چه کسی از اتحاد کردها گریزان است؟ اگر به تصمیمات کردها گوش فرا داده شود، این امکان و قابلیت دست خواهد داد که دست به تشکیل جبهه، پارلمان و فدراسیون بزنیم. اینها نیز یک ضرورت هستند و زمان آن نیز فرا رسیده است.

۱. احمد: در سال 92 من و رفیق هاوار با هم گفتگویی کردیم و گفتیم: «باید کنگره ملی تأسیس گردد». تأکید کردیم که بایستی احزاب و شخصیت‌های کرد گردهم آمده و میان خود اتحاد برقرار سازند. در سال 92 از طریق طالبانی از دیدگاه‌های آپوی برادر مطلع گشتم، همان موقع از «مام جلال» سوال کردیم که: «دیدگاهی این چنین داریم، آیا PKK با قرار ما موافقت نشان می‌دهد یا آن را رد می‌کند؟» مام جلال به ما گفت: «صددرصد موافقت خواهد

12 کمال بورکای: رئیس حزب سوسیالیست کردستان (شمال کردستان) است. حل مساله کرد را از طریق PKK در جبهه رژیم ترکیه جای گرفته و در تروریست جلوه دادن جنبش PKK فدرالیسم می‌پسندد. در مقابل پیروژه در اروپا نقش منفی داشته است. مواضع حزب وابسته به وی نیز عموماً چنین است.

کرد، این قرار، قرار خود PKK نیز هست، تازه! اگر ما چنین کاری نکنیم، PKK اقدام خواهد کرد. مطابق آنچه من مشاهده می‌کنم، PKK بیشتر از ما در راستای آن تلاش و فعالیت می‌کند. هم‌اکنون در مرحله‌ای قرار داریم که اگر کنگره ملی تأسیس نگردد، دیگر هیچ‌گاه تحقق نخواهد یافت».

رهبر ملی: قبلاً اوضاع آنچنان مهیا نبود، اما هم‌اکنون شروط و ظروف جهانی هم مستعد گشته؛ اینطور نیست استاد ابراهیم؟

ا. احمد: بدون شک قبلاً شروط و ظروف جهانی مهیا نبود، اما اکنون بسیار مستعد و مساعد است. اگر چنین گامی را بر ننداریم، مسلماً در پیشگاه خلق کرد مجرم و گناهکار خواهیم شد.

رهبر ملی: هم شرایط و اوضاع داخلی و هم شرایط و اوضاع جهانی، ما را مجبور به برداشتن چنین گامی می‌کنند. اگر چنین گامی بر ننداریم، آن، نقص بزرگی خواهد بود. امروزه هزاران روشنفکر، آکادمیست و میهن دوست کرد، در راستای گامی اینچنین به جنب و جوش افتاده‌اند. زمان آن هم‌اکنون است. پس چرا به تأخیر بیاندازیم؟ نظراتتان را کاملاً بجا می‌دانیم و دیدگاه ما هم اینچنین است. استاد می‌گوید: «از دهه 40 به بعد باید چنین گامی برداشته می‌شد». اگر می‌بینیم که جنبش کرد از دهه 40 به بعد نتوانسته پیروزی حصول نماید، علت آن به فقدان یک استراتژی برمی‌گردد. همه از تاکتیک بحث کردند و در زمینه تاکتیک هم به انحراف درافتاده و از راه خارج گشتند؛ چرا؟ زیرا تاکتیک موجود با استراتژی همگون و همخوان نبود. وقتی استراتژی‌ای تحقق نیافت، امر تجزیه و دشمنی نیرومندتر گشت و به چنین حال و روزی افتادیم.

جنبش در جنوب کردستان، درصدد برداشتن گامی است. در شمال هم، با قیام کوچ‌گیری این مهم آغاز شد و تا دهه 40 خواستند گام‌هایی بردارند، اما آن گام‌ها، گام‌هایی کلاسیک بودند. همانطور که تمام جنبش‌های کلاسیک دچار شکست شدند، آنها نیز شکست خوردند. از سال 75 به بعد در شرق کردستان برای برداشتن گام‌هایی اقدام شد، اما تحقق نیافت. فعالیت‌ها و مبارزات تحت عنوان PDK ترویج یافت، استاد هم نخستین دبیرکل آن بود. گرایش‌ها و چنان ساختاری داشت که می‌خواست مفاهیم میهن‌دوستی، دموکراسی و حتی بطور کلی انسانیت را اساس کار قرار دهد؛ اما در نتیجه‌ی آن دیدگاه‌های ارتجاعی و عقب‌افتاده که در شخصیت بارزانی برجسته می‌نمود، این فرصت‌های عظیم به پیروزی نینجامید. پس از سال 1975 علی‌رغم اینکه از هزارها پیشمرگ، میلیون‌ها دلار و صدها هزار

قبضه اسلحه برخوردار بودند، اما صرفاً بخاطر اینکه شاه ایران میل به آن داشت، بارزانی به دست خود، خود و جنبش خلق کرد را به نابودی کشاند.

بعدها YNK تأسیس شد، آن موقع دارای ساختاری میهن‌دوستانه و دموکراسی‌خواه بود، در عین حال دره‌ایش به روی سوسیالیسم باز بود، اما شرایط و ظروف موقع ظهور آن، بسیار حساس و مرزبردار بود. از طرفی رژیم عراق به ریاست صدام در حال نیرومندتر شدن بود، از طرف دیگر هم ایران مجال نمی‌داد. خواستند از حکاری عبور کرده و به منطقه بهدینان بروند تا مبارزه را آغاز نمایند، اما علی‌عسکری و رفقاییش بدست PDK شهید می‌شوند. آنکه جنگ اخیر را برپا کرده و جهت دهی می‌کند، سامی عبدالرحمان است. همان کاری که سامی عبدالرحمان در سال 1978 به سر شهید علی‌عسکری و رفقاییش آورد، هم‌اکنون می‌خواهد به سر ما هم بیاورد. می‌خواهد ما را در حکاری سرنگون سازد. اما همچنان جنگ ادامه دارد؛ البته این جنگ، جنگ میان دو حزب نیست، بلکه کاملاً جنگی فراگیر کردستانی است. شما علی‌عسکری را بخوبی می‌شناسید، از طرفی میهن‌دوستها وجود داشتند و در طرف مقابل عشیره بارزانی و هلی‌کوپترهای ارتش ترک که آنها را محاصره و نابودشان کردند.

امروزه هم در داخل و هم در خارج از کردستان، توانایی آن را داریم که بتوانیم فدراسیونی در کردستان تأسیس نماییم؛ زمینه و فرصت آن مهیا گشته که بتوان در تمام بخش‌های کردستان گام‌هایی تاریخی برداشته شوند، هیچ چیز همانند گذشته نیست.

همین انقلابی که در شمال گسترش داده‌ایم، فرصت عظیمی می‌باشد؛ بارزانی می‌گوید: «بگذار فدراسیونی دموکراتیک تحقق نیابد، باید هر کس در خدمت منافع من باشد». هم‌اکنون دولت ترکیه هم این را می‌خواهد. برای همین می‌گویند: «نباید فدراسیون خلق در جنوب کردستان شکل گیرد تا نتوانند از طریق هم‌پیمانی با PKK انقلابشان را پیشبرد دهند». بارزانی هم می‌گوید: «باشد، موافقم».

اخیراً باخبر شده‌ایم که بارزانی 43 دستگاه تانک زره‌پوش از ترکیه دریافت کرده. آری! این جنگ، جنگ با کردها نیست، بلکه جنگی برضد فاشیسم ترکیه است. در این جنگ، از یک طرف ترکیه و بارزانیها و در طرف دیگر آن میهن‌دوستان و وطن‌خواهان کرد قرار دارند. صرفاً برای توقف این جنگ نه، بلکه در راستای حل تمامی معضلات خلق کرد، باید گام مذکور برداشته شود. چنین گامی، ملی است و فرای منافع احزاب و استراتژی آنها است. کنگره ملی، به معنای استراتژی ملی است. تا کنون دیده‌ایم که بارها یک حزب تنها و منزوی گشته است و ضررمند شده. اگر در چارچوب یک اتحاد جای نگیرند، زوال گشته و نابود

می‌گردند. اگر چنانچه بارزانی هم در کنگره ملی جای نگیرد، بسیار ضرر مند می‌گردد. زمان، مساعد و مناسب است جهت برداشتن چنین گامی. از هم اکنون 3-4 دولت این مهم را تأیید و به رسمیت می‌شناسند. ملت کرد عجلالتا نیازمند تحقق چنین جبهه‌ای است. خلق کرد با اتکا به انقلاب برخاسته و میلیون‌ها جوان کرد آماده است تا به کنگره ملی رأی بدهد. برای همین کسی نمی‌تواند بگوید که شرایط و اوضاع برای چنین امری مناسب نیست. چنین منطقی صحیح نیست که می‌گوید: «جنگ را متوقف کنید، صلح کنید، بعد کنگره را بنیان نهید». شاید موانع و تضادهایی وجود دارند، اما اینها با توسل به کنگره ملی حل شدنی هستند. البته که کنگره ملی برای حل چنین مسایل و مشکلاتی است. من هم با فراخوان استاد موافقم. در راه کردخواهی رنج فراوانی کشیده. هم اکنون گردهم آمده‌ایم، این اتحاد ما گامی بزرگ برای خلق کرد است، معتقدم که بر بنیان این اتحاد هم، کنگره ملی را متحقق می‌سازیم. عاقبت، منزلگاه همه ما کنگره ملی است.

از آمدن استاد بسیار خوشحال و مسرور شدیم. استاد همانند جوانی 18 ساله است. این خوشحالی را در سیمای استاد هاوار هم مشاهده می‌کنم. این مهم هم روحی ملی و انقلابی است.

استاد هاوار: رهبر گرامیم، برخی‌ها شما را مورد انتقاد قرار داده و می‌گویند که حزب شما تابع خط‌مشی مارکسیسم است. این انتقاد، هم از جانب دولت‌هایی مطرح می‌شود که دارای منافی در منطقه هستند و هم از جانب نیروهای دیگر، موضع و پاسخ ما در مقابل این انتقادات چیست و چگونه است؟

رهبر ملی: آن مفهومی از مارکسیسم که در PKK برجسته می‌نماید، علم است. حزب ما بر بنیان اتکای بر سوسیالیسم اتحاد جماهیر شوروی شکل نگرفت. سوسیالیسم ما از نوع سوسیالیسم علمی است. حال ما از این سوسیالیسم چه برداشتی داریم؟ با توسل به این نوع سوسیالیسم چطور می‌توان به شیوه‌ای علمی جامعه را شناخت؟ ما این مهم را مطابق اوضاع و ویژگی‌های خاص کردستان متحقق ساخته و از آن پیروی می‌نماییم. اینگونه، به روشی علمی در قبال تاریخ و انقلاب کردستان موضع‌گیری اتخاذ کردیم و بدان پرداختیم. مفاهیم سوسیالیستی ما از همان آغاز تا پایان، علمی می‌باشد. اگر دیدگاهی علمی نمی‌داشتیم، نمی‌شد و نمی‌توانستیم تاریخ را بشناسیم، جوامع را تحلیل نماییم و تحولاتی ایجاد کنیم. سوسیالیسم علمی ما را به نوعی وضوح رساند، راه را نمود، به ما خاطر نشان ساخت که اینگونه تاریخ خود را بشناسید و اینگونه پیشرفت کنید. برخی‌ها به ما می‌گویند: مارکسیست- لنینیست؛ حتی

می‌گویند: استالینست هستید، یا می‌گویند مائوئیست می‌باشید. یا اینکه می‌گویند: آپوئیست هستید، هرچه گفته می‌شود، بشود، امروزه مهم آن است که اگر علم نباشد، هیچ چیز شناخته نمی‌شود. امروزه همه چیز را به روش علمی در جامعه اداره می‌کنیم و با همین شیوه پیشرفت‌ها را حصول می‌نماییم. اگر سیاستی علمی پیروی نشود، نمی‌توان در کردستان تحولی ایجاد کرد، بویژه در شرایط کنونی با هیچ روش دیگری ممکن نمی‌گردد. مبارزات کنونی ما زیر سایه سوسیالیسم علمی پیش می‌رود. در همین چارچوب، شخصیت و جامعه کرد را تحلیل و ارزیابی کردیم و با روشی علمی دیدگاه‌های خود در خصوص کرد و کردستان را تغییر دادیم.

در نهایت PKK ظهور یافت. حقیقتی خود را می‌نماید و آن این است که دیدگاه‌های PKK دیدگاه‌هایی صحیح و علمی است. چرا صحیح؟ زیرا علمی است. چطور می‌توان علم را انکار کرد؟! اگر علم را انکار نمایم آنوقت نمی‌توانیم به پیروزی دست یابیم. لذا برای ما مهم نیست که «فلان دولت چه گفته و فلان دولت چه می‌گوید». در گذشته، حزب کمونیستی ترکیه به ما می‌گفتند: «ملی‌پرست کرد هستید». چند دولت اروپایی هم می‌گفتند: «آینی هستید». هریک چیزی می‌گفت. امروزه کاملاً آشکار گشته که آن گفته‌ها هیچ اهمیت و ارزشی نداشته و ندارند. ما هم هیچ‌گاه با تکیه بر چنان دیدگاه‌هایی و متأثر از آنها، فعالیت‌ها و مبارزاتمان را پیشبرد ندادیم. جنگ و فعالیت انقلابی که از همان اوان تا به امروز از آن متابعت کرده‌ایم، فعالیت علمی بوده، هم علمی بوده، هم ملی. کردستان با توجه به اوضاعش به چنین چیزی نیازمند است.

مدام با روشی علمی، جوامع کردستان را در چشم‌انداز قرار می‌دهیم. در شرایط امروزی، علم جایگاهی ویژه و بحق دارد و این هم یکی از حقوق ما هم هست. مطمئناً بدون علم نمی‌توان کاری از پیش برد و انقلاب کردستان هم متحقق نمی‌گردد. ما به این می‌گوییم: سوسیالیسم علمی. چاره دیگری هم نداریم.

کنگره‌ی ملی، در راستای رسیدن به استراتژی کردها

۱. هاوار: همانگونه که مشخص است، پارلمان، نمایندگی خلقی را برعهده دارد و اعضای آن از طریق آراء خلق انتخاب می‌شوند و از طریق اراده‌ی خلق و به شیوه‌ای دموکراتیک به‌مثابه نماینده مجلس انتخاب می‌شوند. اکنون پارلمان کردستان در خارج از کشور است. طی وجود عوامل خاصی، اعضاء آن، تحت شرایطی سخت انتخاب شدند. آیا اعضاء پارلمان

کردستان در خارج به تمامی وظایفشان عمل می‌کنند؟ آیا قادرند حقایق و فریاد کردها را در عرصه‌ی بین‌المللی انعکاس دهند؟ چنین منطق و تفکری حاکم است که باید کنگره‌ی ملی به مثابه یک پارلمان ملی تأسیس گردد. برای همین بایستی شخصیت‌هایی از هر 4 بخش در آن جای گیرند. آیا چنین کنگره‌ای می‌تواند جانشین پارلمان موجود در خارج از وطن گردد؟ نظرتان در خصوص کنگره چیست؟ تا چه حدی حزب شما از کنگره‌ی ملی جانبداری خواهد کرد؟

رهبر ملی: چرا کنگره‌ی ملی کردها؟ هنوز خلق کرد صاحب قرار نشده‌اند. خلقی که نتواند تصمیم بگیرد، خلقی است که از فکر و اندیشه بی‌نصیب می‌باشد. نباید یک خلق، بی‌مغز باشد. در سده‌ی 20، آن مغزی هم که بود، متلاشی گردید، کردستان به چهار قسمت تقسیم شد. به همین جهت دشمنان اراده و حاکمیت خویش را در هر چهار بخش مستحکم نمودند. چیزی در میان نماند که آن را مغز متفکر و خلاق کردی نام نهاد. مغز تا آخرین حد به زوال رسانیده شد و خلق کرد بدون رهبر و بدون مغز اندیشه‌گر ماند. خلق کرد دارای دست و پا و گوش هست، اما مغز ندارد. امکان‌ناپذیر است که 40 - 30 میلیون نفر بدون مغز بماند. مغز، فکر کردن است. عامل قرار گرفتن و کنترل است. چنین مغزی برای خلق کرد لازم است. می‌اندیشد، تصمیم می‌گیرد و قرارهایش را نیز عملی می‌سازد. از سالهای 1940 - 1950 تا برسد به امروز، مجلس - که برای کردها حکم مغز را دارد- بنیان نهاده نشد. مقوله‌ای بسیار ضروری است، اما علی‌رغم ضروری بودنش به وجود نیامد. اگر مغزی اینچنین تشکیل می‌گردید، کردستان امروزه در شرایط بسیار جداگانه‌ای می‌زیست.

امروزه کردستان از استراتژی کلی برخوردار نیست. استراتژی چیست؟ فکر و اندیشه‌ای عمیق و همه‌جانبه است؛ یعنی صاحب قرار بودن. اکنون چنین چیزی در میان نمی‌باشد و هرکس سر خود صاحب قراری است. اگر از هر سر صدایی برخیزد، آنگاه انقلابی شکل نمی‌گیرد و نتیجتاً این خلق از سلطه‌ی سلطه‌گران رهائی نخواهد یافت. قدم اساسی چیست؟ باید طی کنترلی معلوم شود که چه کسی مطابق قرارها رفتار می‌نماید و چه کسی مطابق آن رفتار نمی‌کند؟ لازم است هرکس محاسبات و تحلیلاتش را بخوبی انجام دهد.

همچنین وضعیت کردستان و جهان برای تشکیل کنگره‌ای ملی مناسب است. اوضاع بسیار مناسب است. در گذشته شرایط محدود بود و مناسب نبود. امکان کنار هم آمدن چند انسان و شخصیت کرد وجود نداشت. ولی امروز شرایط کردستان و دولتها نیز مناسب است. این تقاضا و آرزوی ملت کرد است.

زمان، زمان تأسیس کنگره‌ی ملی است. به تأخیر انداختن و درنگ کردن جایز و صحیح نیست. همه‌ی بخشهای کردستان با همدیگر رابطه دارند. انقلاب در یک بخش، بر دیگر بخشها هم مؤثر واقع می‌گردد. روابط یک حزب، بر روابط احزاب بخشهای دیگر کردستان تأثیر می‌گذارد. وحدت کردها بزرگترین عامل خواهد بود برای رسیدن به پیروزی. اگر وحدت نباشد، پیروزی هم تحقق نخواهد یافت.

به این دلایل است که قبل از هرچیز کنگره‌ی ملی ضروری است. وظیفه‌ای است که بر دوش هر حزبی قرار دارد. اگر خواستار آئیم مشکلات و معضلات ملت کرد را حل نمائیم؛ اگر خواهان تشکیل دولت و رسیدن به آزادی هستیم، در آن صورت وحدت میان کردها شرطی ضروری است؛ این موارد نیز طی یک کنگره‌ی ملی امکانپذیر می‌گردد. لازم است به استراتژی خاص کردها دست یابیم. برای رسیدن به استراتژی کردها، کنگره‌ای ملی ضرورتی انکارناپذیر است.

پارلمانی که در خارج از میهن تشکیل گشته گام اول محسوب می‌شود. کنگره‌ی ملی، کامل کننده‌ی پارلمان خارج از میهن است. تخمین می‌زنم اگر کنگره تشکیل شود، اعضاء پارلمان خارج از میهن نیز عضو کنگره می‌گردند. پارلمان خارج از میهن زمینه‌ای خوب و مناسب است برای کنگره‌ی ملی.

نخست حل مسئله‌ی کرد، سپس زبان کردی

۱. **هاوار:** سالهاست که خلق کرد از دست فشار و درد و آزار و شکنجه‌های سلطه‌گرانه ترک نالان است. وضعیت بسیار بد است. در نتیجه‌ی سکوت جهانیان در مقابل این اعمال و اهمیت دادنشان به ایجاد روابط با ترکیه، خلق کرد از زبان مادری بی‌نصیب شده. 75 سال است که از حقوقش بی‌نصیب است. از ترویج زبان و فرهنگ و مطبوعات و انتشارات و همه‌ی حقوقش بی‌نصیب است. به عقیده‌ی من می‌توان از کردهای خارج از میهن برای ترویج فرهنگ خلقمان استفاده کرد. زیرا حقیقتاً آنان نیز در زمینه استفاده از زبان مادری مشکلاتی دارند. به نظر شما، چگونه می‌توانیم در زمینه انجام کارها و مبارزاتی که از آنها بحث نمودیم، موانع را برداریم؟

رهبر ملی: مسئله زبان و فرهنگ کردی مرتبط با مسئله‌ی ملی خلق کرد است. بدون حل و فصل مسئله‌ی ملی کرد، قدم برداشتن در راستای ترویج و توسعه‌ی زبان و فرهنگ کردی امکان‌ناپذیر است. از طریق آکادمی‌ها می‌توان قدمهایی در مسیر پیشبرد زبان کردی برداشت،

اما این نیز چیزی تمام و کمال از آن خلق نخواهد شد. لازم است در کنار این، انقلاب و دستاوردی سیاسی نیز در میان باشد. تا کنون کارهای زیادی در خصوص زبان صورت گرفته، ولی تأثیر زیادی نداشته است. چونکه مشکلات سیاسی، حل و فصل نشده است. تا مشکلات سیاسی حل نگردند، جوانان کرد نمی‌توانند به مدرسه بروند و مدارس تأسیس نخواهند شد. در صورت حل مسئله‌ی ملی، شمار معلمان هم زیاد شده و مشکل زبان هم حل می‌گردد و اینگونه پیشرفت حاصل خواهد شد.

در صورت حل نشدن مسایل سیاسی، چگونه می‌توان معضلات اجتماعی و زبان را حل کرد؟ مدارس کجا تأسیس گردند؟ امکان تأسیس مدرسی در دول خارجی هم وجود ندارد. برای همین یافتن حل مسئله زبان صرفاً در خارج، صحیح و بجا نمی‌باشد. همچنین امروزه فرهنگ کردی پیشرفت‌های بزرگی به خود می‌بیند، زیرا انقلاب بزرگ شده و به پیش می‌تازد. چیزی که باید در اینجا مورد دقت قرار دهیم، آن است که نباید ما مسئله‌ی زبان را اولی‌تر از مسئله‌ی ملی قرار دهیم. ضمناً این، چنان مسئله‌ای نیست که بتوان آن را در یک روز حل نمود، مسئله‌ای درازمدت است. همچنین غیر از معضلات سیاسی، معضلات دیگری هم هستند که مانعی بر سر راه پیشرفت زبان می‌باشند. زبان کردی به چهار لهجه تقسیم شده است. حتی هر لهجه، مطابق مناطق گوناگون تفاوت‌هایی دارند. دیگر اینکه زبانهای عربی، فارسی و ترکی هم بر زبان کردی تأثیر گذاشته‌اند. از طرف دیگر، ملت کرد صرفاً با یک زبان رابطه برقرار نکرده، بلکه با سه زبان فارسی و عربی و ترکی رابطه برقرار کرده است. بعنوان مثال: تأثیر این وضعیت بر روشنفکران بسیار دیده می‌شود. این هم پیشروی تشکیل زبان ملی، مانع بزرگی می‌باشد. همانگونه که کلید هر چیزی انقلاب است، کلید حل مسئله‌ی زبان و فرهنگ هم انقلاب است. بنگرید، از هم اکنون امکانات و فرصت‌هایی مهیا می‌گردند: تلویزیون، رادیو و روزنامه قدم‌های بزرگی هستند برای پیشرفت و توسعه‌ی زبان کردی. لهجه‌های بسیار متفاوتی موجود هستند. هر اندازه خلق با انقلاب درهم آمیزد و انسانها متحد شوند، به همان اندازه لهجه‌ها هم همسان و همخوان گشته و زبانی ملی شکل می‌گیرد. بلاشک این مسئله به زمان نیاز دارد. ولی از هم اکنون لازم است تلویزیون‌ها، رادیوها و روزنامه‌ها به شیوه‌ای عظیم به مسئله‌ی زبان بپردازند.

دیکتاتوری و استبداد، منش افراد کج فهم و نادان است

استاد هاوار: دشمنان حزبتان دشمنان ملت کرد نیز می‌باشند. همچنین قرارهایی که حزب شما بدانها اظهار وابستگی می‌نماید، خلق کرد هم پایبند آن هستند. همه‌ی این قرارها تحت رهبری شما اخذ می‌گردند. آیا شما طی مشورت با رفقایان چنین قرارهایی را اخذ می‌کنید؟ دشمنان شما چنین شایعه‌پراکنی می‌کنند که در داخل PKK دموکراسی وجود ندارد و دیکتاتوری حاکم است. نظرتان در خصوص این مسئله چیست؟

رهبر ملی: روش رهبریت، روش دموکراتیک حل مسایل است. کار و مبارزه‌ی رهبری، مبارزه و خواست خلق است. مبارزه‌ی فکری و زبانی از آن خلق است. آنهایی که چنین شایعاتی را پخش می‌کنند، کج‌فهمان بزرگ هستند. حتی من به آنها می‌گویم: «کج‌فهمانی هستند که گوششان 3 - 2 - 1 وجب دراز است». قبل از ظهور PKK کسی نمی‌گفت: «من کرد هستم»؛ از فکر کردن و آواز خواندن به زبان کردی واهمه داشت؛ هیچ‌گونه متینگی را در این راستا بر گزار نکردند. امروزه میلیون‌ها انسان پایه‌ی انقلاب به پیش می‌تازند. چه از خارج و چه از داخل میهن، ده‌ها هزار انسان آماده‌اند. در گذشته زنان کرد حتی یک قدم از خانه‌ی خود دور نمی‌شدند و حتی نمی‌توانستند به منزل همسایه‌شان بروند. اما امروزه گریلا شده و بر فراز قله کوهها هستند. روستائیان می‌ترسیدند در مقابل شیخ و ارباب خود لب باز کنند.

هرچند هنوز انقلاب به پیروزی کامل نرسیده، اما زبانش باز شده و احساس آزادی می‌کند. در گذشته کسی به حرف کردها گوش فرامی‌داد، اما اکنون به وجود 40 - 30 میلیون کرد اعتراف می‌کنند. حتی امروزه خلق کرد صاحب تلویزیون هم شده. در گذشته نه تنها تلویزیون نداشت بلکه حتی کسی جرأت نمی‌کرد با زبان کردی آوازی بخواند. پیشرفت‌های حاصله به مثابه کندن چاه با سوزن بود. دیگر موجودیت انسان کرد در جهان مطرح گشته. اگر این دموکراسی نیست، پس آن وقت دموکراسی چیست؟ دیکتاتوری و استبدادی که از آن بحث می‌کنند، چیزی جز تبلیغاتی دروغ و کاذب نیست. بزرگ‌ترین دموکراسی، تلاشی است که انجام گرفته. آفریدن و رستاخیز اینگونه خلق، خود بزرگترین دموکراسی در جهان است.

در میان حزب، بجز رهبری، هیچ کس وظیفه‌ی خود را به تمامی انجام نمی‌دهد؛ توانایی ابراز موجودیت خود را ندارند، چرا؟ زیرا حرف زدن بلد نیستند. دشمن چشمه‌ایشان را کور کرده است. گوششان را کور نموده است. روزانه تلاش می‌نمایم چشم و گوششان را باز کنم. برای دموکراسی فعالیت می‌کنم و همزمان همانند شمشیر دموکراسی هستم. اگر کسی خواستار آن است این مسئله را درک کند و در خصوص آن تحقیق نماید و بخواهد بداند که

رهبری آپو چگونه است و چیست، در جواب به او می‌گویم: «رهبری آپو، شمشیر دموکراسی است». مسعود بارزانی به من گفت: «تو همانند شمشیر دموکلس هستی».

برای همین دموکلس را دموکراسی کنیم و با شمشیر دموکراسی با او در بیفتیم. این نکته‌ی مهمی است. اگر امروز حرف می‌زند و صاحب اراده گشته، این خود بزرگترین دموکراسی است. آنها کج فهم هستند. نمی‌فهمند نمی‌بینند و نمی‌اندیشند. آیا دموکراسی بدون فکر و اندیشه می‌تواند وجود داشته باشد؟ بدون سیاست، دموکراسی وجود نخواهد داشت. سیاست هم بدون دموکراسی ممکن نمی‌گردد. آیا خلقی بدون دموکراسی می‌تواند پابرجا بماند؟ دموکراسی، اراده خلق است و اراده خلق هم توانایی سیاسی است. برای تبعیت از سیاست بدست آوردن پیروزی ضروری است. همه‌ی اینها بدست آمدند. آیا دموکراسی‌ای از این بزرگتر وجود دارد؟ کارهای انجام شده، خود، دموکراسی است زیرا برای خلق است.

بجز ما، احزاب و سازمان‌های دیگری هم در کردستان وجود دارند، برایشان احترام قائلم. اما آنها، نه توانستند دموکراسی را متحقق سازند و نه هیچ‌یک از کارهایی که ذکر کردم را انجام دادند. دموکراسی به‌مثابه ثمره و ماحصل بزرگ‌ترین تلاش و مبارزه ظهور یافت، چرا؟ چونکه آنهایی که تا دیروز حتی نمی‌توانستند دو کلمه حرف بزنند، امروز بزرگترین انقلابی‌شان ساخته‌ایم؛ این هم یکی از بزرگترین کارها و مبارزات این انقلاب است. آنجا که کسی یاری آن را نداشت بگوید: «کرد هستم» همه را به میهن دوست مبدل ساختیم. این خود دموکراسی‌ای شکوهمندانه است.

مطلب دیگری هم هست؛ آنهم این است که: من می‌خواهم رفقایم جایگاهی متعالی‌تر بیابند. ولی رفقایم می‌گویند: «ما شاسیته و لایق آن نیستیم». به آنها می‌گویم: رفقا، عظیم و باعزت شوید، سن شما به 30-40 سال رسید، دیگر می‌توانید عضو کمیته‌ی مرکزی شوید». می‌گویند: «خیر». نزدیک به هزار کتاب را برای رفقا نوشته‌ام، گفتم شاید زبان، گوش و چشم‌شان باز شود. زبان ندارد و نمی‌تواند حرفی بزند، به همین خاطر بغض می‌گیرد. هرچه از دستم بر آید، برای تنویر و آگاه کردن فرد کرد انجام می‌دهم. تنها کردها را آگاه نمی‌سازیم، بلکه همه‌ی جهانیان را در مورد مسئله‌ی کرد آگاه می‌کنیم. برای همین این مبارزات ما تنها در زمینه رهبریت کردن نیست، بلکه مبارزه‌ای به‌مثابه‌ی شمشیر دموکراسی هم هست. اینگونه می‌توانیم در زمینه مسئله‌ی دموکراسی کردها موضعی اتخاذ نمایم.

دموکراسی در کردستان چه ماهیتی دارد؟ دموکراسی در کردستان، علم است. فریاد دموکراسی خواهان خود نوعی نیرو است. طالبان بزرگ دموکراسی هم شمشیر دموکراسی

هستند. در انقلاب فرانسه اینگونه بود. در اسلام نیز اینگونه بود. شمشیر اساسی، دموکراسی است. در حالی که هزاران نفر در راه دموکراسی و برای تحقق آن در تلاش و مبارزه‌ای بی‌امان قرار دارند، یکی دو نفر هم از سوئی تحت نام دموکراسی عوامفریبی می‌نمایند. چرا از این مسایل بحث نمودیم؟ زیرا برای کردها بسیار پراهمیت می‌باشند. بایستی به الزام بیشتر به موضوع و مسئله‌ی دموکراسی و عوامفریبی (دماغوژی) پردازیم. لازم است این دسته‌ها از یکدیگر جدا گردانده شوند، یعنی آنهایی که به حقیقت طالب دموکراسی هستند و آنانی هم که عوامفریبی می‌کنند، باید تفرق داده شوند، نقاب از چهره‌ی کسانی که از دموکراسی پیروی نمی‌کنند و عوامفریبی می‌نمایند، برمی‌داریم. بایستی مسئله را به شیوه‌ای صحیح درک کنیم. نمی‌خواهم بیش از این در مورد این مسئله صحبت کنم. کارهایی را که انجام داده‌ایم و نتایجی که بدست آمده‌اند، مشخص هستند. مبرهن و واضح است که این خود بزرگترین دموکراسی است.



هر چه از دستم برآید، برای تنویر و آگاه کردن فرد کرد انجام می‌دهم. تنها کردها را آگاه نمی‌سازیم، بلکه همه‌ی جهانیان را در مورد مسئله‌ی کرد آگاه می‌کنیم. برای همین این مبارزات ما تنها در زمینه رهبریت کردن نیست، بلکه مبارزه‌ای به‌مثابه‌ی شمشیر دموکراسی هم هست. اینگونه می‌توانیم در زمینه‌ی مسئله‌ی دموکراسی کردها موضعی اتخاذ نمایم.

در کردستان چه ماهیتی دارد؟ دموکراسی در کردستان، علم است. فریاد دموکراسی خواهان خود نوعی نیرو است. طالبان بزرگ دموکراسی هم شمشیر دموکراسی هستند. در انقلاب فرانسه اینگونه بود. در اسلام نیز اینگونه بود. شمشیر اساسی، دموکراسی است. بدون سیاست، دموکراسی وجود نخواهد داشت. سیاست هم بدون دموکراسی ممکن نمی‌گردد. آیا خلقی بدون دموکراسی می‌تواند پابرجا بماند؟ دموکراسی، اراده خلق است و اراده خلق هم توانایی سیاسی است. برای تبعیت از سیاست هم بدست آوردن پیروزی ضروری است. همه‌ی اینها بدست آمدند. آیا دموکراسی‌ای از این بزرگتر وجود دارد؟ کارهای انجام شده، خود، دموکراسی است زیرا برای خلق است.

مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله او جالان